

فهرست مکتوبات

مکتوب 44 صفحه کتاب 10 به مطابعت سنت سنیه ابن نوازند به مطابعت شریعت رضیه و سرفراز سازند امروز عمل قلیل و مقرون به تصدیق حقیقت دین است به عمل کثیر بر میدارند اصحاب کهف این همه درجات که یافته اند به واسطه یک حسنه است و آن هجرت بود از دشمنان حق سبحان و تعالی.

مکتوب 75 صفحه کتاب 62 شریعت محمد مصطفی (ص) از تمام شریعت ها گذاشته جامعه است و این شریعت موفق عمل کردن از تمام شریعت ها موافق عمل کردن است شریعت محمد مصطفی (ص) تصدیق کننده در تمام امت ها بهتر است و آن شریعت موافق عمل نکردند و آن در شریعت تکذیب کننده از تمام امت ها است.

مکتوب 165 صفحه کتاب 47 صاحب شریعت متابعت کردن و در آن شریعت همراهِ مخالفین عداوت و بغض و سخن کردن و طلب سعادت اهل شریعت علماء و صالحان تعظیم و عزت کردن حق است و هر کسی که شریعت جاری کردن بکار است و هر کی یک بدعت تعظیم کردن گویا اسلام انداختن همراهِ کفر و منافقین کمک کردن است.

مکتوب 80 صفحه کتاب 71 از جمله 73 فرقه ها یک فرقه ناجیه که اهل سنت و الجماعت فرقه است و 72 فرقه هر کدام دعوی شریعت تابع داری دارد و پیغمبر (ص) فرمان صادر کردند الذین هم علی ما انا علیه و اصحابه لا تجتمع امتی علی الضلاله ترجمه جمع نمیشود به گمراهی اگر جمع شوند من از آن بیزار هستیم آن از من بیزار است آن خوارج و منزلیه و شیعه.

مکتوب 186 صفحه کتاب 71 تابعداری سنت و از بدعت دور گشتن خیر البشر و در خلفای راشدین زمان نبوده و در آن وقت رسانی ایمان یاد نموده به مثل صحابه صادق شان داشته در وقت ضعیف ایمان بدعت و هر بدعت گمراهی و ضلالت است و هر بدعت به زد سنت ختم کننده است.

مکتوب 255 صفحه کتاب 63 سنیه زنده کردن و بدعت دور کردن و محبوب محمد مصطفی (ص) در سنت و یک سنت زنده کردن صد شهید را اجر دارد و منکر نا

مرضیه بدعتین ختم کردن و سنت و بدعت هر دو قسم یک دیگر ضد است و نزد محبوب مقبولو هو مقبوله و هر بدعت عمل شیطانی مردود هومردوده.

مکتوب 268 صفحه کتاب 138 و آن علم که علما وراثت انبیاء در دو قسم علم آمده نصیب وی شده یک شان احکام شریعت است و دوم علم اسرار طریقت مقام ولایت است عالم وارث آن شخص است و آن عالم دو قسم علم حصه ندارد و یک حصه دادر و آن را نیم عالم گفته میشود و رحمه اللعلمین هم نبی بود هم ولی بود.

مکتوب 267 صفحه کتاب 137 اسرار دقایق نه خودشان امام ربانی مجدد الفسانی مشرف بود و از آن کم اندازه هم به ظهور منید باد بلک رمز و اشارت نموده متعلق گفتار نموده و آن اسرار چراغ نبوت است و ملانکه علین به آن مقام ولایت شریک است به آن علوم معارف فیضان میشوند و هر نا اهل و ناکسی خبر ندارد.

مکتوب 266 صفحه کتاب 104 اهل السنه و الجماعت و عقاید گلامیه از طرف مشایخ عقاید ماترید موفق است و عقاید فلسفی رد کردن و اهل فلسفی مزمت و خرابیه بان کردن و آن ملحدین وزندیقین و مرتدین و نام نهاد صوفیه نه پایده گمراه شده و بعضی احکام نماز تعلق دارد باز هم گمراه میشود.

مکتوب 33 صفحه کتاب 92 نام نهاد خراب علما در دنیا محبت گرفتار است و علم ذریعه دنیا حاصل کردن وسیله جور کردن خراب از تمام مخلوق جان خودبهنتر و در حقیقت دزد های دین است عالمان بی عمل در دین پیشوای ما است و مخلوق جان بهنتر خیال میکند و علما بخاطر محبت دنیا به مخلوق فایده رسانده اما خود نفع نمیبرد آخر فاسق فاجر میشود.

مکتوب 53 صفحه کتاب 26 نام نهاد خراب علما سود اختلاف در جهان سبب تباهی باعث است و علما عقاید حق بهنتر عالم در تمام جهان در از انسانها بهنتر است و عقاید باطل علماء بدتر عالم در تمام جهان در انسان ها بدتر است و یک شخص بزرگ ابلیس لعین دید فارغ نشسته بود و گفت که من علما بی عمل را تربیه نموده و خودم راحت هستم.

مکتوب 48 صفحه کتاب 20 آن علما تعظیم به کار است که عمل شریعت را قایم نگه داشته باشد سید الانبیاء وسیله بالای دشمنان فتح نصیب میشود و روز قیامت در

باره شریعت سوال و جواب میشوند و در باره تصوف هیچ نوع سوال و جواب نمیشود و حکم شریعت به جا آوردن و جنت داخل شدن و دوزخ نجات دادن است.

مکتوب 285 صفحه کتاب 39 سیما و رقص وجد احکام در بعضی معارف به روح تعلق دارد به الله راست مستقیم راهی هدایت و سماع وجد رحمانی بهتر به ذاکرین فایده مند است به خاطر شخصی که ارباب قلوب و سیر الی الله قطع کردن و بقا بالله تعلق دارد بعداً جذب قی عنایت فرماید و جذب به راستی انسان میسر میشود.

مکتوب 62 صفحه کتاب 40 جذب سلوک بلکه منزلی سلوک اصل مقصود است تمام تعریف بخاطر الله است و آن شخص برگزیده سلام باشد طریقه اصول الی الله دو جز است یک جذب و سلوک و دوم عبادت تصفیه و تزکیه اول اصلی مطلب جذب نیست و اصل مطلب سیر فی الله در اصل مقصود و مطلوب و رضا الله است.

مکتوب 287 صفحه کتاب 53 و جذب سلوک هر دو مقامات و مناسب به الله تعالی از حمد و ثنا است الله در مابین ذاکرین هدایت کردن اگر هدایت الله نمی بود هرگز هدایت به دست من نمی بود و بی شک اشخاص ذاکرین از طرف رسولان حقیق خیر دارد و همراه کرده بلکه تا روز قیامت حاضر هستم.

مکتوب 23 صفحه کتاب 56 پیر ناقص بیعت طریقت گرفتن منع است پیر ناقص با کافر مشابه است و ناقص طریقه اخذ کردن طریقه ناقص رفتار کردن آن اشخاص هوا تابعی و حرص ملحدین است و ناقص در حال باطل چیز درک ندارد و در باطن شما از روشنی نمی باشد.

مکتوب 61 صفحه کتاب 38 شیخ کامل و مکمل بیعت کردن پیر ناقص خلاص کردن و در حقیقت پیر ناقص مطلب حاصل کردن منع است که خود شان مریض باشد دیگران را چگونه علاج کنند و حرف ناقص خودش در باره تداوی ناقص است که شخص خیال میکند که مرض جور شود بلکه از بد بدتر لیکن مضرت عقاید باطل در بدن پیدا میشود.

مکتوب 101 صفحه کتاب 102 در باره آن اشخاص که کامل و ناقص خیال میکند و اعتراض میکند جاهل مخلوق گمان جهالت میکند که نفس اماره و نفس مطمئن

تصور میکند و اما در احکام به مطمئن خیال میکند و فرق میان کافر و پیامبر را نمیتواند و از کمالات نبوت انکار نموده و در حق من از منکرین خلص کند.

مکتوب 83 صفحه کتاب 76 ظاهر و باطن جمیعت در شریعت و حقیقت هر دو جمع میشود ظاهر شان روشنی شریعت مستقیم شده و باطن همیه حق تعالی ثابت قدم باید باشد اگر کدام نیکبخت هر دو علوم مشرف کند در حالیکه انسان نمیتواند هر دو ظاهر و باطن را تفکیک کند.

مکتوب 84 صفحه کتاب 77 شریعت و حقیقت یک به دیگر عین است و مرتبه عین الیقین شدن علامت مقام معارف علوم شرعیه مطابق کنند و مقصود در شریعت و حقیقت در یک به دیگر عین است و در حقیقت یک به دیگر جدا نیست و فرقه صرف اجمال و تفصیل و کشف الاستدلال روشن شریعت موافقت ظاهری معلوم میشوند.

مکتوب 190 صفحه کتاب 76 دوام ذکر الهی بالای شان حرص کند تمام وقت ذکر الهی دوام داشته باشد و یک لحظه هم غفت جایز نیست الله تعالی حمد در الله احسان است طریقه ذکر اختیار کردن بلند بارگاه طرف ذکر کردن چاره نیست و قل حضور یک توتّه گوشت است آنرا صالح باشد تمام بدن صالح است.

مکتوب 163 صفحه کتاب 43 بیان اسلام و کفر یک به دیگر زد است هر دو زیدین یک عزتمند و دوم شان خوار و ذلیل میباشد اصل حقیقت و سعادت دو جهان فقط تا بعداری سابطه و بسته ست و محبوب محمد مصطفی (ص) متابعت اسلامی احکام به جا آوردن و رواج کفر از بین بردن و یک ثابت کردن و دوم رد کردن میشود.

مکتوب 276 صفحه کتاب 25 بیانات محکّمات و مشابهات علمای راسخین حق تعالی در کتاب خود دو قسم فرمان صادر کرده یک محکّمات دوم مشابهات اول قسم علم شریعه احکام است و دوم قسم حقایق اسرار علم مخزن است و آن اسرار تاویل در علمای راسخین به غیر به دیگر اشخاص خبر ندارد.

مکتوب 289 صفحه 75 بیان الله تعالی حمد است و در قضاء قدر اسرار به خاص مسلمان ظاهر کردن و عوام مسلمان آن اسرار نشان ندادن که در راه گمراه نشود

و راه راست بی راه نشود و اکثر خلق حیران و گمراه میشوند و مثل که اکثر دیده
میشود که خیال باطل هم غالب است و جبر قائل است.

مکتوبات امام ربانی عهد استثنائی (روح آن کتاب است که گروهی که به انبیاء و اولیای قابل باشد این مکتوب برای است سزاوارست قبول، اشخاص جامع اکالات مثل مثل است. مکتوب
165-75-44 اشخاص بدعتی و جهالت و کمزوری است.

اول هم اسلام غریب بود و آخر زمان هم اسلام غریب شود اول اسلام غریب بود و هر طرف زلالت و کمزوری کفر بود و هر طرف نوشیدن شراب بود هر طرف قتل و زناکاری نمود
میگردد و هر طرف صدای شرک بدعت بود و هر طرف جنگ و دشمنی به اصحاب کرام بود و سرکشان دین نیامد بودند

خارج کیست قانون شرعی و حکومت شرعی غایت کننده را میگویند به مثال حضرت عمر فاروق خلافت شان خارج غایت کرد حضرت عمر فاروق به شهادت رسانید خلافت شان
ختم نمود حضرت عثمان غنی و حضرت علی شیر خدا را غایت و شهادت رسانیدند. و علامه در آخر زمان مردمان که اذاعت توحید و اله و ایل قرآن و حدیث مشهور به غیر متقدمین و بیابان
و امشایان ستمگر را با حق پسنداند و بی دینی را دین میگویند بدعت را عدالت میگویند و مسلمان را شرک میگویند و زیارت ائمه و مناسک را بدعت میگویند و مسلمان را کافر میگویند و هر طرف
قتل کفر است و هر طرف زنا شراب است و هر طرف قتل و زنا کاری است و هر طرف صدای شرک بدعت است و هر طرف عداوت میان به مسلمانان پاک است و سرکشان
دین هم مشهوره های با حق پسندند و پیروان خارج مشهور به اذاعت و توحید سنت و ایل قرآن و حدیث را قبول دارد و غیر آن را شرک بدعتی است و آن فیصله ابو بکر صدیق قبول ندارد و
حضرت عمر فاروق قبول ندارد و فیصله حضرت عثمان فیصله قبول ندارد و حضرت علی شیر خدا فیصله قبول ندارد و فیصله چهار امام تأسیب را قبول ندارد و بیاید نام سادات مسلمان در قرآن و حدیث
بدر اختیار آمده است که حرام بیاید نام سادات مسلمانان گوشت مک و خروپنگ و غیره حرام بخورد و قرآن حرام ذکر است امام چهارم تأسیب ذکر کرده و آن هم آنجنان و جاسوس بریتانیا است
و آنگاه دشمن اسلام است اگر بنت و جهنم نشود و همی دشمن مسلمانان نبوده اعلان به عام مومنین و مومنات خصوصاً خاص اولیاء الله به فیبک غلام حضرت غلام غازی مرو میدان و
فیبک حاجی جب خان مزاج و صفت را دیدید و از این گروه همراه جان خود فرزندان خود را حفظ کنید گروه باطل مثل زحر بل است و علیه حق بختی است علیه باطل جسمینی
است اگر کسی که عاقل باشد حاجی جب خان خوب گفته که تار حقیقت بسیار شیرین است و به باطل قاتل سلاما. اگر حق نمون قانون شرعی حکومت اسلامی بود مسلمان باید بپناه بیایند
سر بر سر نشود بخاطر آنکه امام اعظم صاحب روح بر تمام هر سر بر سر نشسته است به خاطر از الله متعال که حاضر و ناظر است جایگزین و بگفتن حاجی عرب به سرشان بود.

آن شخصیک حق را به اولیای باطل باطل مازد و باطل را به اولیای حق حق مازد و شریعت است. و دره شریعت کفر است.

مکتوب صد شصت و پنجم (۱۶۵)

معه بمکه و...
گوشینت و...
بعون و...

بسیادت و لغابت پناهی شیخ فریدصد و ریافته و ترغیب برتیباعت صاحب شریعت
علیه و علی اله الصلوات و التسلیمات و عداوت بخص و غلطت بانحالغان شریعت
علیه الصلوات و السلامه شرفکم الله سبحانه انه بشرف المیراث المعنوی من الصلوات
الذمی الفرشی الهاشمی علیه و علی اله من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها
كما شرفکم بشرف المیراث الصوری و یرحم الله عبدا قال امینا میراث صوری
ان سرور علی عز اله الصلوات و التسلیمات بما خلق تعلق دار و میراث معنوی بما لم
کما نجا به بیان معرفت و رشد و هدایت شکر علی میراث صوری است که میراث معنوی

کتابخانه...
مکتوب صد شصت و پنجم
بسیادت و لغابت پناهی شیخ فریدصد و ریافته و ترغیب برتیباعت صاحب شریعت علیه و علی اله الصلوات و التسلیمات و عداوت بخص و غلطت بانحالغان شریعت علیه الصلوات و السلامه شرفکم الله سبحانه انه بشرف المیراث المعنوی من الصلوات الذمی الفرشی الهاشمی علیه و علی اله من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها كما شرفکم بشرف المیراث الصوری و یرحم الله عبدا قال امینا میراث صوری ان سرور علی عز اله الصلوات و التسلیمات بما خلق تعلق دار و میراث معنوی بما لم کما نجا به بیان معرفت و رشد و هدایت شکر علی میراث صوری است که میراث معنوی

۲۸
المیراث المعنوی...
المیراث الصوری...
المیراث الفرشی...
المیراث الهاشمی...

متعلق گروه و تقابل المیراث المعنوی لا یندرج الا کمال الاتباع المصطفوی علی الصلوات
والتسلیمات و التسلیمات صلیا کما یاتبعه و اطاعت فی احوال و نواهیهم و کمال متابعت فرج
کمال محبت ابان سرور علی الصلوات و السلامه مصرح ان الحیب یمن هنا لا یطیع و علامت
کمال محبت کمال بغض است باعداء او رسول الله علیه و سلمه و اظهار عداوت بانحالغان شریعت
او علی الصلوات و السلامه و محبت ما یمنیت گناش ندارد و محبت دیوانه و محبت آهک لغت
نار و بانحالغان محبوب هیچ وجه آشی نمی نماید و محبت متباینه حج نشود حج متباینه انحال
نقد اند محبت یکم سلام عداوت و گریست نیک نامل باید فرمود که هنوز کار از دست فرقه
است تدارک ما یمنیت می توان نمود فرود کار از دست برود و غیر از آن است حاصلی نخواهد بود
ه بوقت صبح شود مجبور و زحمت بد که با کینه عشق و شیب و مجبور و تسلیم و نیاز فرود
و غرور است و معامله آخروی آبدی بر آن مترتب زندگانی چند روزه را اگر متابعت سید

میراث معنوی...
میراث صوری...
میراث فرشی...
میراث الهاشمی...

اولین و آخرین **عَلَيْكَ عَلَيْهِ السَّلَامُ** است هر که باشد و هر عمل خیر که کند **عَلَيْكَ** هر دو سراسر است و هر
 یک که خاک و دشمنیت خاک بر سر او به حصول دولت عظمی متابعت مستوف بزرگ گلی
 و نیاید نیست تا و شوازیاید بلکه اگر زکوة مغرورند مثلاً موثقی شود حکم ترک کل دارد و عزم
 وصول حضرت چه مال مزکی از ضرر برآمده است پس معالجی وقع ضرر ز مال و نیاید اینج زکوة است
 از آن اگر چه ترک گلی اولی فصل است اما ادائے زکوة هم کار آن میکنند آسمان نسبت
 بعرض آسمان فرود و رزق پس علی است پیش خاک تو در پس لازم است که بجای است و آیتان
 احکام شرعیه باید صرف نمود و اهل شریعت را از عمل و صلح تعظیم و توقیر باید داشت و در
 تعظیم شریعت باید گوشید و اهل هوا و بخت را ذلیل و خوار باید داشت **مَنْ ذَرَفَ صَحَابَ**

تو ای محمد صحت با سلام علیک
 من حاد صدمه است
 علی ای نبی بر من خیر است
 علی ای نبی که من را از غم و غم
 از آن که آن را در غم و غم
 بجز آن که آن را در غم و غم
 علی ای نبی که من را از غم و غم
 علی ای نبی که من را از غم و غم
 علی ای نبی که من را از غم و غم

بِدَعَاةٍ فَقَدْ أَحَانَ عَلَى هَذِهِ الْأَسْلَافِ وَالْفُكْرَاءِ وَثُمَّ انْجَلَى خَدَايَ سَرَّ جَلَّ مُدُومُ ثَمَانِ سَوْلٍ
 عَلَيْكَ وَعَلَى آلِهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ وَثُمَّ انْجَلَى خَدَايَ سَرَّ جَلَّ مُدُومُ ثَمَانِ سَوْلٍ
 وَبِئْسَ وَجْهٌ عَزَّتْ بِنَايِدِ دَاوُدَ وَآيِنَ بِيَدِ لَتَانِ رَاوِ مَجْلِسِ خُورَاهُ بِنَايِدِ دَاوُدَ وَآيِنَ بِيَدِ لَتَانِ
 شَدَّتْ وَغَلَطَتْ رَا بَا اِيْشَانِ مِشِ بَايِدِ رُوْمَا اَكْمَنِ دَرِجِ اَمْرَسِ بَا اِيْشَانِ رُجُوعِ بِنَايِدِ نَمُوو-
 وَاكَرْفَضَا ضَرُورَتِي اَفْتَدِ دَرِزَنْكَ اَقْضَا اَسْجَاتِ اِنْسَانِي بَكْرَهْ وَاصْطَرَا اَقْضَا اِحْتِجَاتِ
 اَزْ اِيْشَانِ بَايِدِ نَمُوو رَا مِيَايِدِ بِيْجَنَابِ قَدَسِ جَدِي زَرْگُو اَرِشَا اَعْلَيْكَ عَلَيْهِ السَّلَامُ
 مِيرَا نَدَا نِيْسْتِ اَكْرَا بِيْنِ رَا هُ رَفْتَهْ نَشُوو وَصُولِ بَا نِ جَنَابِ قَدَسِ شُوَارِ اَسْتِ يَهْتَا اَهْتَا
 اَسْ كَيْفَ الْوَصُولُ اِلَى سَعَادٍ وَدُونَهَا قَلَّلِ لِيْجَالٍ وَدُونَهَا حَيُوْةً زَبَاوَهْ طِيْرًا
 نَايِدِسْ اِنْدِ كَسِ مِشِ تُو كَفْتَمِ عَمِ دَلِ مِرْسِيْدِمِ هَكَ دَلِ اَزْرُوهُ شُوِي وَرَنَهْ نَخْنِ بِيْسَا رَا

علی ای نبی که من را از غم و غم
 علی ای نبی که من را از غم و غم
 علی ای نبی که من را از غم و غم
 علی ای نبی که من را از غم و غم
 علی ای نبی که من را از غم و غم
 علی ای نبی که من را از غم و غم
 علی ای نبی که من را از غم و غم
 علی ای نبی که من را از غم و غم
 علی ای نبی که من را از غم و غم
 علی ای نبی که من را از غم و غم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 اللَّهُ تَعَالَى

مکتوبات امام ربانی جده اثنی عشری (روح آن کتاب است که گروه که بر انبیاء و اولیا قابل باشد این مکتوب برای است سلسله مقبول، اشخاص جامع اکالات مثل مثل اصل است. مکتوب
313-290-243-221-168-66 یا به حکم یک کشور مثل محمود خزوی باشد فرمان غامری و باطنی داشته باشد.

علا طریقه تشبیه به واسط حضرت ابوبکر صدیق منسوب است و قیقت بلند دارند و درین طریقه با برتری دارد و طریقه تشبیه که نسبت ما از طرف رحمت للعالمین منسوب است و از نام گفته زیاد
تعبیر آن است که طریقه تشبیه نهایت در ابتداء درج کردن و طریقه تشبیه یعنی طریقه اصحاب کرام است و ریاست و مجاهدت در مقابل نفس عار و تا احکام شرعی و التزام متابعت سنت نبویه
طریقه اصحاب کرام را مخصوص است که این اولیاء الله بزرگواران اول صحت در لعلمین میسر شده که اولیاء الله هستی، بهترین قرون قرن قح سحاب گفته، قیاس کنی ز ستم و بدار که این
بزرگواران اول صحت محبوب همان محمد مصطفی (ص) میسر شده و بواسطه الزام سنت است و سنت نیز لازم که حقن و از به امتیاز نیک که در حدین یک کنگ گوشت است که آن قلب
ساک است که آن قلب دیگر است که آن اصلاح شمه نام بدن اصلاح است. دوام ذکر الهی تعلق دارد و دیگر الهی مشمول شدن بدار الله الله گسستن خاطر آنکه ذکر الله فرض من قبل کل
فرض که در ولایت اولیاء الله و درجات خاص طور به ولایت مهدی معاد ولایت سرگذرده قم است ولایت اولیاء الله صغیر که بر این مفسرین، و علیا است ماکو ولایت است. ولایت که در تمام
کالات زیاد دارد و تمام مقامات نسبت ثبات است و نسبت در تمام نسبت با برتر است و تخیلی ذات پاک الله به اکثر مشایخ به نژاد الله تعالی با کلام تمام جانب به مثل برق سرعت یکسره طریقه تشبیه
، صوفیه، فقا و متابعت ذات پاک است و نیز ضروری میباشد بید اخلاص صورت کیر و تعارف در بر بزرگان نسبت بهین حضور تشبیه است و نسبت به تشبیه به حضرت خواجه کان عبادت از این
حضور تشبیه است این حضور را حضور بی سبب بیکسره غیر حضور هیچ نوع عبادت فرض و نقلی قبول نشود بخاطر اینکه لاسلوت الا حضور القلب و تشبیه بلند دارد باقی تمام طریقه مشایخ فضیلت دارد
ز مثل تشبیه، تشبیه هر موط فاقه تا سلوک جذب و تجلیات به عورات میاید و مراد از آن بهین قرب الله است و طریقه عالی تشبیه نسبت با حضرت ابوبکر صدیق منسوب است و نام اصحاب از
پیشتر طریقت بهت کرده بود از آن وقت الی وقت حاضر جائز و منکر از اصحابان سنده و محبوب مصطفی (ص) بهم ولی بود هم نبی ولایت به طریقت تعلق دارد و نسبت به شریعت و ارث در
لعلمین آن است که هر دو علم داشته و کامل وارث است اگر در شریعت حصه دارد و در طریقت حصه ندارد آن را نیم وارث بیکسره فوق دیگر نیامات اشاره به مکتوب (66-168-
313-290-243-237-221) میباشد.

مکتوبات امام باقر علیه السلام فی احوال آن کتاب است که هر گروه که بآیند، او ایامه قابل بشد این مکتوبات برای است سلسله متوال، اشخاص جامع الکلمات مثل مثل است.

کتاب (302.292.287.285.113) علقه داکرین او ایامه، اید و در قرض علقه داکرین حرسلان نظیر این مکتوبات خود را بشد که در کدام راوردان است برای
مومنین و مسلمان که در خیرت عقیده اند که خیرت ستر است جذب، و در قرض آن به تمام اطلاق دارد و پند و توبه است با او ایامه، بهتر از صد سال عبادت بی ایمانی در صد سال عبادت کننده و سینه و قلب انوار
و روح سرخشی اشفاقان فیض انوار که سینه سینه تعلق دارد آن عاقلان از آن خبر ندارد، عالمان بی عمل جذب و در قرض علقه را عمل شیطانی میکنند که این خود ضرورت دین را انکار کرده است، اید (ج)

99 اسم مشهور در یک نام اسم اعظم است موجود الله، مطلوب الله، سبوح الله، تسبیح الله و در پیشان از الله طلب خویش را بنموده رابع به این لازم است یک مثال اول شد عالمان شیر
دل را که از چه پوست بز سینه نشود که عمل شیطانی است و خدا در آن و خدا در آن زمان به صدای آن جذب و در قرض می نماند آن را عمل شیطانی میگوید و در حقیقت از خیرت عقیده سکر است و اهل پاک
داکرین را شیطانی میکنند از راه عاقلان و مشفقان یکایک مترین و حتی اید خبر ندارد مثال عقل دیگر مومنی و در شخص که بگوید که حق و حجت دارد و عاقل و تکریم بمانع این سخن حجت را داد که در دنیا نماند و هر
عالم که در خیرت مثل نباشد مثال بمانع است و مثال عقل دیگر که یک کلام را چند عالم که در آن خبری خوردن - عالم اول غذا را نماند و میگوید بخام است و عالم دوم غذا را نماند و میگوید شیرین است و عالم
سوم غذا را نماند و میگوید بی مک است عالم چهارم غذا را کافلا نماند و میگوید صحیح است - در عالم دیگر که به از داکرین بی خبر بود و خیرت مثل نیست و خیرت دارد و بنده نظر نماند باطل و باطل است

مکتوبات امام باقر علیه السلام فی احوال آن کتاب است که هر گروه که بآیند، او ایامه قابل بشد این مکتوبات برای است سلسله متوال، اشخاص جامع الکلمات مثل مثل است.

شریعت در حقیقت عبادت است غیر شریعت خیرت ایا او نماند است.

خداوند آن که عالم که چشمه زنده بود و خودشان هم مرده میماند همین عالمان بی عمل از خارج حیات بینند همین غیر متدین بی دین عالمان مثال طریقت است و آن نم و در است بگذرد مومنی عمل و در است
و در آن عالمان فعلی که در پاکستان خود را در یک تحلیس هم تحلیس هم که هر قتل و قتل بنده در عمل 40 سال - میلیون دانش را نشد نمونده ناموس می شد او کاست آید که کدام ملک به فروش رسانید چه شد
باید جلد و بنده حقیقت این عمل خداست - اسلام نبود بلکه خداست - یهود و نصارا است یهود نصارا مومنی اسلام داشت و مشهور به انجوان المسلمین بود و حقیقت انجوان ایما همین بود قتل غیر حق را به حق شرب دیدن و
تذیبت و آن شخص میگوید که در آن حد توبه توفیق از آن سلب شده از آن عالم و ناخبری توبه اش قبول می شود آن تفرقه از اول غفلت است مرکز در حقیقت - غفلت مع نشد تفرقه مذمت است و عتاب برتر از
تفرقه نیست تفرقه حقیقتی و عقیده عملی همین است - آینه هر یک فکر قتل و قتل به هم اطلاق نیست - نیم اهلان پشت زده آن قتل و قتل در نظر و اند و قتل - مثل حکومت عربستان سعودی که عدالت نمائی به
ذیقه بهری جاسوس انگلیس از بین برده آن که در کوه کوه خارج به اساس است در سر بر همان قتل و قتل به چشم سر دیده و بنده که شهادت ملک با صبر دارد و نظر ندارد و درین جمهور آن شخص که خارج، ایش از آن مرجع توبه
میکنند از آن خبر باشد، مثل محمود فتوی سواد قوم نه مکتبی است نام نهاد اسلام مانع که موجب همان حضرت محمد مصطفی هم نبی بود مومنی است - شریعت تعلق دارد و خیرت دینی به ایلات تعلق دارد که در آن عالم
نام نهاد و مکتوبات فوق ساد و شیرترین عالمان بی عمل و همین اشخاص ولایت در مکتوب (48.33.53) این امانه را ثبت کرده - به عاقل یک دلیل پس است ما به اهل نام قرآن نغم نشود به هم کم
است

مکتوبات امام باقر علیه السلام فی احوال آن کتاب است که هر گروه که بآیند، او ایامه قابل بشد این مکتوبات برای است سلسله متوال، اشخاص جامع الکلمات مثل مثل است.

کتاب (255-186-80-48-53-33) ایمان عالمان بی عمل و عاقل و حقیقت جاهل و جاهلی و مومنی اسلام باطل و باطل است هر قانون از خود شروع دارد
قانون اساسی، قانون و مکرر می، قانون حقوق بشر و قانون زن نام نهاد متعلق بشر زمان باشد همچنان یک زن در ایوان پیش بی بی سی اعلان نموده که من برای و در شخص صلاح کردم هر دو بی وفا بودند

ابابک صحیح کرم یک سید و فادار بود یک هم نصیحت است و زن هم نصیحت است قانون و کوراسی و آزادی نسبت باشد که هر دو معنی فدا و آخر زن است مثال اول در ایوب بی بی سی فدا و پیشه اعلان نمودند که کرام الدین کریم رئیس خدایسین قوتبال افغانستان به در تهاذ نمایی بر تیم قوتبال زنان افغان یک سیلون دالر امر بچلی جرید کردید که این خود حقیقت یک اعلان به مرده گوی است.

و قدم اول عام مسلمان مبارانی میمانند و این گل شان و شمی به مسلمانست و دوم به اساس دولت و پا چکی مسلمان بد جان هم انداختند و این هم علایم دشمنی شان است که این قانون در پشت پرده برایت کشند و شان امحیس است که به عقاید اهل از نام اسلام استاده میکنند و حقیقت به مثل کھیما بود و تعداد افغانستان و نظر دارند که در شکر کابل به چشم سر دیده میشوند و حقیقت قانون امحیس به مسلمان مثل ضرر مل است اما سناذ نهایت خویش را بر علیه اسلام اوامر میدهند و حقیقت اسلام و کفر شدی که در هر دو ضدین در یک جامع نیفتند و جمع کردن آن محال است و اسلام عزت و اون است

کتابت ام پانچواست لئی ارج آن کتاب است که هر کوه که بنیاد اوینا سه قول باشد این کتابت های است مسو قوتبال اشخاص مانع حکومت مثل مثل است. کتابت های (163-276-289) یید ماکر یک کشور به اساس کتابت فرمان صادر نیکه که دست اسلام باشد زیرا که کفر خوار و اهل شان و اهل حقیقت و سعادت در جهان مختلف واری دین اسلام و موجب هم مصطفی اص او با آدرین الهام دین اسلام میباشد و ازین برین رسوم کفری میباشد. بیکه در ام انیاء و اوینا سه قابل و عینه و در او از جوست سوبه صاحب سید یید نکره کتابت عام بهائی اهل ثانی خود را ستاد بیکه که کتابت های (163-274-259-186) اولات به اشخاص به حق ترتیب شده که در سعادت و کوراسی سر سینه مرفوع دست از برین سنت حضرت محمد مصطفی اص است و دشمنی به قانونی شریعت است که کتابت های (54-186-255) او کتابت بیان آیت سعادت و مقابله کار استین و حق تعالی که کتابت مند در تمام فرمان صادر نموده اول علم شریعت الهام دست است و دوم عقاب اسرار علم طریقت است و آن اسرار تمویل و مدار استین به غیر مکر اشخاص غیره در او و قناده اسرار به خاص مسلمان ظاهر کردن و عام مسلمان آن اسرار شان ندان که در او راست گزاه نموده دست بی راه نموده و کفر خلق را میر این نمون و گزاه کردن است و سناذ کفر و دین یافته و خیال اهل هم طالب است و بهر قول است کتابت های (276-289-266) اعلان بی بی سی فدا و پیشه یک زن که تهاذ و شخص صحیح کرم آن دو شخص فدا نموده اما بیک صحیح کرم آن یک فادار و آدشت نمود خوار است حالا فوق سعادت یکید.

کتابت های (80-33-53-48) کتابت 195 سوزین حکومت یید را در شریعت را بر پیش کیر و تارتی و کابانی نصب نموده و اهل اسلام یید کوروی و ترس نباشد مانند افسوس و زنگین پادشاه حاضر در ایران و امیران قوم و وقت حاضر حقوق یید که در ده ساله و دشمن اهل مذنب نظر نمیدهند. بر دین و امیران برنگان علامت است تا ازین اسلام حقیقی دفاع نمایند تا دوح رحمت لعالین از شرانمی شوند. برای مایل یک دلیل پس است اگر به مجال نام قرآن هم تم تمهید به هم کم است

چکی بر شان که چکی دولت را محکم گرفته و بنویسند آزار دست بدهند قتل و قتل هر دو طرف مسلمانان و نظر دارند به سوزیت و بیاد آخرت بر کردن آن ظالمان است و تمام مسلمانان یید که آوز کولید که خارجی نماز مالک پاک خارج نموده مثال اشخاصیکه مخالفت صلح بسته نمیخوانند صلح یید به زبان میمانند که آزادی بیان و حقوق زن ازین زده که آن آزادی زاده امحیس و محمدین است که مرفوع کتار شان مرده است و همان زمان غاصبن سینه که سیلونا زمین حکومتی و شخصی را نصب نموده مثال دیگر شاهان الله عان غازی که از طرف اشخاص بی عمل و چکی پرست از حکومت

گذر رفت و در این مساعی تفرقه اندازی نمود و حکومتش را مستقر دانید و بعد از آن تکرار کثیفی صورت گرفت و در طول 40 سال به میلنا شخص بی کت و بار شدت رسانیدند و خیر حق را به حق متریب دیدن و آن اشخاص نذوق است و چکی پرست و دنیا پرست بودند و چکی پرست استند و حق را قبول نداشتند و بخاطر نیم متر چکی شریعت محبوب محمد مصطفی (ص) را قبول نداشتند. و حالیکه چکی حقیقی در آخرت بزرگترین ممبر نور میباشد که درازی آن پنجاه سال راه است که بالای شان رسول (ص) نشسته است راست شان آدم (ع) دست چپ شان ابراهیم (ع) میباشد انداز به اندازه کرسی های اولیاء عهد بندهی شش ماوراء باشد و موسس کرسی های شان خشت دروز بن باشد بشرط که سمت صید داشته باشد یعنی صید و اهل سنت اجابت باشد آن سند و کتاب انیس اولیاطین ص 75 میباشد و مقام اولیاء الله و ولایت در چندین قسم است مکتوب (18-21-216-260-301-302) اشخاص غافلان و ناخبر از دین یله خبر دارند پس اهل اسلام نیست اگر باشد پروان فرعون و فرودشاد هود بن میباشد و چکی پرست مکتوب (195) یله شریعت به ترقی باشد و کزوری اسلام کزوری صد و صد انوس خاطر مشران و عام مشران و جمهوری وزیران حکومت امیران و بزرگان علانزم است که در وقت حاضر حکومت اختلاف صاید و شنی خادما اهل مذسب اهل نظریه دار و از دین مقدس اسلام حقیقی دفاع قائم که روح رحمت لعلین از شمارش شوند و حدیث محبوب بیان محمد (ص) گفته اند که حق شیطان الاثر سون ، شیطان الانس شد من شیطان اجن و محل شایه آقا و آقا املا عثمان من طلب العلم الدنیا و بو کافرو من طلب العلم للجهنم من حق و طلب العلم للعلوی فهو مسلم.

عنه ترجمه است قبول اندر سوره درون نهامت نبود و آنها را ایشان است ۱۲

باین ذلک سبیلاً اذ کلکهم اکثر من ذلک حقاً پس در مسامحت فیله دعوی اتباع آن سرور
تمولن علیک الصلوة والسلام و بخلاف اتباع طریق اصحاب رضوان الله تعالی علیهم
آجمعین دعوی باطل است بلکه آن اتباع فی حقیقت عین مصیبت رسول است علیه
الصلوة والسلام پس نجات را در آن طریق مخالف چه مجال یکتا بود آنهم که علی شعیب
اکلا انهم هم الکاذبون مطابق حال ایشانست و شک نیست فرق که مکرماً اتباع اصحاب
آن سرور اند علیهم الصلوات والسلام اهل سنت و جماعت اند شکر الله تعالی انهم هم
انهم الغیوة الشاجیه چه طاعمان اصحاب پیغمبر علیهم الصلوات والسلام و العقیات
خود و از اتباع ایشان محروم اند کاشمیت و انجواج و معتزله خود مذہب محتارند و از رسول
بن عطاء میس ایشان از ملامت امام حسن بصری است که با ثبات و سطره میان ایمان
و کفر از امام جدا شده و امام در شان او فرموده انکذل عننا من هذا القبایل سائر الذری العجیبه
و طعن کردن در اصحاب بنی الحقیقه طعن کردنست پیغمبر خدا صلوات الله علیهم
و من کفر من کفر اصحاباً بهما چه جیش اینها منجر جیش صاحب ایشان میشود و نمودن الله سبحانه
باین حدیث اعتقاد الشریع و ایضا شریع که از راه قرآن و احادیث ما رسیده است
بتوسط نقل ایشانست هر گاه ایشان منطعون باشند نقل ایشان نیز منطعون خواهد بود
و این نقل مخصوص ببعین دوزن بعبین نیست بل کلهم فی القعدله و الصدیق و التبتلیغ
سواء پس طعن ایشان آئی و احدی کان منتم من مسلمین طعن در دین است و العیب که
بالله سبحانه و یثقه و اگر طاعمان گویند که اهم متابعت اصحاب میکنند لازم نیست که جمیع
اصحاب را متابعت باشیم بلکه من نیست متابعت جمیع استثنائین استثناییم و انجواج
مذاهب هم جواب گوئیم متابعت بعضی وقتے سوو مند افتد که انکار از بعضی دیگر بان منضم نمیشود

باید دانست که کتب معتبره در این باب است
در بیان متابعت اصحاب ائمه اطهار علیهم السلام
و نیز در بیان طعن در اصحاب ائمه اطهار علیهم السلام
و در بیان متابعت اهل سنت و جماعت
و در بیان طعن در اهل سنت و جماعت
و در بیان متابعت اهل بدعت
و در بیان طعن در اهل بدعت

در تقدیر انکار از بعضی متابعت بعضی دیگر متحقق نشود زیرا که حضرت امیر مشایخ و توقیر و تعظیم خلفاء
 ائمه رضوان الله تعالی علیهم اجمعین کرده اند و شاید این اقتداء ائمه ایشان را دانسته
 بایشان تبعیت نموده اند پس با وجود انکار خلفاء ائمه متابعت حضرت امیر مؤمنان
 محض افترا است بلکه آن انکار نمی بحقیقت انکار حضرت امیر است و در دست صریح هر قول
 و افعال ایشان را و احتمال تقییه را در ماده اسب امده راه وادون نیز از سخنان عقل است محصل صریح
 هرگز تجویز نمی کند کاسد آمد با وجود کمال معرفت و شجاعت تبخیر خلفاء ائمه را حتی سان سلطان
 و از مرد اطهار خلاف آن نمایند و صحبت نفاق بایشان دارند از ادوات اسلام این قسم
 نفاق متصور نیست شاعت این فعل باید دریافت که حضرت امیر چه قسم نبوتی و چه نوع خدای
 و نفاق منتسب می شود و اگر بطریق فرض محال تقییه در ماده اسد آمد مجوز باشد تعظیم و توقیری که
 که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلمه خلفاء ائمه را میکردند و از ابتدا آنها ایشان را
 بزرگ داشته اند چه جواب خواهند گفت آنچه تقییه گنجایش ندارد و تبلیغ حق بر غیر واجبست
 تر تقییه را آنچه راه وادون بزرگ می کشد قال الله تعالی یا ایها الرسول بلغ ما أنزل الیک
 من ربک فان لم تفعل فما بلغت رسالتک و الله ینصیب من یشاء من الذناب کفار ینکفون
 که محمد از حق آنچه موافق اوست اظهار کند و آنچه مخالف اوست اظهار نمی کند و می پوشد
 و مقررست که نبی را بر خطا مقرر دشمنی با ین نیست و الا خلفه و شریعت او پدایمی شود پس
 چون خلاف تعظیم و توقیر خلفاء ائمه از آنحضرت بنظور نیاید معلوم شد که تعظیم ایشان از خطا
 متصون بود و از زوال محفوظ بپرسه اصل سخن رویم و جواب اعتراض ایشان را منع تر گویم
 که متابعت جمیع اصحاب و اوصول دین لازم است و هرگز در اصول اختلافی ندارند اگر اختلاف
 است در فروع است و شخصی که طاعت بعضی است از متابعت جمیع محروم است چرندی

منه تقییه تبخیر
 امکان صرف آن
 من مخالفت تبخیر

تعلیق
 در بیان

تعلیق بر بیان
 نسبت به تقییه
 در بیان

اصحاب پیغمبر علیهم الصلوٰت والسلامات واقع شده از هر اثنای نفسانی بود چه فکور
 شرفیة ایشان تزکیه یافته بودند و از آمارگی باطمینان رسیده جوایم ایشان تابع شریعت شده
 بود بلکه آن اختلاف مبنی بر اجتهاد بود و اختلافی حق پس محطی ایشان نیز درجه واحد و وارد
 بحث را آمد و تصدیق نمود و درجه است پس زبان را از جنای ایشان باز باید داشت و همه را
 نیکی یابد و باید که و قال الشافعی حجة الله سبحانه وتعالى طهر الله عنها اي بنا على طهرتها
 انبتنا ونشرنا في فرموده است اضطر الناس بعد رسول الله صلى الله تعالى عليه وآله وسلم
 فله تجدوا تحت اديهم العلماء عديرا من ابي بكر فولى كاره قايهم اين قول تصريح است بر نفی
 تقیة و رضا حضرت امیر به بیعت حضرت صدیق بقیة المقصود آنکه میان سیدین ولد میان
 شیخ ابوالخیر از مردم بزرگ زاده است در ملازمت شما سفر و کن هم رفقه بود امیدوار غنایت
 و التقات است و نیز مولانا محمد عارف طالب علم و بزرگ زاده است پدر او مرد دانا بود و تقریباً
 مددعاش آمده توجه را امیدوار است والسلامة والسلامة

عنه زینب بنت العباس
 مدینه مدینه مدینه مدینه مدینه
 من مدینه من مدینه مدینه مدینه
 قالوا قال رسول الله صلى الله
 عليه وآله وسلم من سلك كعبة
 طهر الله عنها اي بنا على طهرتها
 ونشرنا في فرموده است اضطر
 الناس بعد رسول الله صلى الله
 تعالى عليه وآله وسلم فله تجدوا
 تحت اديهم العلماء عديرا من
 ابي بكر فولى كاره قايهم
 اين قول تصريح است بر نفی
 تقیة و رضا حضرت امیر به بیعت
 حضرت صدیق بقیة المقصود آنکه
 میان سیدین ولد میان شیخ
 ابوالخیر از مردم بزرگ زاده
 است در ملازمت شما سفر و کن
 هم رفقه بود امیدوار غنایت
 و التقات است و نیز مولانا
 محمد عارف طالب علم و بزرگ
 زاده است پدر او مرد دانا بود
 و تقریباً مددعاش آمده توجه
 را امیدوار است والسلامة والسلامة



مکتوب و شاد و ششم

مؤلف: میرزا محمد علی قزوینی
موضوع: مکتوب و شاد و ششم

مکتوب و شاد و ششم
مؤلف: میرزا محمد علی قزوینی
موضوع: مکتوب و شاد و ششم

مکتوب و شاد و ششم
مؤلف: میرزا محمد علی قزوینی
موضوع: مکتوب و شاد و ششم

مکتوب و شاد و ششم
مؤلف: میرزا محمد علی قزوینی
موضوع: مکتوب و شاد و ششم

اکبر بخت ضلالت است...
و قول و انگار در شرح...
و خلفا و اشدین...
ایضاً میقت با...
و نوح است...
و کد و شش...
بیت...
و طالع...
کن مقال...
الهدی...
الک...
و شاد و ششم...

مکتوب و شاد و ششم
مؤلف: میرزا محمد علی قزوینی
موضوع: مکتوب و شاد و ششم

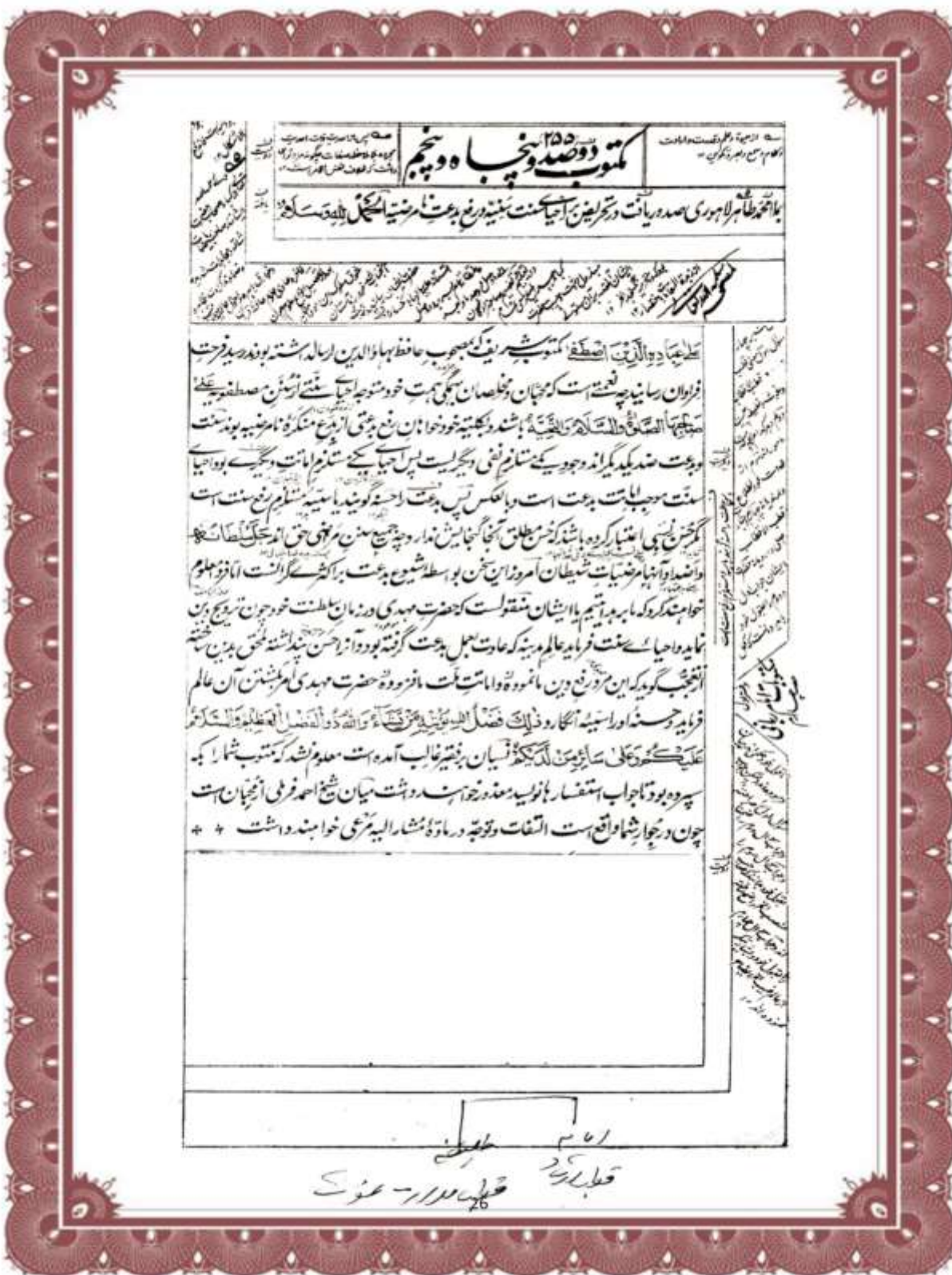
مکتوب و شاد و ششم
مؤلف: میرزا محمد علی قزوینی
موضوع: مکتوب و شاد و ششم

والمعنى

٤٢

أَلِكَلِمَةِ قَالَهُمْ كَالْبُحْرِ بِأَيْهِمْ لَقَدْ نَجَّاهُمْ نَجْرًا مَّا الْقِيَّاسُ وَالْإِجْمَاعُ فَذَلِكَ
 مِنَ الْبِدْعَةِ فِي شَيْءٍ فَإِنَّهُ مَطْمَئِنٌّ لِعَنَةِ النَّصُوحِ كَأَمْنِ نَجْدٍ فَاسْتَبْرَأُوا يَا أُولِي
 الْأَبْصَارِ وَالسَّلَامَةَ عَلَى مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى وَالزُّمْرَةَ مُتَابِعَةَ الصُّلْطَنَةِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَالنَّبِيَّامَا

لفظه طاعتهم بقرطاسين
 اي طاعتهم قالوا في بعض النسخ
 من قال انهم لم يسمعوا في يوم
 واذ قالوا سبحان الله العظيم انهم لم يسمعوا
 اعني في يوم بدر في يوم الاحد من اربع



کتابخانه علمیه و تربیتی دانشگاه تبریز
مکتوب و وصیه و نخب و پنجم
کتابت کرده و در کتابخانه مذکور در روز ۱۳۰۳
کتابت کرده و در کتابخانه مذکور است.

کتابخانه علمیه و تربیتی دانشگاه تبریز
کتابت کرده و در کتابخانه مذکور است.

کتابخانه علمیه و تربیتی دانشگاه تبریز
کتابت کرده و در کتابخانه مذکور است.

انعام
کتابخانه علمیه و تربیتی دانشگاه تبریز
کتابت کرده و در کتابخانه مذکور است.

مکنت امام باقی عده الثانی از آن کتاب است که حرکه و کوه به بنیاد، او ایضا قابل باشد این مکنت برای است سله مستول، اشخاص جامع کلمات مثل مثل است.

کتاب 267-268-266 ایله به اساس کتب با فغان صلا که که نه دست اسلام بکنده به کفر.

ایله درین جمهور عادل مثل محمودی غزوی باشد اگر درین جمهور بالای یک و نیم متر جان خوش شریعت را تطبیق نیله جمهور بالای حکمت شریعت را تطبیق نیله وزیران، قاضیان، کاتبان، و ایامین، مامورین که درین راستا شده بی معلوم بشوند و درین حدس اسلام به سلطان درین مملکت یک قبضه کتبه و از یک قبضه کم کردن حکم ترشیدن را تدارک و غیر ترشیدن ریش بود آید من حسین خاتکان و حاجران و مشاء و توفیق کاه و میانه و مشابست به یوده نصارا و قانون الهی عمل کردن است و آن علایم دوستی با الهی و عمل نمودن خلاف شریعت و دشمنی به شریعت موجب بمان محمد مصنی اص است اگر شایه شریعت به غیر از ریش قاطبه ترشیدن ریش در شریعت منع است.

ایله 124000 پنجم راهت نایم و برای ترشیدن ریش آناد آرزو نمانیم و روی مبارک محمد رسول الله ص بر هر کس کران باشد اعلان بیلده ریش ترشیدن منع است و اگر منع نشود آن فاسق، فاجر و خودشان مردود و کتله شدن هم مردود است و نمانیکه از چهار امام مآجب و این با دو سوال شد یک به دیگر نظر بستره اواند.

به عذر مثال از چهار امام مآجب سوال شد ریش مذن فرض است یا واجب امام شافعی جواب داد فرض است چون 124000 یا سب ریش را ترشیده به این اساس فرض است. امام مالک جواب داد واجب است چون یک پنجم از یک قبضه 4 انگشت کم کرد و این دلیل واجب است. امام احمد بن حنبل جواب داد سنت است چون من است محمد مصطفی اص است آن نزد گواریش بیلده من چه بیلده تراشم و به همین دلیل سنت است. امام اعظم حنبل از آن وقت دست نشان داد از امام اعظم پرسید دلیل چیست گفتند اگر یکی از این انگشتان کم باشد دست عمل معلوم شود یا سب چه بکل باشد به همین دلیل گفتند که اگر ریش را ترشیم چه سودی میشود.

چنان یا سب زلف یا دست معلوم میشود مرد بر ریش و حدیث امانت بگوید که در حرکه که توبلی فی دارین است آن را فوراً انجام دیند و حرکه که در آن عذاب فی دارین است به آن عمل کنید و حدیث باطل خوارج بی منق و عزت دیگر سلطان دارانی نماند اگر به این نسبت عمل نماند دست به دست آید و وقت شان تیر شود.

از طرف حاجی محمد جان قوم احمدزی موافق به زبان و مصرع حاضر

به عاقبتان یک دلیل پس است به جامعان اگر قرآن را نعمت کنی بازم کم است.

کتابت علم بانی عهد است ثانی ارج آن کتاب است که هر که در دنیا آید او باید اولی قابل باشد این کتابت برای است سلسله متوال، اتماس جامع الکلمات مثل مثل است
 فی سبکی غازی مرویدان مولوی و علی بن مطلق غلام حضرت غلام (00921338718434) که علیه همین در مورد ساخته. به تعداد (944) تقریر بر سبکی و اصل 32
 بی بی سبکی میباشد.

پنجم بر علم سلام میزاید علیه نایب آینه که به نقش اصحاب کرام پاکیزه دارد. و در ادبی راجع پاکیزه است (از کتاب کفر) ضریح راجع مترب چون نذیق یعنی گوید آخرت توبه اش قبول نشود.
 ضرورت این را قضا نکند شدن کافراست.

ششمین دو ماده است که تعداد آن زیاد است و جواب میدهد گفت که گوشت که گوشتی زیاد است ماد هر که زود کم است و آیین زیاد است ماطلاکم. و عاقله زیاد است اما ساجد کم. عام سخنان زیاد است اما خاص اخاص
 انبیا کم است. عام مسلمین زیاد است اما خاص اولیا الله کم است.

این دنیا برای آسمان است و جنگ کافران و مظلومان است کافران خورج جزینان و مظلومان یعنی است. و کسانیکه خورج را در آغوشان آورده و حیات میکنند 600000 زبان را برود
 ساخته و باقی هم 600000 یا سر را بی سر و سنان کرده و همین مردان از خورج هم بر ترسند عذاب الهی در چشم آنها ساز میکنند.

سودا قوم نه مظهر قوم و نمانن قوم خیانت کار قوم است کسانیکه خورج را در آغوشان آورده.
 به تعداد سینه است است فی است است سلیمن مرکن است به کسانیکه پشت پرده خورج کار میکنند.

کتابت علم بانی باصل 127 و 103 هر دو شرح و توفت طلاب الصوف فن الذکرات بید به حرف نین ترجمه شود که سخنان از قده خورج در اصل نجات یابد. سودا قوم کمی
 است که نه مظهر قوم است.

گنبد از یک پنجه را که از نام پنجه بران افکار کردن است و بجز زن مسلمان بالای شان طلاق است. از یک ولی الله افکار کردن از نام اولیا. افکار است و زن مسلمان بالای شان طلاق است جل و
 اسلام نیست اگر باشد پیروان شاد. نروود فرعون است.

الساکن من الحق سلطان الاخرسون، سلطان الانس الله من الشطان ابن و عمل شایسته آقا و آقا المصطفی

اگر شخصی کمی جوید است.

غازی مرویدان مولوی غلام حضرت غلام در سبکی کلام (32) بی بی کلام تقریر نموده که (72) کرده و فرق بی علیه و باصل را ثابت نموده و بچکن غازی مرویدان مولوی ضیاء الله ارج ۱۹ مورد
 الفتوحه دست تقریر نموده (72) کرده و جسی را ثابت نموده است.

عاجی حب مان الله به السلام از قوم احمدی سید خوب کت که به نصیحت ماعل کند.

باز آن نین که وقت از وقت بگذرد باز آن وقت افسوس ارزش ندارد.

گنبد این در نما را قبول نمی نماید و عالم جائل است سلام بر آناه.

اصح میفرماید تمام ارجاع صفت استاده شده و برای نشان گذاشته است بجز تمام ارجاع گفته قلوبا که گفت بیخ تمام آواز داد یک گروه در دین و به قلب گفت آن صادق مسلمان است دوم گروه در دین و به قلب گفت که نیتی و آن فاضل کافر است سوم گروه در دین گفت که نیتی به قلب گفت هستی آن را در حالت حرکت مسلمان میسید چهارم گروه به قلب گفت که نیتی به زبان گفت هستی و در حالت حرکت بی ایمان میسود پنجم گروه سکوت اختیار کرده علامه اش را نسبت به نام خود کرده یعنی با مسلمان مسلمان و با کافر کافر است از منافق میگویند. منافق در اقرار کفار میکند و دین شیرین و به قلب تعریف میابد اصح علم قدیم داشت هر عمل انسان را اصح میدانند که در آن حال و در آن ماه و در آن روز و در آن وقت این عمل را اجرا میکنند و اتمیده آری بنده که شکر کار نیک اجر و کعبه به طراب است آیت شریفه و ما تعلمون و ارجاع سنگین پریشان بود که شکرین و منافقین و کفایین ارجاع با صفتی از ارجاع با خوشحال بود اصح گفت در سوال تمام ارجاع با برام جواب بگویند رب شماستم؟ زیست زیبایی و زیست دنیا برای نشان و او و مسنوت آخرت را هم که گذارم را انتخاب میکنند و آن وقت شیطان نفس عاود شیطان در اشیاء داخل شود و آن حالت از پیش در دنیا داخل شده ظاهر آنکه برای سازود و آن حالت 26 بنده آواز گرفته و زحمه ارجاع با سنگین مثل شده و ازین آن است که آواز ساز و سرود میسند قبول کرد (2) آواز شیطان حسن پستی قبول کرد 3- آواز میسند بر او استی راقبول دار شد (4) آواز میسند شراب نوشی قبول کرد 5- آواز شیطان به عت قبول دار شد (6) آواز میسند ترک مسلمات راقبول دار باشد 70 آواز میسند ترک جامت قبول دار باشد 8- آواز شیطان اسباب سرود قبول دار باشد (9) آواز میسند و خلعت قبول دار باشد (10) آواز میسند و خود سپندان قبول دار باشد (11) آواز شیطان قبول دار باشد (12) آواز میسند از عرض دنیا قبول دار باشد (13) احد و یاکاری قبول دار باشد (14) آواز شیطان کبره نعمت قبول دار باشد (15) آواز میسند خلق در میان مسلمانا قبول دار باشد (16) آواز میسند نیست کردن مسلمان قبول دار باشد (17) آواز شیطان شرک به عت قبول دار باشد (18) آواز میسند کفر صلیه قبول دار باشد (19) آواز میسند حق اهل قبول دار باشد (20) آواز شیطان کذب کردن قبول دار باشد (21) آواز میسند افعال به گروه قبول دار باشد (22) آواز میسند صلیه اهل قبول دار باشد (23) آواز شیطان به نظری قبول دار باشد (24) آواز شیطان به دشمنی قبول دار باشد (25) آواز میسند شیطانی قبول دار باشد (26) آواز میسند برادر متبول دشمن دار باشد این دنیا استخوان است جنگ ظالم و مظلومان است کتاب التوحید، مطلق العارفين و بریلن الوصلین حضرت مطلق با جود رسد علیه منکر کتاب 274.

حرکتی که در نسبت است آن شخص از دست محروم ندهد و آن شخص که از دست سستی نگیرد آن شخص از فرایض محروم نماند و حرکتی که از فرض سستی میکند آن شخص از معرفت محروم نماند حرکت خود را ماقبل میدانند حرکت علم است برکت علم معرفت است و برکت معرفت شناختن راه حق است و حرآء وقت که معرفت ناقص بود و قدر معرفت نیشاند و السلام.

حرکتی که به نسبت من عمل کند و آن شخص استی من نیست و آن شخص که نسبت من را منافع کرده آن شخص شناخت حرام است و نسبت محبت دارد و آء علایم محبت است.

و حر مقلد ضروری است و حر شخص در نفس و شیطان از نظیر و عداوت جان خود را کند و اگر کدام شخص نفس غالب شود آن شخص در قید شمول بندی است و حرکتی که چشمت بیخ شود آن شخص قلب به مثل سنگ میاید و حرکت خود را محسوس است آب خست کردن و آن شخص در حقیقت قلب تفریق نداشت تمام کشت کرده و الله تعالی در تمام مخلوقات پیدا کرده اول پاکیک

به آن من عمل داده اگر از شوست پاک اندوم جانور پیدا کرده به آن شوست داده و از من عملی نگاه کرده و سوم انسان پیدا کرده و به آن انسان عمل و شوست مردود داده و کدام انسان که شوست آن شخص به طب غالب باشد آن شخص را از جگر به تراست و کدام شخص که مسلمان عمل آن به شوست غالب باشد آن شخص از ملائکه بهتر و افضل است.

نام بدی با از خواجه و پیروان قدیمه، جبر علیه غیر 39 فرقه است روایتش پیروان شیعیان، جمنی و غیره 33 فرقه است. فرقه ای از کلمه محبوب مصطفی (ص) اول یا حضرت ابو بکر صدیق (رض) بود دوم حضرت عمر فاروق (رض) بود و روایتش به آن اندازه گسترش است که حدوداً صد بار اندازه گسترش نموده سوم یا حضرت عثمان غنی (رض) چهارم حضرت علی شیر خدا به خلافت تیس گردیده بودند اما خواجه به مقابل حکومت اسلامی شان عداوت نموده و به آن اندازه ظلم کرده که فرود، شاد، فرعون کرده و عوی اسلام و اندازه اذیت اسلام میکنند و قدم اول فیصله بی رحمتی علیه صادر شده که تبارش از جهت ضرورت دین است از ضرورت دین انکار کردن کفر است و فرقه ای گسترش نام نهاد مسلمان و عوی بشریت کردن مجاز است و عوی اسلام در حقیقت اذیت به اسلام است الهامی از طرف بنام برص (مروغ کلمه) خاطر مسلمان تیس شده از آن منکر و حقیقت از اسلام منکر است علیه خواجه توبه شده معتزله از کلمات اولیا، الله منکر هستند و نام نهاد ملا توبه شده هم در زمان حاضر از اولیا، الله منکر هستند بلکه تا روز قیامت اولیا، الله زنده اند الهی روز قیامت وقت اولیا، الله ازین رفت قیامت میشود. در تمام جهان قتل و قتال از دست زیندترین و منافقین و مشرکین، مبدین و کسانان مسلمان و دین مقدس اسلام با حمله باطل مبدین به هر مسلمان دین مقدس اسلام خواست های احماف این است که مناظره و یک مرد کتاب از طرف دیگرین هر مسلمان است یکینیم و باطل پرست باید یک کتاب اهل سنت و اجماعت ثبت کند بخاطر اینکه محمود غزنوی اهل سنت و اجماعت بود.

و باره سلسله شیخ المشایخ اهل سنت و اجماعت چهار نام ما حسب در مقابل 72 فرقه کرده خواجه روایتش، شیعیان و غیره یک مناظره رسمی در مسجد مدینه کمال به حضور داشت اینست علی، که خیرین کمال و وزارت امور داند و این نام با حقیقت بر ملا دیده است گفته که در بی ایی روان هستند در غیر آن کتاب الفرق بین فرق و کلمه ما حسب اسلام که تالیف ابو منصور عبدالقادر بغدادی را مطالعه و از علی و ضدیت گفته توبه کنید و راو منافقین را رد کنید.

اعلام منافق، منافق را بخاطر منافق میگویند که ظاهرشان مسلمان و باطنشان با کفار میباشد و منافق مثال پرگوشه است که در میان دو گوشه شیر دارد از آن حرد و طرف استاده میکند و عالم منافق کسی است که زبان اش عالم و قلب او مل جلعلان باشد و چندین اعلام منافقین به حرم و حوس مشمول است و حوسم به دین، مال مقدم است و منافق از الله تعالی به غیر تمام مخلوق رجوع میکند و حوسم از الله (ج) به غیره و یک شخص ترس ندارد منافق از الله به غیر از حرکت مترسد و حوسم یکی میکند و الله کریان دارد و منافق کلاه میکند و به آن کلاه خوشال میشود و حوسم در غلوت یک تن خوش میباشد و منافق مجلس خود را حوسم تنم کرده و در اول از تنهای مترسد و منافق در فصل در خراب کردن میکوشد حوسم در دین تیسیر بر او یکی حکم میکند و از بدی منی میکند و در بیان اصلاح میخواهد منافق در جای خوب خاطر حق و نماید میکند مخلوق از یکی به طرف بدی حکم میکند منافق شخص از یک به دیگر رفیق از یکی مخلوق منی میکند و آن را به حکم میکند میگم الله تعالی در تمام منافقان و آن کافران را به جهنم راجع کرده و منافق و کافر زیاد به سنت است منافق بخاطر اینکه منافق میگوید که بر ظاهر مسلمان کبر باطن کفار است و نام نهاد مسلمان خواجه و پیروان قرآن را ترحم میکند و خود قرآن برایشان لغت میکند و اولین یک که کرده و کراهی فرقه یا سید باطل به تک باله و ظلم با حقان کرده و حق را ناحق گفته مرتد اند به اول باطل ناحق را ناحق گویند و ناحق را ناحق ثابت کننده زندق است

و آن روش نیست کمتر است و عابد باطل پرست عبد الوهب ثوری و خواجه غیر متقدمین پشت نشان نماند نشود باید اول خود را مسلمان ثابت کند بار دوم پشت نماند ثبت کند از حق ناحق کشته بین اسلام و ایمان از آن رفقا نام نشان اسلام و ایمان است و حقیقت اسلام و ایمان نیست به شکل اطمینان، یهود و نصاری که بدتر است.

تیممات و دیگر برای مسلمان جایز است و پیروان آن قبول ندارد علامه لکنی، همزای کلاه اول سنت اجماع است حج عرب است پیروان خواجه قبول ندارد امام اعظم (رح) اسراج نه نشسته بود از اسراج جایگزین و پیروان آن قبول ندارد که است بعد از مرگ زنده حق است خواجه و پیروان قبول ندارد انبیاء علم نایب عطایی بر حق اطلاع داد که پشت و دوزخ قیامت اهل کفر و منافق و او و خواجه و پیروان آن قبول ندارد انبیاء خاص انخاص حق است و خواجه پیروان قبول ندارد مرس اولیاء الله خاص خاطر حق است خواجه و پیروان قبول ندارد قبرستان انبیاء مرغ و اولیاء الله در قبر زنده است خواجه و پیروان قبول ندارد دست اولیاء الله، استاد، پدر و مادر، بوسیدن جایز است خواجه و پیروان آن قبول ندارد و ناز و دست مرو زینت است شود از زمان بالای سینه بخاطر کرمه بنجر حرره انداره کرده مرتضیٰ لعلین مرود زن مرد ایشان است است مردو جایز است خواجه و پیروان آن قبول ندارد بیت کردن از شیخ المشایخ پیر کمال و کل جایز است سب خیر و برکت است خواجه و پیروان قبول ندارد در جمع دعا کردن بعد از سنت مین معاد است خواجه و پیروان قبول ندارد و قبرستان روح در جسم آمدن حق است خواجه پیروان قبول ندارد میست رکعت تراویح کردن اهل سنت و اجماع حق است خواجه و پیروان قبول ندارد قضای عمری در آخر جمعه در مسلمان پنج وقت نماند جایز حق است خواجه و پیروان قبول ندارد و قور صلبه در نوح احترام کردن جایز است خواجه و پیروان قبول ندارد و عابد از نماند یکبار دو بار و بار اول و در اخیر خود خواندن حق است خواجه و پیروان قبول ندارد و قرآن نتم در نماز خود تمام و این آن عمل صالحین است خواجه و پیروان قبول ندارد و عابد از جنازه صالحین به مسلمان عمل است خواجه و پیروان قبول ندارد تمویذ کردن آن جرت گرفتن حق است خواجه و پیروان قبول ندارد تمام به یک شروع نمودن حق است خواجه و پیروان قبول ندارد و عابد است روز همان عزت واجب نیست بلکه خیرات روز اول، دوم و سوم بهترین خواجه و پیروان قبول ندارد و در استلجاب مردان جایز و تسبیح کردن آن به دست شلالت و کمرای است خواجه و پیروان قبول ندارد گفتن قرآن در دایره صالحین و مسلمین بالای جنازه جای جایز حق است خواجه و پیروان قبول ندارد شفاعت و صلوات است و سکر شفاعت حق نیست خواجه و پیروان قبول ندارد از آذان بعد از زنگ شامه یوم التیمم سکر میگویند منافق نیست خواجه و پیروان قبول ندارد طریقه تشبیه دیگر تشبیه بهترین خواجه و پیروان قبول ندارد و طریقه تشبیه دیگر به جبر بهترین خواجه و پیروان قبول ندارد و غیر طریقه به تیممات بهترین خواجه و پیروان قبول ندارد دلایل انحراف و حزب اعظم سب خیر و برکت که آن یک دو گفتن دو یکی نوشته شود و کتله کشیده میشود و در جات بلا و او میزند خواجه و پیروان آن قبول ندارد آن دو دو کج و دو دو کلی خواجه و پیروان قبول ندارد و سوره فتح بعد از نماز شام تلاوت کردن برای روشنی است خواجه و پیروان قبول ندارد و سوره حم نماند و سوره حم نماند و سوره الفتح بعد از نماز ظهر تلاوت و ثواب ابر است خواجه و پیروان قبول ندارد و سبب عمل در لعلین محبوب است و در محبوب عمل کردن محبوب است محبوب عمل کردن ضرورت این است ضرورت این را خدا سکر شدن کافر است خیر حق را به حق مترتب دیدن زندق است آن شخص را میگویند حد توبه توفیق از آن سلب نمودن عام مسلمان و آن ناشعری توبه قبول است تفرقه از دلایل غفلت است و محرک طریقت به غفلت مع شود تفرقه نماند است عذاب برتر از تفرقه نیست اگر به نصیحت اعلیٰ نگین دست به دست نماید و وقت ضایع خواهد شد.

1- خوارج کیست؟ از قانون شریعت جان کشیدن را میگویند در زمان صحابه و در خلافت حضرت عمر فاروق (رض) خوارج بغاوت نموده و عمر را به شهادت رسانیده و خلافت را به پایان رسانیدند بعداً در خلافت حضرت عثمان غنی بغاوت نموده و عثمان را به شهادت رسانیدند و در زمان خلافت حضرت علی شیر خدا خوارج بغاوت نموده و حضرت علی شیر خدا را به شهادت رسانیدند و خلافت شان را ختم کردند.

2- خوارج به کفریت باطل روان است چون مسلمان واقعی را ناسلمان میگویند و کافر مسلمان میگویند، خوارج پیروان وهابیان و داعشیان بوده که بی جا پشت مسلمان حرف زده ، هر کافر در دوزخ به شکل انسان میباشد اما خوارج به شکل سگ میباشد نمونه آن انتحار نمودن در بین مسلمین و علمای جهد کشور در هتل اورانوس.

3- کلمه طیبه بنیاد ایمان و اسلام بوده و آنرا مستحکم مینماید به همین منظور توحید میگویند لذا اشد ضروریست که صحیح معنی و مفهوم باید مسلمان بشناسد عقاید باطل ، جبریه ، قدره ، کفر ، شرک بدعت و نجاست های پنهان نمائند کلمه طیبه در مومن و منافق و کافر در مابین امتیاز پیدا میکند.

4- در کلمه طیبه 10 فرض است

- 1- در تمام عمر یک بار اقرار به زبان فرض است.
- 2- حفظ معنای آن به عقاید اهل سنت و الجماعه فرض است نه به عقاید باطل، قدریه و جبریه و متزلیا و مجسمه.
- 3- یقین و باور کردن به معنی آن فرض است.
- 4- به معنی کلمه طیبه تا روز آخرت عملی نمودن فرض است.
- 5- حروف سر و زیر هر دو صحیح باشد خطا نباشد فرض است.
- 6- اگر کدام شخص بگوید کلمه طیبه را بخوانید به مومن لازم است که بی درنگ بخواند فرض است.
- 7- یقین داشتن به وجود الله الی وقت مرگ فرض است.
- 8- پیغمبر را به پیغمبری پذیرفتن فرض است.
- 9- محمد (ص) برای رهنمایی بشر فرستاده شده از طرف خداوند فرض است.
- 10- دانستن نسب حضرت محمد (ص) فرض است که محمد (ص) بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم است.

5- مسئولین امنیت ملی خبر دار باشید! نهاد خوارج در افغانستان به اسم جمعیت اصلاح و نجم جوانان فعالیت مینمایند که استاد مشهور آن عبدالظاهر داعی به ذریعه آن اشخاص و مدرسه های خوارج و پیروان داعشیان تولید میکند از بین برده شود.

6- عقاید حق ناجیه میگویند هر کار الله پیدا میکند و هر کار بنده میکند و اساس عقیده آن آیت مطابقت قرآن شریف میگوید که هر کار خداوند مینماید. (والله خلقکم و ما تعملون) و حضرت محمد (ص) میفرماید (انما الیه و اصحابه) حضرت محمد فرموده به مثل من و اصحاب من حرکت نمایند که حدیث حضرت محمد (ص) به کسانی اشاره نموده که به خط مشی جناب محمد مصطفی (ص) حرکت نموده و قایم و دایم به این فرموده میباشند.

از مکتوبات امام ربانی مجدد الف ثانی (75، 16، 168، 167، 44) بر این مسئله دلالت دارد.

7- عقاید باطل جبریه میگوید هر کار الله میکند و بنده هیچ چیز کرده نمیتواند در قدم اول به الله بهتان کردن هیچ نوع ظلم الله نمیکند به الله بهتان عظیم است در قدم دوم هر نوع نیکی بنده میکند هر نوع اجر یا عذاب الله به دست الله است.

8- دیگر عقاید باطل قدریه میگوید هر کار بنده پیدا میکند و هر کار بنده میکند این هم گفتار کفر است این گفتار کفر است همه کار بدست الله است.

9- حرف نداء یعنی یا محمد یا رسول الله یاسین ، قلب قرآن است اسم رحمه للعالمین است پیروان خارج میگویند حرف ندا اشاره به حاضر است پیغمبر (ع) حاضر نیست یا محمد گفتن جایز نیست (یا ایها المدثر ، یا ایها المزمحل) و از قرآن انکار واضح مینمایند ما در زمان پیغمبر وجود نداشتیم در قرآن فرموده (یا ایها الذین آمنوا) ما در آن زمان حاضر نبودیم اما حالا قرآن را قبول داریم و همچنان در کتاب کشف الاسرار ، وعیده الابرار خواجه عبدالله انصار در تفسیر شریف در 520 هجری قمری ثابت نموده که در قرآن عظیم الشان (1085) حرف نداء آمده است.

10- دیوبندی و بریلی دو گروه که از انگلیس معاش میخوردند مدت 120 سال یکدیگر را کفر و خود را مسلمان ثابت مینمودند اگر اینها دیوبندی هستند یا بریلی باید تابع اهل سنت و الجماعت باشد اگر به اهل سنت و الجماعت تابع نباشد مردود و قابل قبول نیست.

11- آن عالم بی علم نام نهاد طریقت از پیر ناقص گرفته آنرا به مقصد نرسانیده و خود شان از نعمت عظیم محروم شده و مسلمانها را از نعمت عظیم محروم میسازند مکتوبات امام ربانی (23-54-186-53) عمل نماید بغیر آن مثل ابلیس است.

12- خداوند (ج) علم قدیم داشته و خداوند ارواح ها را گروه گروه و صف، صف ایستاده کرد و بر آنها گفت (الست بریکم) یعنی من رب تان هستم یا نه؟ پنجم نوع جواب گفته شد یک گروه به زبان اقرار و به قلب تصدیق نمود که این مسلمان واقعی است و گروه دوم به دهن هم گفت نه و به قلب هم تصدیق کرد که نه کافر مطلق است و گروه سوم به دهن اقرار نمود و به قلب منکر شد همه کار های خوب که در دنیا نموده در خاتمه حیات بی ایمان از دنیا گذشته گروه چهارم به زبان گفته که نیست و به قلب تصدیق کرد که هستی همه گناهان اش بخشیده و از دنیا که رفت با ایمان می رود و گروه پنجم منافق استند که سکونت اختیار کردند یعنی با مسلمان ها رفته با آنها یکجا و با کفار رفته با آنها یکجا میشود. (و من طالب العلم الدنیا و هو کافر و من طلب العلم للحجه و فهو منافق و طلب لعلم للمولا و هو مسلمه).

13- در عقاید احناف هیچ شخص را کافر نمیگویند و آن شخص را که عقاید کفری داشته باشد آن را نشان دهی مینمائیم.

14- مستحق صدقات و خیرات هر وقت جایز بوده و اجر ثواب دارد اگر تعیین وقت شوند که روز ، اول ، دوم ، سوم نیست چهارم جایز است در حالیکه این کار بدعت و بدعت گمراهی و ذلالت است.

15- در هر خانه عزت مهمان واجب است اما در خانه مرده الی سه روز توقع عزت شدن را نداشته باشند و بهترین خیرات اول ، دوم و سوم است بدعت و بدعت گمراهی و ذلالت است.

16- اسقاط دادن پشت مرده به هر اندازه جائز است یعنی تعیین کردن 100 افغانی بدعت و بدعت گمراهی و ذلالت است.

17- آذان دادن شفاعت وسیله طلب کردن وظیفه هر مسلمان است به آن اشخاص منکر شفاعت نیست بلکه عذاب است.

18- به گشتن یک بار درود شریف به پیغمبر (ص) ده درجات بلند میشود و ده نیکی نوشته میشود و ده گناه بخشیده میشود آن سبب خیر و برکت است برای مسلمانان.

- 19- حلقه ذاکرین ، طریقه نقشبندیه ، ذکر خفیه در آن حالات جذب ، رقص و رقاصی که تعلق به تقوی دارد که آن اشخاص اولیا است عالمان بی عمل ، عمل جذب را شیطان میگویند اصل حقیقت اسم الله 99 است یک اسم آن اعظم گفته میشود که موجود الله مطلوب الله ، مقصود الله معبود الله ، طلب ذاکرین رضای خداوند است.
- 20- مکتوبات امام ربانی (62-113-285-287) آن علایم متقیان است ، عقاید آن مقبوله و مقبوله اهل سنت و جماعت است.
- 21- بالای آله موسیقی دهل که به پوست و چوب جور شده همه را به رقص میاورد عالمان بی عمل اعتراض نمیکند اما به رقص درویشان به درگاه خداوند تعالی اعتراض میگیرند.
- 22- در طریقه نقشبندیه در ابتدائی ذکر به طور خفیه است قلب ، روح ، سیر ، خفیه ، اخفا و نفس ، قلبی طریقه اشخاص خاص است نه اشخاص عام و اشخاص خاص اولیاء الله است و هر زمانیکه سند خلافت را بدست بیاورد بعداً اجازه ذکر به جهر را دارند.
- 23- در طریقه چشتیه ذکر کاملاً به طور جهر میباشد.
- 24- در طریقه قادریه غوث الاعظم دستگیر ذکر کاملاً به تسبیحات صورت میگیرد.
- 25- در طریقه سروردیه آن هم به تسبیحات تعلق دارد.
- 26- لنگی همراه کلاه تاج عرب است هر کسیکه به سنت پیامبر (ص) اهانت میکند آن امتی پیغمبر (ص) نیست.
- 27- امام اعظم (رح) در تمام عمر سر لچ نه نشسته بود دلیل آن که همیشه خداوند را حاضر و ناظر میدید و هیچگاه سر لچ نمی نشست.
- 28- حضرت محمد (ص) دو قسم نماز را به جا آورده است یکبار دست را به زیر ناف بسته و بار دیگر بالای سینه گذاشته که اشاره بر این است که مردان دست را بر زیر ناف بسته و زنان بالای سینه بسته نمایند اگر کسی جز این میکند از امتی پیغمبر (ص) به حساب نمی آید.
- 29- خوارج عقاید باطل مثل زار هل هل است عقاید مسلمانها مثل شهد غسل است.
- 30- دعا مغز عبادت است یعنی در هر بخش نماز برای یکبار دو بار سه بار هر قدر دعا نمایی بعد از سنت و هر حالت جایز است و منکرین آن امتی پیامبر (ص) نیست.

31- بعد از موت سوال و جواب حق است منکرین آن امتی پیامبر (ص) نیست.

32- انبیاء (ع) علم غیب عطائی داده اطلاع جنت و دوزخ ، روز قیامت را داده منکر این منکر دین است.

33- میلاد محبوب سبحان نبی کریم (ص) ، میلاد اولیاء الله ، بزرگداشت از این روز ها جایز است.

34- انبیاء (ع) ، اولیا الله به قبر ها زنده است در قرآن شریف ثابت است انکار کردن این منکر است.

35- نام نهاد ازلی بد بخت غیر مقلدین خوارج فساد پیشه در جهان ذریعه جاسوس انگلیس مشهور به اسم همپری در داخل عربستان سعود در مابین مسلمین تفرقه بیندازند و عبدالوهاب نجدی بالای مسلمانها فتواد داد که مسلمانها نیست بلکه کفر و شرک و مشرکان است و حمایت کنند وی انگلیس ها بود و به گفتار وی باید مردم را به قتل برساند و مال و جان شان غنیمت است و بعد چور چپاول را شروع کردند اول تمام خانقها و اهل تصوف طریقت ذاکرین ختم و بعد مدرسه امامان چهار مذهب بسته شوند و مکمل حکومت عثمانی آن زمان که اهل سنت و الجماعت بودند از بین بردند و لشکر کشی نمودند میلیون ها مسلمان را به قتل رسانیدند و در وقت حاضر مسلمان به مثل ارد تر کردن نمک است ، نام نهاد ازلی بد بخت فعالیت دوام دارد ، جمیعت اصلاح و نجم الجوانان و مدرسه ها در داخل افغانستان فعالیت نموده در آن خوارج و داعش تربیه و تولید میشود و در آینده افغانستان در افغانستان هم لشکر کشی مینمایند باید نام نهاد مسلمانان گرفتار و به پنجه قانون شرعی جزا داده شوند و مکتوب ربانی و اصل حقیقت اخوان المسلمین برادر مسلمانها است حالا اخوان المسلمین نام نهاد آنهاست و دعوی نا حق اسلامی دارد و در حقیقت اخوان الشیاطین است که در طول 40 سال به میلیون ها اشخاص را به شهادت رسانیدند و ناموس شهدا در کجاست باید حسابه باشیند باید محکمه شوند به عوض عدالت و شر فساد آوردند و به مثل عدالت محمود غزنوی عقاید حنفی داشته باشد و شما عقاید حنفی تان کجاست و گلبدین در پاکستان مودودی شد از طرف کمپ شمشتو در پاکستان ناموس شهدا افغانستان به ذریعه زن های گمراه و به زن بیراه راز میکرد حالت شما

خراب بیا که جای ببرم که حال شما خوب شود و در جای میبرد به نام جج باز او را در بدل پول های گزاف به دیگران میفروختند باید گلبدین از طیاره از گردن اویزان شود هم کم است و سیاف و هابی شد که از طرف این شخص کمپ شمشتو به عربستان هزار ها ناموس مجاهدین بنام غلامی و چوپان فرستاد یک بی بی اصل افغانی به یک افغانستانی در سعودی باید سیاف از طیاره اویزان شود به بی بی گفتی که از آن ظالمان سنگ افغانستان شرف دارد و روی شان سیاه بود و ربانی پنجپیری شد و در وقت حاضر افغانستان فعالیت و خدمت به خوارج دارد.پ

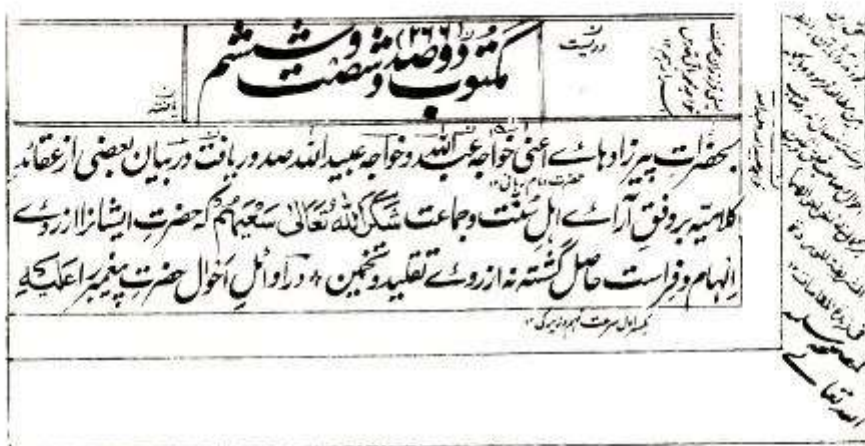
مثال شان جمعیت اصلاح و نجم الجوانان باید امنیت ملی و گارنیزیون و پولیس شما متوجه باشند که پیر اکمالات کنند آن را گفتار کرد دو کشور گرفته شود.

هر نوع تقریر سلطان المناظرین غازی مرد میدان مولوی غلام مشهور به نابغه یک گروه جنتی 729 گروه جهنمی را ثابت کرد شماره فیسبوک 0092338718434 و این گروه ثماً کر است هر قسم گفتار میکنند و گفتار حق نمیشوند بکماً گنگه است و هر قسم گفتار میکنند و گفتار حق نمیگویند همچون کور است هر چیز میبیند جز حق.

حق را ناحق گویند و رد شریعت است و رد شریعت کفر است غیر حق را به حق مقرب دیدن زندیق است و ضرورت دیدن انکار قصداً کفر است هر کس کافر را مسلمان گوید کافر است و هر کس مسلمان را کافر گوید خود شان کافر است.

اگر صلاح خیر لازم است و ان چوکی پرست که چوکی دولت را محکم گرفته و نمیخواهد از دست بدهد و قتل و قاتل هر دو طرف مسلمانها را در نظر ندارد تنها خود و چوکی را مبینند مسئولیت دنیا و آخرت به گردن شان است و از جمله ظالمان است باید مسلمانها به آواز بلند بگویند خارجی ها از خاک پاک ما خارج شوند و مثال دیگر اشخاصیکه مخالف صلح هستند نمیخواهد صلح باید باز بهانه میکنند که آزادی بیان از بین نرود و حقوق زنان از بین نرود چون این آزادی تولید انگلیس است و انگلیس ملحد هر نوع گفتار شان مردود میباشد و آن اشخاص میگوید حقوق زنان از بین نرود و آن زنان غاصبین است که میلوونها زمین حکومتی و شخصی را غصب نموده مثال امان الله خان غازی پادشاه افغانستان از طرف اشخاص بی عمل و چوکی پرست در ما بین ما مسلمانها تفرقه انداختند و هر طر لشکرکشی نمودند و شاه کشور را مجبور به ترک افغانستان نمود تا ایتالیا رفت اگر نمیرفت مثل تنظیم و تنظیم بازی قتل و قاتل که صورت گرفت در طول 40 سال به میلوونها شخص بی گناه را به شهادت رسید دست شاه جوان به این قتل و قاتل آلوده نشود.

حالا غیر حق را به حق مقرب می بینند و چوکی پرستی و دنیا پرستی را در نظر گیرد بخاطر نیم متر چوکی شریعت حضرت محمد مصطفی (ص) را قبول ندارد.



وَكَلَّمَ آلَ الْمَسْكُونَاتِ وَاللَّسَّكَائِمَاتِ بِحُجُوبٍ وَبَدَّهَ بُوَيْدًا كَمَا سَيُفْرَأُ مِنْهُ تَوَازُّجُ مَجْتَمِعَاتِ عِلْمِ كَلَامِي وَابْنِ وَتَوَاصُّهُ
 بِحَضْرَتِ خَوَانِهٍ نُوَكَّدُ رَانِيْدَهَ بُوَيْدًا زَانِ رُوْزِ حَضْرَتِ اِيْشَانِ رَاوِرِ مِهْرَسَلْمَهْ اَزْ سَائِلِ كَلَامِيَهْ رَا اِيْمَنِ دَرْ
 عَلَاقِدَهْ اِسْتِ وَحُكْمِ حُدُودِ اَلَيْكِيْنِ دَرِ اَكْثَرِ مَسَائِلِ مَوْاقِعْتِ بِشَيْخِ مَاتَرِيْدِيَهْ دَارِنْدَهْ بِاِيْمَانِ رُوْزِ فَلَاسِيْفِيَهْ وَتَوَاصُّهُ
 وَبِكَمِيْشِ اِيْشَانِ وَرُوْزِ فَلَاسِيْفِيَهْ وَزَنَاوَقَهْ كِهْ مَرَاوِعُوْفِيَهْ رَا نَا اَقْمِيْدَهْ لِجَلَالَتِ رَفْعَهْ اَنْدُوْرِيَهْ بِمِيَانِ بَلْفِيَهْ
 اَزْ اَحْكَامِ فِقْهِيَهْ كِهْ بِصَلُوْةِ مُتَعَلِّقِ اَنْدُوْرِيَهْ بِمِيَانِ كَمَا لَاتِ طَرِيْقَهْ عَلَيَهْ نَيْقَشِ بِنْدِيَهْ وَالتَّزَامِ اِيْشَانِ مَرْتَابَتِ
 سُنَّتِ رَاوِرِ مِيَانِ مَنَعِ اسْتِمَاعِ عِنْمَا وَنَمْنِ اَزْ حَضْرَتِ مَجْلِسِ رُقَا صَانِ وَتَوَاصُّهُ اِيْشَانِ اَلَيْكِيْنِ اَلَيْكِيْنِ
 سَرَبْتِيَهْ تَرُوْزِ اَلَيْكِيْنِ تَرُوْزِ اَلَيْكِيْنِ اَلَيْكِيْنِ اَلَيْكِيْنِ اَلَيْكِيْنِ اَلَيْكِيْنِ اَلَيْكِيْنِ اَلَيْكِيْنِ اَلَيْكِيْنِ اَلَيْكِيْنِ اَلَيْكِيْنِ
 اَكْرَامِ مَعْنَا كِهْ اِيْنِ فَيْضِ اَنْدُوْرِيَهْ تَا قَدْرِ مَرْخُوْقِ اِحْسَانِ مَاءِ وَالدَّرْزِ رُوْزِ اَشْمَا اِسْتِ وَرِيْنِ طَرِيْقِ سَبْقِ اَلَيْكِيْنِ
 بِيَهْ رَا اِيْشَانِ كَرَفْتَهْ اِسْتِ وَرُوْزِ حُرُوْفِ اِيْنِ رَاهِ رَا اِيْشَانِ اَمْرُوْمَهْ وَدَوْلَتِ اَنْدُوْرِيَهْ اَلَيْكِيْنِ
 فِي الْبِدَايَةِ بِبِرْكَتِ صَحْبَتِ اِيْشَانِ حَاصِلِ كَرُوْمَهْ وَتَعَاوُتِ سَفَرِ دَرْ طَرْنِ رَا بَصِيْدَهْ تَهْ حَضْرَتِ اِيْشَانِ
 اِيْقْتَهْ تَوْجِيْهْ شَرِيْفِ اِيْشَانِ دَرْ رُوْمِ مَهْ اِيْنِ نَا اَجَالِ رَا بِنَسْبِ نَقْشِ بِنْدِيَهْ رَسَانِيْدَهْ وَحَضْرَتِ فَا صِلِ اِيْنِ
 اَكْبَرِ اَعْطَا فَرْمُوْدَهْ وَدَرْ رِيْنِ مَدَّتِ قَلِيْلَهْ اَنْجَهْ اَرْجِيَايَاتِ وَظَهْرَاتِ وَاَنْوَارِ وَاَنْوَانِ وَتَسْبِيْحِ رِيْزِيَهْ
 وَتَسْبِيْحِ كَيْفِيَهْ اَلَيْكِيْنِ اِيْشَانِ رُوْوَادَهْ چِهْ مَشْرُحِ وَبَدُوْجِ مِيَانِ تَفْصِيْلِ اَنْ نَمَايَهْ اَحْمِيْنِ تَوْجِيْهْ شَرِيْفِ اِيْشَانِ
 دِيْقِيَهْ مَانْدَهْ بَاشَدِ دَرْ مَعَارِفِ تَوْجِيْدِ وَاَشْجَاوِ قُرْبِ وَنَيْمَتِ وَعَاظِهْ وَمَسْرِيَانِ كِهْ بَرِيْنِ فَيْضِ مَكْشَاوَنْدُوْ اَوْ حَقِيْقَتِ
 اَنْ اَطْلَاعِ نَادَنْدَهْ تَهْوُوْ وَوَقْدَتِ دَرْ كَثْرَتِ وَشَاهِدَهْ كَثْرَتِ دَرْ رُحْمَتِ اَزْ عَدَمَاتِ وَتَسَاوِيِ اِيْنِ مَعَارِفِ
 اِسْتِ بِاَجْمَلِهْ اَنْجَا كِهْ نَسْبِتِ نَقْشِ بِنْدِيَهْ اِسْتِ وَحَضْرَتِ فَا صِلِ اِيْنِ اَكْبَرِ نَامِ اِيْنِ مَعَارِفِ بَرِ زَبَانِ اَوْرُوْنِ
 وَنَشَانِ اِيْنِ شَهْوُوْ وَشَاهِدَهْ رَا مِيَانِ نَمُوْدَنْ اَزْ كَوْنَهْ نَظَرِيْ اِسْتِ كَا رَفَا نَهْ اِيْنِ اَكْبَرِ بَلْبَنْدِ اِسْتِ
 بِيَهْ تَرِيْمَتِيَهْ وَفَا صِلِ نَسْبِتِ نَدَارِ دَهْرِ گَاهِ اِيْنِ طُوْرُوْ تَهْ رَفْعِ الْقَدْرِ اَزْ حَضْرَتِ اِيْشَانِ بِاِيْنِ فَيْضِ
 رَسِيْدَهْ بَاشَدِ اَكْرُوْرِدَتِ عَمْرِ سَرِخُوْرِ اِيْمَانِ اَقْدَامِ حُدُوْمَهْ عَمَلِيَهْ شَا كَرُوْمَهْ بَاشَدِ نَسْبِتِ نَدَارِ اِيْنِ اَكْبَرِ
 اَزْ تَقْصِيْرَاتِ خُوْجُوْ چِهْ عَرْضِ نَمَايَهْ دَرْ اِيْمَنِ رَسَنْدِگِيِ اِسْتِ خُوْجُوْ چِهْ اِظْهَارِ تَمَايِدِ اَنَا مَعَارِفِ اَكْبَرِ اِيْنِ اَكْبَرِ

وَأَمَّا سَائِلُ كَلَامِيَهْ رَا اِيْمَنِ دَرْ
 عَلَاقِدَهْ اِسْتِ وَحُكْمِ حُدُودِ اَلَيْكِيْنِ
 وَبِكَمِيْشِ اِيْشَانِ وَرُوْزِ فَلَاسِيْفِيَهْ
 اَزْ اَحْكَامِ فِقْهِيَهْ كِهْ بِصَلُوْةِ مُتَعَلِّقِ
 سُنَّتِ رَاوِرِ مِيَانِ مَنَعِ اسْتِمَاعِ عِنْمَا
 سَرَبْتِيَهْ تَرُوْزِ اَلَيْكِيْنِ تَرُوْزِ اَلَيْكِيْنِ
 اَكْرَامِ مَعْنَا كِهْ اِيْنِ فَيْضِ اَنْدُوْرِيَهْ
 بِيَهْ رَا اِيْشَانِ كَرَفْتَهْ اِسْتِ وَرُوْزِ حُرُوْفِ
 فِي الْبِدَايَةِ بِبِرْكَتِ صَحْبَتِ اِيْشَانِ
 اِيْقْتَهْ تَوْجِيْهْ شَرِيْفِ اِيْشَانِ
 اَكْبَرِ اَعْطَا فَرْمُوْدَهْ وَدَرْ رِيْنِ
 وَتَسْبِيْحِ كَيْفِيَهْ اَلَيْكِيْنِ اِيْشَانِ
 دِيْقِيَهْ مَانْدَهْ بَاشَدِ دَرْ مَعَارِفِ
 اَنْ اَطْلَاعِ نَادَنْدَهْ تَهْوُوْ وَوَقْدَتِ
 اِسْتِ بِاَجْمَلِهْ اَنْجَا كِهْ نَسْبِتِ نَقْشِ
 وَنَشَانِ اِيْنِ شَهْوُوْ وَشَاهِدَهْ رَا
 بِيَهْ تَرِيْمَتِيَهْ وَفَا صِلِ نَسْبِتِ نَدَارِ
 رَسِيْدَهْ بَاشَدِ اَكْرُوْرِدَتِ عَمْرِ
 اَزْ تَقْصِيْرَاتِ خُوْجُوْ چِهْ عَرْضِ

وَأَمَّا سَائِلُ كَلَامِيَهْ رَا اِيْمَنِ دَرْ
 عَلَاقِدَهْ اِسْتِ وَحُكْمِ حُدُودِ اَلَيْكِيْنِ
 وَبِكَمِيْشِ اِيْشَانِ وَرُوْزِ فَلَاسِيْفِيَهْ
 اَزْ اَحْكَامِ فِقْهِيَهْ كِهْ بِصَلُوْةِ مُتَعَلِّقِ
 سُنَّتِ رَاوِرِ مِيَانِ مَنَعِ اسْتِمَاعِ عِنْمَا
 سَرَبْتِيَهْ تَرُوْزِ اَلَيْكِيْنِ تَرُوْزِ اَلَيْكِيْنِ
 اَكْرَامِ مَعْنَا كِهْ اِيْنِ فَيْضِ اَنْدُوْرِيَهْ
 بِيَهْ رَا اِيْشَانِ كَرَفْتَهْ اِسْتِ وَرُوْزِ حُرُوْفِ
 فِي الْبِدَايَةِ بِبِرْكَتِ صَحْبَتِ اِيْشَانِ
 اِيْقْتَهْ تَوْجِيْهْ شَرِيْفِ اِيْشَانِ
 اَكْبَرِ اَعْطَا فَرْمُوْدَهْ وَدَرْ رِيْنِ
 وَتَسْبِيْحِ كَيْفِيَهْ اَلَيْكِيْنِ اِيْشَانِ
 دِيْقِيَهْ مَانْدَهْ بَاشَدِ دَرْ مَعَارِفِ
 اَنْ اَطْلَاعِ نَادَنْدَهْ تَهْوُوْ وَوَقْدَتِ
 اِسْتِ بِاَجْمَلِهْ اَنْجَا كِهْ نَسْبِتِ نَقْشِ
 وَنَشَانِ اِيْنِ شَهْوُوْ وَشَاهِدَهْ رَا
 بِيَهْ تَرِيْمَتِيَهْ وَفَا صِلِ نَسْبِتِ نَدَارِ
 رَسِيْدَهْ بَاشَدِ اَكْرُوْرِدَتِ عَمْرِ
 اَزْ تَقْصِيْرَاتِ خُوْجُوْ چِهْ عَرْضِ

در معرفت

... و از هر دو طرف ...
 ... و از هر دو طرف ...
 ... و از هر دو طرف ...
 ... و از هر دو طرف ...

صحت این برین که در معرفت او انحصار است

حسام الدین احمد راجه حضرت حق سبحانه که از اجزای خیر و با او که مؤمنانه ما معتقدان را بر خود التزم نموده که کمالت
 را در معرفت خدایت عظیمه بطریق مستمندان و باور افتادگان را فارغ ساخته که برین من زبان خود
 هر محلی به یک شکل و کس ازین را توانم کرد چه سه مرتبه فقیر بر دولت عظیمه بوسی حضرت ایشان شریف
 گشت مرتبه انیس فقیر را فرمود که ضعف بدن برین غالب آمده است امید حیات کم مانده از
 آنحال طفلان غریب خواهی بود و در حضور خود شما را طلبیده نموده شما را در خدمت بیاورید و بفقیر امر کرد که با ایشان
 توجه کن بامر ایشان و در حضور ایشان بشما توجه کرده بکار که ظاهر ایشان توجه نیز ظاهر شده بعد از آن
 فرمودند که حضرت والدت ایشان را نیز غایبان توجه کن حسیب الامر غایبان توجه فرموده آمد آسید
 که برکت حضور ایشان آن توجه بیشتر است بجای باشد تصور نکنند که از آن واجب الامثال وصیبتان میز
 ایشان فهمیده واقع شده است یا نفاق زود باشد کلیت بل انتظار اشارت وارد و منتظر انوش
 است احوال چند فقره بطریق نصیحت نوشته میسر آید بگوشت هوش استماع خواهند فرمود آسمان
 الله سبحانه که قرص خورشید بر عقل تصحیح عقائد است بموجب آراء مساویه اهل سنت و جماعت
 شکر الله تعالی سقیم که فرموده ناجیه اند بعضی از مسائل اعتقاد که در اینجا نوع خطا بوده میان آن
 میان آید و است که الله تعالی بذات مقدس خود موجود است و اشیا با وجود او تعالی موجود
 اند و او تعالی بیگانه است هم در ذات و هم در صفات و هم در افعال هیچکس را در هیچ امره با او
 تعالی فی الحقیقت شریک نیست چه وجود و چه غیر آن منکر است نمی و نسبت لغظی او محبت
 خارج است صفات و افعال او تعالی در رنگ ذات او سبحانه که بی حجاب و بیگونه اند و بصفتا
 و افعال ممکنات هیچ نسبت ندارند مثلاً صدقه الحلاله او را بر هیچ صفتی است حقیر و بیست است
 حقیقی که هرگز تعدد و گشربان راه نیافته است اگر چه باعتبار تعدد و تعلقات باشد زیرا که آنجا یک
 یکشانه است بسیط که معلومات ازل و ابداً همان یکشانه منکشف میگردد و جمع اشارات با احوال
 متناسبه و متضاده ایشان کلیه وجودیه با اوقات مخصوصه هر کدام در آن واحد بسیط و استه است

... و از هر دو طرف ...
 ... و از هر دو طرف ...
 ... و از هر دو طرف ...

... و از هر دو طرف ...
 ... و از هر دو طرف ...
 ... و از هر دو طرف ...

... و از هر دو طرف ...
 ... و از هر دو طرف ...

همین مداری که در کتب معتبره مذکور است که در حواشی است

در جهان آن زید را هم موجود دانسته است و هم معدوم و جنین دانسته است و صبی و جوان دانسته
است و پسر و زنده دانسته است و مرده و قائم دانسته است و قاعد و مستند دانسته است و مضطرب
و خندان دانسته است و گریان و مسکند و ذوق دانسته است و متامل و عزیز دانسته است و ذلیل هم در برخی
دانسته است و هم در حشرات هم در جنس دانسته است هم در تله ذات پس تعقد و تعلق نیز در آن سبب
مفقود باشد چنانچه در تعلقات تعقد و انانیت میطلبند و کثر ازین است که در کتابش گفته اند **لَا تَقْدِرُ**
بِسَبْطِ بَنِي إِدْرِيسَ عَلَى كَيْفِ بَيْتِهِمْ عَلَيْهِ تَعَالَى تَعَالَى كَمَا تَقْدِرُ
وَأَنَّ كَثْرَةَ تَعْلُقٍ عِلْمِ تَعَالَى أَكْثَرُ تَعْلُقٍ بِمَعْلُومَاتِ اثبات کنیم یک تعلق خواهد بود که هیچ معلوماتی تعلق
گشته است و آن تعلق نیز مجهول کیفیت است و در رنگ صفه العلم چون و چگونه است
استبعا و این تصور را میسازد زایل کردیم و بگوئیم که رویت که شخص در یک وقت کلمات است
متباینه و احوال متغایره و اعتبارات متضاده او بداند پس در جهان وقت کلمه را هم دانند و هم
فصل و هم حرف هم سلاطی و اندو هم زمای و هم معرب و اندو هم بنوی و هم سکن و اندو هم غیر سکن و هم صفت
و اندو هم غیر صفت و هم معرفه و اندو هم مکره و هم نهی و اندو هم مستقبل و هم امر و اندو هم نهی بلکه جائز
است که آن شخص بگوید که این همه اقسام و اعتبارات کلمه او ضرات کلمه در یک وقت بمقتضی علم
هرگاه در علم ممکن بلکه در وید ممکن حج کند او تصور بود و علم واجب تعالی و الله لا یخلق جراً
متعبد باشد باید دانست که اینجا جز چند صورت جمع ضیمن است اما فی تحقیق و میان اینها
ضدیت مفقود است زیرا که هر چند زید را در آن واحد موجود و معدوم دانسته است اما در جهان آن
دانسته است که وقت وجود او مثلاً بعد از هر ارسال سه حجریست و وقت عدم سابق او پیش از آن
سال معین است و وقت عدم لاحق او بعد از هر یک صد سال است **فَلَا كَصَدَّ بَيْنَهُمَا فَانْحَاطَ**
بِتَعَايُرِ اللَّحْمَانِ وَعَلَى هَذَا الْقِيَاسِ سَائِرُ الْأَكْجَالِ فَهَؤُلَاءِ ازین تحقیق وضع گشت که علم بود
هر چند بچیز بیات متغییر تعلق گیر و شاید تغیر در سه راه نمی یابد و خطه حد و ث در آن صفت پیدا

در کتب معتبره مذکور است که در حواشی است
همین مداری که در کتب معتبره مذکور است که در حواشی است
همین مداری که در کتب معتبره مذکور است که در حواشی است
همین مداری که در کتب معتبره مذکور است که در حواشی است

در کتب معتبره مذکور است که در حواشی است

من لم یفهم من هذا العلم من غیر ما فی کتاب الله ورسوله من انوار الحقیقه وهدی السبله
من لم یفهم من هذا العلم من غیر ما فی کتاب الله ورسوله من انوار الحقیقه وهدی السبله
من لم یفهم من هذا العلم من غیر ما فی کتاب الله ورسوله من انوار الحقیقه وهدی السبله

نمیشود و اما آنکه گفتند انفسا لیسفیه زیرا که تغییر و تقدیر مستصواب باشد که یکس را بعد از دیگری دانسته
باشد چون همه او را و احدی را در گنجایش تغییر و حدوث نبود پس حاجت نباشد باثبات تعلقات متعدده
مرا و اما تغییر و حدوث را جمع بان تعلقات بود نه بعد از علم که گفته اند بعضی منکران را در تغییر و حدوث
انفسا لیسفیه از آنکه تعلقات و وجایب معلومات اثبات کنیم گنجایش دارد و همچنین یک کلام
بسیط است که از ازل تا ابد همان یک کلام گویند اما اگر است از آنها سخنانی است و اگر
نهی است هم از آنها اگر اعدام است هم از آنها با خود است و اگر استعلام است هم از آنها اگر حق
است هم از آنها است تفاوت است اگر ترجمی است هم از آنها جمع کتب منکران و صحت مسئله نیست
از آن کلام بسیط اگر تورات است از آنها تسلیخ یافته است اگر کتب است هم از آنها صورت لفظی
گرفته و اگر زیور است هم از آنها بطور گشته و اگر فرقان است هم از آنها منزل فرموده
و آنکه کلام حق که علی السطح کمیت بس با پس در زوال مختلف آثار آمده در همچنین یک فعل
که مضوعات اولین آخرین همان یک فعل بوجود آمدند که میگویند انفسا لیسفیه
بالصبر فریبت ازین اگر انجیا است و اگر امانت مربوط بان فعل است و اگر امانت و اگر انجیا
منوط هم بان فعل همچنین اگر انجیا است و اگر اعدام ناشی از ان فعل است پس نقل حق سخنان
تعدد و تعلقات اثبات نبود بلکه یک تعلق مخلوقات اولین و آخرین باوقات مخصوصه وجود
خود بوجود آمدن تعلق نیز در یک فعل او تعالی بیچون و بیچگونه است زیرا که چون را
به بیچون راه نیست که انفسا لیسفیه اما انفسا لیسفیه انفسا لیسفیه انفسا لیسفیه انفسا لیسفیه
سلسله اطلاق نیافته مگر با حدوث لغت و اتصال او سبحانه را حدوث دانسته است و آنست
که اینها آثار فعلی حق اند سبحانه نه افعال او تعالی و ازین قبیل است آنچه بعضی از صدوقیه تعالی افعال
نیست نموده اند دوران مطون در مرتب افعال ممکنات جزو فعل او سبحانه سلطانه نموده اند
تجلی فی الحقیقت تجلی آثار فعل حق است سبحانه تجلی فعل او تعالی زیرا که فعل او را تعالی که چون

من لم یفهم من هذا العلم من غیر ما فی کتاب الله ورسوله من انوار الحقیقه وهدی السبله
من لم یفهم من هذا العلم من غیر ما فی کتاب الله ورسوله من انوار الحقیقه وهدی السبله
من لم یفهم من هذا العلم من غیر ما فی کتاب الله ورسوله من انوار الحقیقه وهدی السبله

من لم یفهم من هذا العلم من غیر ما فی کتاب الله ورسوله من انوار الحقیقه وهدی السبله

و بے چگونگی است و قدیم است و قائم بذات اوست تعالی که آن را گویند و در آیات و کلمات
 گنجایش نیست و در ظاهر ممکنات ظهور کند و در مکتوبات صورت معنی چگونه بخند
 در کتب که در بیان سلطان چه کار دارد و تجلی افعال و صفات نزد فقیر به تجلی ذات تعالی تقدس
 متصور نیست چه افعال و صفات را از حضرت ذات تعالی تقدس انفعال کنیست تا تجلی آنها
 به تجلی ذات متصور بود و آنچه از صفات از ذات است تعالی و تقدس افعال افعال لطلال صفا
 اوست صبیح آن پس تجلی آنها تجلی لطلال افعال و صفات بود و تجلی افعال و صفات آنها هم کس
 باین کمال رسیدند **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَبِهِ حَيَاتُ كُلِّ شَيْءٍ وَاللَّهُ الْغَنِيُّ** و الله ذو الفضل العظيم بر اصل سخن بریم
 او تعالی در هیچ چیز معلوم نمند و هیچ چیز در حال نبوی. اما او تعالی محیط اشیا بود و در مرتبت با ایشان از
 ذات اعظم مرتبت نیست که در هر مقام باشد که ایشان صاحب تقدس است تعالی و آنچه کشف و شهود معلوم کنند
 از آن نیز منزله است چه ممکن را از حقیقت ذات و صفات و افعال او تعالی جز جعل و تزیین
 نیست ایمان بعیب باید آورد و در هر چه کثرت و شرف بود و در تحت لاف نفی باید ساخت
 عقا شکاک رس نشود و ام با همین به کاخجا همیشه باو بدست است و امر را به بیت از شوقی حضرت
 ایشان با مناسبتین تمام است هنوز ایوان است تقابلند است به مافکر رسیدن است
 پس ایمان آری که او تعالی محیط اشیا است و قریب است ایشان و با ایشان است اما معنی حال
 و قریب و معیت او را تعالی ندانیم که صیفت احواله و قریب علمی گفتن از ما و احوال متشابه است
 قابل تبادل آن مرتبه و او تعالی هیچ چیز متشبه نشود و همچنین هیچ چیز با او متشبه نشود و آنچه از بعضی
 عبارات صوفیه معنی اشیا و مفهومی میشود خلاف مراد ایشان است زیرا که مراد ایشان از این کلام
 که مومنین آنها است اذ انتم الغفرم و حاله است که چون فقر تمام شود و بی محض حاصل آید باقی
 نیمانند که الله تعالی ندانم که آن فقیر خداست و خدا را و در آن کفر و زندقه است تعالی الله
 سبحانه تعالی هو الله الطالیوت علی کثیر او حضرت خواهد ما تقدس بی سیر موند که معنی

۱۱۰

معنى قول الله تعالى انما لله الحق
انما لله الحق اي لا اله الا الله
الحق اي لا اله الا الله
الحق اي لا اله الا الله
الحق اي لا اله الا الله

انما لله الحق

عبارت انما للحق نه انست که حق بگو انست که حق بگو انست که حق بگو
 اذات وصفات و افعال او تعالی را نه است بکنان من لا یعدید ان الله لا یصفا له کما فی افعاله
 یحدوث الکی ان و آنچه صوفیه وجودیه متزلزلت نفس اثبات نموده اند نه از قبیل تغییر و تبدیل
 در مرتبه و وجه که ان کفر و ضلالت است بلکه این متزلزلت را در مرتب ظهورات کمال او تعالی
 اعتبار کرده اند بلی که تغییر و تبدیلیه در ذات و صفات و افعال او تعالی راه باید و او تعالی
 یعنی مطلق است هم در ذات و هم در صفات و هم در افعال و در هیچ امری هیچ چیز محتاج نبود
 در وجود محتاج نیست در ظهور نیز محتاج نه و آنچه از عبارات بعضی صوفیه مفهم میشود که او تعالی در ظهور
 کمالات انسانی و صفاتی با محتاج است این سخن برین تغییر بسیار گران است میداند که مقصود از
 آفرینش ایشان حصول کمالات مرایشان را نه کمالی که عالمی بجانب قدس او باشد تعالی
 و تقدس که یمنه و ما خلقنا لیکن لا اله الا الله لا یعدید ان ای لا یعدید ان مؤید این معنی است
 پس مقصود از خلقت جن و انس حصول معرفت ایشان بود که کمال ایشان است نه امری که عالم
 بجانب حق بود صیغانه و آنچه در حدیث قدسی واقع شده است کفایت ان فی خلقه انما هو ان
 نیز معرفت ایشان است نه آنکه من معروف بشوم و بتوسط معرفت ایشان کمالی حاصل نماید
 تعالی الله یعنی ذی کمال عالمی که او تعالی از جمیع صفات نقص من سمات محدودت منزه و برتر
 است جسم جسمانی نیست و مکانی در زمانی نه و صفات کمال او را ثابت است از جمله معرفت
 کمال در و موجود اند بوجود زاندر و وجود ذات تکلیف و تقدس و آن صفات حیات و علم و قدرت
 و اراده و سمع و بصر و کلام و تکوین است این صفات در خارج موجود اند نه آنکه در علم موجود بوجود
 از وجود ذات و در خارج نفسراستند تعالی و تقدس چنانچه بعضی از صوفیه جویریان برده اند گفته اند
 از رویه تعلق نیمی از صفات به ذات تواز و کسب صفات هم چنین حکمان فی
 نفسی صفات است چه ثفاة صفات مستزله و فلا سفه نیز تغایر علمی و اتحادی کفایت از و تغایر

معنی قول الله تعالى انما لله الحق
انما لله الحق اي لا اله الا الله
الحق اي لا اله الا الله
الحق اي لا اله الا الله
الحق اي لا اله الا الله

معنی قول الله تعالى انما لله الحق
انما لله الحق اي لا اله الا الله
الحق اي لا اله الا الله
الحق اي لا اله الا الله
الحق اي لا اله الا الله

علمی انکار نموده اند و گفته اند که مفهوم علم عقین مفهوم ذات است و تعالی و تقدس یا تعیین مفهوم قدرت
 و ارادت است یعنی نسبت باعتبار وجود خارجی گفته اند پس این تعاریف وجود خارجی اعتبار کنند از نفاذ
 صفات خارج نشوند و تعاریف اعتباری که لا یشی بهم کفعا حکم گرفت و او تعالی قدیم و اولی است
 و غیر او را قدیم و اولیت ثابت نبود مگر این بین برین حکم اجمال فرموده اند و هر سیکه قدیم و اولیت غیر
 حق بکل و کلا قائل گشته است تکفیر و نموده اند اما هم غزالی ازین راه تکفیر این استنباط را می
 و غیر ایشان نموده است که قائل بقدم عقول و نفوس اند و بقدم مبیول و صورت گمان برده اند
 و سموات را با آنچه در ایشان است قدیم دانسته اند و حضرت خواصه ما فاعل کس که میفرمودند که شیخ
 محی الدین بن العربی بقدم از اول کمال قائل است این سخن از ظاهر حضرت ف باید داشت و محمول بر
 تاویل باید ساخت تا با جماع اهل علم مخالف نشود و او تعالی قادر بر مختار است از شائبه ایجاب و مغلطه
 اضطرار منتزعه و مبر است فلا سفینه خرد کمال را در ایجاب دانسته نفی اختیار از واجب تعالی
 نموده و اثبات ایجاب نموده اند این بخیر دان واجب را تعالی و تقدس و معطل و بکار داشته اند
 و چون یک مشتق است که آن هم با ایجاب است از فاقی سموت و اض صا و رند است و وجود و جوادش نسبت
 به عقل تعالی داده که وجود آن جز در توهم ایشان ثابت نشده است بر عزم فاسد ایشان ایشان را
 یعنی سبحان الله و تعالی هیچ کار نیست تا چاره بید که در وقت اضطراب و اضطراب را تعالی بقتل تعالی
 از آن بجز حضرت حق سبحان الله هیچ جوع کنند که او را تعالی در وجود و جوادش در غلظت نه داده اند گویند که
 عقل تعالی است که به سجا و جوادش تعلق دارد بلکه به عقل تعالی هم جوع ندارد که او را در وقوع بیات ایشان
 نیز اختیار نیست این بید و نمان و حقیق و بلاهت پیش قدم فرقی ضلاله اند کافران را تحب
 بصحرت حق سبحان الله و تعالی سے آمد و وقع ملیه از او تعالی می طلبند بخلاف این سفیهان و چون درین
 بید و نمان از جمیع فرق ضالالت و بلاهت بیشتر است سیکه که در انکار است با حکما منسب است
 و عدا و عداوت است با اخبار رسوله و حکم تزییب مقدمات فاسده است و تلبیس لاهل و مشوا و باطل

در معرفت
 علم عقین مفهوم ذات است
 و تقدس یا تعیین مفهوم قدرت
 و ارادت است یعنی نسبت
 اعتباری که لا یشی بهم کفعا
 حکم گرفت و او تعالی
 قدیم و اولی است و غیر
 او را قدیم و اولیت ثابت
 نبود مگر این بین برین
 حکم اجمال فرموده اند
 و هر سیکه قدیم و اولیت
 غیر حق بکل و کلا قائل
 گشته است تکفیر و نموده
 اند اما هم غزالی ازین
 راه تکفیر این استنباط
 را می و غیر ایشان
 نموده است که قائل
 بقدم عقول و نفوس اند
 و بقدم مبیول و صورت
 گمان برده اند و سموات
 را با آنچه در ایشان است
 قدیم دانسته اند و
 حضرت خواصه ما فاعل
 کس که میفرمودند که
 شیخ محی الدین بن العربی
 بقدم از اول کمال قائل
 است این سخن از ظاهر
 حضرت ف باید داشت و
 محمول بر تاویل باید
 ساخت تا با جماع اهل
 علم مخالف نشود و او
 تعالی قادر بر مختار
 است از شائبه ایجاب و
 مغلطه اضطرار منتزعه
 و مبر است فلا سفینه
 خرد کمال را در ایجاب
 دانسته نفی اختیار از
 واجب تعالی نموده و
 اثبات ایجاب نموده
 اند این بخیر دان
 واجب را تعالی و تقدس
 و معطل و بکار داشته
 اند و چون یک مشتق
 است که آن هم با ایجاب
 است از فاقی سموت و
 اض صا و رند است و
 وجود و جوادش نسبت
 به عقل تعالی داده که
 وجود آن جز در توهم
 ایشان ثابت نشده است
 بر عزم فاسد ایشان
 ایشان را یعنی سبحان
 الله و تعالی هیچ کار
 نیست تا چاره بید که
 در وقت اضطراب و
 اضطراب را تعالی
 بقتل تعالی از آن
 بجز حضرت حق سبحان
 الله هیچ جوع کنند
 که او را تعالی در
 وجود و جوادش در
 غلظت نه داده اند
 گویند که عقل تعالی
 است که به سجا و
 جوادش تعلق دارد
 بلکه به عقل تعالی
 هم جوع ندارد که
 او را در وقوع بیات
 ایشان نیز اختیار
 نیست این بید و نمان
 و حقیق و بلاهت پیش
 قدم فرقی ضلاله
 اند کافران را تحب
 بصحرت حق سبحان
 الله و تعالی سے
 آمد و وقع ملیه از
 او تعالی می طلبند
 بخلاف این سفیهان
 و چون درین بید و
 نمان از جمیع فرق
 ضالالت و بلاهت
 بیشتر است سیکه که
 در انکار است با
 حکما منسب است و
 عدا و عداوت است
 با اخبار رسوله و
 حکم تزییب مقدمات
 فاسده است و تلبیس
 لاهل و مشوا و باطل
 لاهل و مشوا و باطل

در اثبات مطالب است همین قدر خط و در اثبات متخاصم که ایشان خورده اند هیچ سفیه نه خورده
 سموات و کواکب که به وقت بقیر او در مدار کار بر جگر کاتم اوضاع ایشان داشته اند و از خالق
 سموات و موجد کواکب و محرک اینها بود ترا ایشان چشم پوشیده اند و در از معاندانسته است بخود
 و بید و تان سفیه ترا ایشان آنگاه ایشان را زیرک دانند و صاحب طینت انکار و از علم متفق
 و متظن ایشان علم مندرسه است که بالاینی محضست و الاطلاع صرف مساوات زوایا است
 مشکت مروقائمه را بچاره آید و شکل عروسی و دامونی که جانکار ایشان است بکدام غرض مروط
 است علم طب علم نجوم و علم تهذیب اخلاق که بهترین علوم ایشان است از کتب انبیا با تقدیم
 نیت و حکم الصلوات و التکلیف است که در ترویج باطل خود نموده اند اما صحره بدو ایمان انگریز
 فی التقلید عن الضلال اهل ملت و متابعان انبیا علیهم السلام و التکلیف اگر در اول و بر این
 فاعط کنند بلکه نیت که مدار کار ایشان تعلیم انبیا است علیهم السلام و التکلیف و دلائل و بر این
 بر اثبات مطالب عالی خود و سبیل تبریحی آرند همان تقلید ایشان را که نیست بخلاف این
 بید و تان که از تعلیم خود را بر آورده اند و در صده و اثبات بدلائل گشته صدقوا فانصروا و عوت بقوت
 حضرت عیسی علیه السلام و التکلیف و التکلیف چون با فلاطون که کلان ترین بید و تان بود
 سید گفت سخن قوم و متقدمون لا حاجة بنا الی من یهدیتنا فی سفیه بایستی شخصیکه اجناس
 آسوات نماید و ابراهیم و آکره و ابریس میکنند که خارج از طور حکمت ایشان است او را سید و تظن اجمل
 او بگردانیده جواب و ادون از کمال عناد و سفاهت است فلسفه چون اکثرش باشد رغبه
 پس کل آن به هم سفیه باشد که حکم کل حکم اکثرست بحاجنا الله سبحانه و تعالی عن ظلمات معتقداتهم السوء

سید و تان
 بید و تان
 در اثبات
 مطالب
 است
 همین
 قدر
 خط
 و
 در
 اثبات
 متخاصم
 که
 ایشان
 خورده
 اند
 هیچ
 سفیه
 نه
 خورده
 است
 سموات
 و
 کواکب
 که
 به
 وقت
 بقیر
 او
 در
 مدار
 کار
 بر
 جگر
 کاتم
 اوضاع
 ایشان
 داشته
 اند
 و
 از
 خالق
 سموات
 و
 موجد
 کواکب
 و
 محرک
 اینها
 بود
 ترا
 ایشان
 چشم
 پوشیده
 اند
 و
 در
 از
 معاندانسته
 است
 بخود
 و
 بید
 و
 تان
 سفیه
 ترا
 ایشان
 آنگاه
 ایشان
 را
 زیرک
 دانند
 و
 صاحب
 طینت
 انکار
 و
 از
 علم
 متفق
 و
 متظن
 ایشان
 علم
 مندرسه
 است
 که
 بالاینی
 محضست
 و
 الاطلاع
 صرف
 مساوات
 زوایا
 است
 مشکت
 مروقائمه
 را
 بچاره
 آید
 و
 شکل
 عروسی
 و
 دامونی
 که
 جانکار
 ایشان
 است
 بکدام
 غرض
 مروط
 است
 علم
 طب
 علم
 نجوم
 و
 علم
 تهذیب
 اخلاق
 که
 بهترین
 علوم
 ایشان
 است
 از
 کتب
 انبیا
 با
 تقدیم
 نیت
 و
 حکم
 الصلوات
 و
 التکلیف
 است
 که
 در
 ترویج
 باطل
 خود
 نموده
 اند
 اما
 صحره
 بدو
 ایمان
 انگریز
 فی
 التقلید
 عن
 الضلال
 اهل
 ملت
 و
 متابعان
 انبیا
 علیهم
 السلام
 و
 التکلیف
 اگر
 در
 اول
 و
 بر
 این
 فاعط
 کنند
 بلکه
 نیت
 که
 مدار
 کار
 ایشان
 تعلیم
 انبیا
 است
 علیهم
 السلام
 و
 التکلیف
 و
 دلائل
 و
 بر
 این
 بر
 اثبات
 مطالب
 عالی
 خود
 و
 سبیل
 تبریحی
 آرند
 همان
 تقلید
 ایشان
 را
 که
 نیست
 بخلاف
 این
 بید
 و
 تان
 که
 از
 تعلیم
 خود
 را
 بر
 آورده
 اند
 و
 در
 صده
 و
 اثبات
 بدلائل
 گشته
 صدقوا
 فانصروا
 و
 عوت
 بقوت
 حضرت
 عیسی
 علیه
 السلام
 و
 التکلیف
 و
 التکلیف
 چون
 با
 فلاطون
 که
 کلان
 ترین
 بید
 و
 تان
 بود
 سید
 گفت
 سخن
 قوم
 و
 متقدمون
 لا
 حاجة
 بنا
 الی
 من
 یهدیتنا
 فی
 سفیه
 بایستی
 شخصیکه
 اجناس
 آسوات
 نماید
 و
 ابراهیم
 و
 آکره
 و
 ابریس
 میکنند
 که
 خارج
 از
 طور
 حکمت
 ایشان
 است
 او
 را
 سید
 و
 تظن
 اجمل
 او
 بگردانیده
 جواب
 و
 ادون
 از
 کمال
 عناد
 و
 سفاهت
 است
 فلسفه
 چون
 اکثرش
 باشد
 رغبه
 پس
 کل
 آن
 به
 هم
 سفیه
 باشد
 که
 حکم
 کل
 حکم
 اکثرست
 بحاجنا
 الله
 سبحانه
 و
 تعالی
 عن
 ظلمات
 معتقداتهم
 السوء

در اثبات مطالب است همین قدر خط و در اثبات متخاصم که ایشان خورده اند هیچ سفیه نه خورده است
 سموات و کواکب که به وقت بقیر او در مدار کار بر جگر کاتم اوضاع ایشان داشته اند و از خالق
 سموات و موجد کواکب و محرک اینها بود ترا ایشان چشم پوشیده اند و در از معاندانسته است بخود
 و بید و تان سفیه ترا ایشان آنگاه ایشان را زیرک دانند و صاحب طینت انکار و از علم متفق
 و متظن ایشان علم مندرسه است که بالاینی محضست و الاطلاع صرف مساوات زوایا است
 مشکت مروقائمه را بچاره آید و شکل عروسی و دامونی که جانکار ایشان است بکدام غرض مروط
 است علم طب علم نجوم و علم تهذیب اخلاق که بهترین علوم ایشان است از کتب انبیا با تقدیم
 نیت و حکم الصلوات و التکلیف است که در ترویج باطل خود نموده اند اما صحره بدو ایمان انگریز
 فی التقلید عن الضلال اهل ملت و متابعان انبیا علیهم السلام و التکلیف اگر در اول و بر این
 فاعط کنند بلکه نیت که مدار کار ایشان تعلیم انبیا است علیهم السلام و التکلیف و دلائل و بر این
 بر اثبات مطالب عالی خود و سبیل تبریحی آرند همان تقلید ایشان را که نیست بخلاف این
 بید و تان که از تعلیم خود را بر آورده اند و در صده و اثبات بدلائل گشته صدقوا فانصروا و عوت بقوت
 حضرت عیسی علیه السلام و التکلیف و التکلیف چون با فلاطون که کلان ترین بید و تان بود
 سید گفت سخن قوم و متقدمون لا حاجة بنا الی من یهدیتنا فی سفیه بایستی شخصیکه اجناس
 آسوات نماید و ابراهیم و آکره و ابریس میکنند که خارج از طور حکمت ایشان است او را سید و تظن اجمل
 او بگردانیده جواب و ادون از کمال عناد و سفاهت است فلسفه چون اکثرش باشد رغبه
 پس کل آن به هم سفیه باشد که حکم کل حکم اکثرست بحاجنا الله سبحانه و تعالی عن ظلمات معتقداتهم السوء

درین ایام فرزندی محمد معصوم جو اہل شریعت کو وقف را تمام کرد و در اثنا بسبق او قباحتہما این بخیروان بفتح
 آمد و قائمہ ما بران مترتب شد الحمد للہ الذی ہدانا لهذا وانا كنا لکفہر لہ لولا ان ہذا انا
 اللہ لقلنا بجاہدات رسول کریم صلی اللہ علیہ وسلم وعبادت شیخ محی الدین بن العربی نیز ناظر با یجاب است
 و در معنی قدرت مرافقت بفلسفہ دارد کہ صحت ترک از قیاد و تجویز نمے نماید جانب فعل الاضرب
 عجایب کار و بار است شیخ محی الدین از مقبولان و نظر مے در آید و اکثر علوم او کہ مخالف آراء ال
 حق اند خطا و باصواب ظاہر میشوند تا آنکہ بخطائے کشفی معذور و اشتہ اند و در تک خطائے اجتهادی
 از ملامت مفرع ساختہ این اعتقاد خاص است این فقیر را و ما وہ شیخ محی الدین کہ او را از مقبولان میدانند
 و علوم مخالفہ او را خطا و مضرت میندیشند ہستند ازین طائفہ کہ ہم شیخ را طعن ملامت میکنند و ہم
 علوم او را تحقیر مینمایند و ہمے دیگر ازین طائفہ تقلید شیخ را اختیار کرده جمیع علوم او را صواب
 و بدلائل و شواہد حقیقت آن علوم را اثبات مینمایند و شک نیست کہ این ہر دو فریق راہ افسوس
 و تقریب اختیار کرده اند و از تو شیخ حال دور ماند و شیخ را کہ از اولیا و مقبولان است بواسطہ خطب
 کشفی چگونہ تذکرہ و شعور و علوم او را کہ اصواب و برآمد و مخالف آراء ال حق اند چگونہ تقلید
 توان کرد و قال الحق ہوا الثوبت الذی وقف علیہ سبحانہ وکبرہ آسے و رسالہ وحدت
 وجود حق تعالی ازین طائفہ باشد شریک اند چہ چند شیخ ویرین مسئلہ نیز طرخاص اروا و اصل سخن
 شریکست فار مذہب این مسئلہ نیز چہ لفظ مخالفت بمعقولات ال حق دارد ناقابل توجہ است شایان
 جمع این فقیر بجناب اللہ سبحانہ وکبرہ شرح رباعیات حضرت ایشان باین مسئلہ را بمعقولات
 ال حق جمع ساخته است و تراغ و بصرین البعض عامہ شدہ و مشکوک شجاعت ظفرین را حل ساخته
 بر ہجیمہ چل تیب و اشتباہ نامندہ بحال الذی یخطف علی الشاظرین ہم باید و انست کہ ممکنات با سربا
 چہ جو اہر و چہ اغراض و چہ اجسام و چہ عقول و چہ نفوس و چہ افلاک و چہ عناصر ہمہ مستند با سبب و قیاد و مختار
 اند کہ از کتمہ علم اینہا را بوجود آورده است و چنانچہ اینہا و وجود باو تعالی محتاج اند در بقا نیز باو سبحانہ

شیخ محی الدین بن العربی
 از مقبولان و نظر مے در آید
 اکثر علوم او کہ مخالف آراء ال
 حق اند خطا و باصواب ظاہر میشوند
 تا آنکہ بخطائے کشفی معذور و اشتہ
 اند و در تک خطائے اجتهادی از ملامت
 مفرع ساختہ این اعتقاد خاص است
 این فقیر را و ما وہ شیخ محی الدین
 کہ او را از مقبولان میدانند و علوم
 مخالفہ او را خطا و مضرت میندیشند
 ہستند ازین طائفہ کہ ہم شیخ را طعن
 ملامت میکنند و ہم علوم او را تحقیر
 مینمایند و ہمے دیگر ازین طائفہ
 تقلید شیخ را اختیار کرده جمیع
 علوم او را صواب و بدلائل و شواہد
 حقیقت آن علوم را اثبات مینمایند
 و شک نیست کہ این ہر دو فریق راہ
 افسوس و تقریب اختیار کرده اند و از
 تو شیخ حال دور ماند و شیخ را کہ
 از اولیا و مقبولان است بواسطہ خطب
 کشفی چگونہ تذکرہ و شعور و علوم
 او را کہ اصواب و برآمد و مخالف
 آراء ال حق اند چگونہ تقلید توان
 کرد و قال الحق ہوا الثوبت الذی
 وقف علیہ سبحانہ وکبرہ آسے و
 رسالہ وحدت وجود حق تعالی ازین
 طائفہ باشد شریک اند چہ چند
 شیخ ویرین مسئلہ نیز طرخاص اروا
 و اصل سخن شریکست فار مذہب
 این مسئلہ نیز چہ لفظ مخالفت
 بمعقولات ال حق دارد ناقابل
 توجہ است شایان جمع این فقیر
 بجناب اللہ سبحانہ وکبرہ شرح
 رباعیات حضرت ایشان باین
 مسئلہ را بمعقولات ال حق جمع
 ساخته است و تراغ و بصرین
 البعض عامہ شدہ و مشکوک
 شجاعت ظفرین را حل ساخته بر
 ہجیمہ چل تیب و اشتباہ نامندہ
 بحال الذی یخطف علی الشاظرین
 ہم باید و انست کہ ممکنات با
 سربا چہ جو اہر و چہ اغراض و
 چہ اجسام و چہ عقول و چہ نفوس
 و چہ افلاک و چہ عناصر ہمہ
 مستند با سبب و قیاد و مختار
 اند کہ از کتمہ علم اینہا را
 بوجود آورده است و چنانچہ
 اینہا و وجود باو تعالی محتاج
 اند در بقا نیز باو سبحانہ

مع ان السبب لکن لا بد من سبب
محتاج اند وجود اسباب و وسائط را و پوش فعل خود ساخته است حکمت او بآب قدرت گردانیده و لا بلکه
اسباب و لا اثن ثبوت فعل خود کرده حکمت را وسیله وجود قدرت فرموده زیرا که از آب فطانت که بصیرت
ایشان محل متابعت انبیا علیکم الصلوٰت و السلام است مکتحل شده است میدانند که اسباب
و وسایل که در وجود و بقا با وسبب آنه محتاجند و ثبوت و قیام از و وارند و بوسه وارند و تعالی و تقدس
و فی الحقیقت جمیع اجزا چون در دیگر که مثل آنهاست تا تاثیر کنند و احداث و اختراع آن نمایند
قادر است و را آنها که ایجاد آن میفرماید و کمالات الاثمه او را عطا مینماید که چنانچه عطا فرمود
از چاه و محض نیست با و اینجا بی بر بند بر فاعل و مرکب او چه میدانند که این فعل را جوهر حال نیست و علی
است ما در او که ایجاد آن فعل میفرماید پس فعل جواز و زرع عطار و پوشش فعل فاعل حقیقی نه شد
بلکه آن فعل نظر جواز و تید او بیل شد بر فاعل حقیقی فلکذا اهدنا آرسه و فهم لیلج فعل جواز و پوشش
فعل فاعل حقیقی است که از کمال غیب او و جوامع ابواسطه آن فعل صاحب قدرت دانسته است و از
فعل حقیقی که از گذشته بعین به کثیر از و به تدعی به کثیر از این معرفت مقنن است از مشکلات نبوت
فهم کس این جاز و جمع کمال او در رفع اسباب میدانند و اینها را شیاریا بے توسط اسباب بجزرت
حق سبحانه و تعالی منتجب مسازند میدانند که در رفع اسباب بفع حکمت است که در ضمن آن چنین
مصلح ملحوظ است دنیا ما خلقت لهذا اباطلک انبیا علیکم الصلوٰت و السلام مراعات اسباب
میدانند و تفویض امر این مراعات بجزرت حق سبحانه و تعالی میفرماید چنانچه حضرت یعقوب علی
نیتا و علیکم الصلوٰت و السلام ملاحظه چشم زخم نموده پس این خود را وصیت فرمود و با جوی کمال
حق باب و احدی و از شلو و این باب منتخرفه با وجود این مراعات تفویض امر حق فرموده بجل تعالی

محتاج اند وجود اسباب و وسائط را و پوش فعل خود ساخته است حکمت او بآب قدرت گردانیده و لا بلکه
اسباب و لا اثن ثبوت فعل خود کرده حکمت را وسیله وجود قدرت فرموده زیرا که از آب فطانت که بصیرت
ایشان محل متابعت انبیا علیکم الصلوٰت و السلام است مکتحل شده است میدانند که اسباب
و وسایل که در وجود و بقا با وسبب آنه محتاجند و ثبوت و قیام از و وارند و بوسه وارند و تعالی و تقدس
و فی الحقیقت جمیع اجزا چون در دیگر که مثل آنهاست تا تاثیر کنند و احداث و اختراع آن نمایند
قادر است و را آنها که ایجاد آن میفرماید و کمالات الاثمه او را عطا مینماید که چنانچه عطا فرمود
از چاه و محض نیست با و اینجا بی بر بند بر فاعل و مرکب او چه میدانند که این فعل را جوهر حال نیست و علی
است ما در او که ایجاد آن فعل میفرماید پس فعل جواز و زرع عطار و پوشش فعل فاعل حقیقی نه شد
بلکه آن فعل نظر جواز و تید او بیل شد بر فاعل حقیقی فلکذا اهدنا آرسه و فهم لیلج فعل جواز و پوشش
فعل فاعل حقیقی است که از کمال غیب او و جوامع ابواسطه آن فعل صاحب قدرت دانسته است و از
فعل حقیقی که از گذشته بعین به کثیر از و به تدعی به کثیر از این معرفت مقنن است از مشکلات نبوت
فهم کس این جاز و جمع کمال او در رفع اسباب میدانند و اینها را شیاریا بے توسط اسباب بجزرت
حق سبحانه و تعالی منتجب مسازند میدانند که در رفع اسباب بفع حکمت است که در ضمن آن چنین
مصلح ملحوظ است دنیا ما خلقت لهذا اباطلک انبیا علیکم الصلوٰت و السلام مراعات اسباب
میدانند و تفویض امر این مراعات بجزرت حق سبحانه و تعالی میفرماید چنانچه حضرت یعقوب علی
نیتا و علیکم الصلوٰت و السلام ملاحظه چشم زخم نموده پس این خود را وصیت فرمود و با جوی کمال
حق باب و احدی و از شلو و این باب منتخرفه با وجود این مراعات تفویض امر حق فرموده بجل تعالی

محتاج اند وجود اسباب و وسائط را و پوش فعل خود ساخته است حکمت او بآب قدرت گردانیده و لا بلکه
اسباب و لا اثن ثبوت فعل خود کرده حکمت را وسیله وجود قدرت فرموده زیرا که از آب فطانت که بصیرت
ایشان محل متابعت انبیا علیکم الصلوٰت و السلام است مکتحل شده است میدانند که اسباب
و وسایل که در وجود و بقا با وسبب آنه محتاجند و ثبوت و قیام از و وارند و بوسه وارند و تعالی و تقدس
و فی الحقیقت جمیع اجزا چون در دیگر که مثل آنهاست تا تاثیر کنند و احداث و اختراع آن نمایند
قادر است و را آنها که ایجاد آن میفرماید و کمالات الاثمه او را عطا مینماید که چنانچه عطا فرمود
از چاه و محض نیست با و اینجا بی بر بند بر فاعل و مرکب او چه میدانند که این فعل را جوهر حال نیست و علی
است ما در او که ایجاد آن فعل میفرماید پس فعل جواز و زرع عطار و پوشش فعل فاعل حقیقی نه شد
بلکه آن فعل نظر جواز و تید او بیل شد بر فاعل حقیقی فلکذا اهدنا آرسه و فهم لیلج فعل جواز و پوشش
فعل فاعل حقیقی است که از کمال غیب او و جوامع ابواسطه آن فعل صاحب قدرت دانسته است و از
فعل حقیقی که از گذشته بعین به کثیر از و به تدعی به کثیر از این معرفت مقنن است از مشکلات نبوت
فهم کس این جاز و جمع کمال او در رفع اسباب میدانند و اینها را شیاریا بے توسط اسباب بجزرت
حق سبحانه و تعالی منتجب مسازند میدانند که در رفع اسباب بفع حکمت است که در ضمن آن چنین
مصلح ملحوظ است دنیا ما خلقت لهذا اباطلک انبیا علیکم الصلوٰت و السلام مراعات اسباب
میدانند و تفویض امر این مراعات بجزرت حق سبحانه و تعالی میفرماید چنانچه حضرت یعقوب علی
نیتا و علیکم الصلوٰت و السلام ملاحظه چشم زخم نموده پس این خود را وصیت فرمود و با جوی کمال
حق باب و احدی و از شلو و این باب منتخرفه با وجود این مراعات تفویض امر حق فرموده بجل تعالی

محتاج اند وجود اسباب و وسائط را و پوش فعل خود ساخته است حکمت او بآب قدرت گردانیده و لا بلکه
اسباب و لا اثن ثبوت فعل خود کرده حکمت را وسیله وجود قدرت فرموده زیرا که از آب فطانت که بصیرت
ایشان محل متابعت انبیا علیکم الصلوٰت و السلام است مکتحل شده است میدانند که اسباب
و وسایل که در وجود و بقا با وسبب آنه محتاجند و ثبوت و قیام از و وارند و بوسه وارند و تعالی و تقدس
و فی الحقیقت جمیع اجزا چون در دیگر که مثل آنهاست تا تاثیر کنند و احداث و اختراع آن نمایند
قادر است و را آنها که ایجاد آن میفرماید و کمالات الاثمه او را عطا مینماید که چنانچه عطا فرمود
از چاه و محض نیست با و اینجا بی بر بند بر فاعل و مرکب او چه میدانند که این فعل را جوهر حال نیست و علی
است ما در او که ایجاد آن فعل میفرماید پس فعل جواز و زرع عطار و پوشش فعل فاعل حقیقی نه شد
بلکه آن فعل نظر جواز و تید او بیل شد بر فاعل حقیقی فلکذا اهدنا آرسه و فهم لیلج فعل جواز و پوشش
فعل فاعل حقیقی است که از کمال غیب او و جوامع ابواسطه آن فعل صاحب قدرت دانسته است و از
فعل حقیقی که از گذشته بعین به کثیر از و به تدعی به کثیر از این معرفت مقنن است از مشکلات نبوت
فهم کس این جاز و جمع کمال او در رفع اسباب میدانند و اینها را شیاریا بے توسط اسباب بجزرت
حق سبحانه و تعالی منتجب مسازند میدانند که در رفع اسباب بفع حکمت است که در ضمن آن چنین
مصلح ملحوظ است دنیا ما خلقت لهذا اباطلک انبیا علیکم الصلوٰت و السلام مراعات اسباب
میدانند و تفویض امر این مراعات بجزرت حق سبحانه و تعالی میفرماید چنانچه حضرت یعقوب علی
نیتا و علیکم الصلوٰت و السلام ملاحظه چشم زخم نموده پس این خود را وصیت فرمود و با جوی کمال
حق باب و احدی و از شلو و این باب منتخرفه با وجود این مراعات تفویض امر حق فرموده بجل تعالی

والمعرفت

۱۱۶
مکن چنانچه در حدیث آمده است که هر کس که با کسی در حق او باغی باشد و او را ببیند که با کسی در حق او باغی است...

نسوب است و کسب با نشان عادت الله سبحانه برین جاری شده است که بعد از قصد عبودیت
فعل خود را خلق حق سبحانه و تعالی بان فعل متعلق میشود و چون فعل عبودیت را قصد و اختیار او بعد
سے یا بدین نام چنان متعلق می شود و ثواب و عقاب بود و آنکه گفته اند که اختیار عیب ضعیف است
اگر ضعیف باعتبار قوت اختیار حق سبحانه آنکه گفته اند سلم است و اگر ضعیف با این معنی گفته اند
که در او فعل متعلق کافیه نیست پس غیر صحیح است **فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ لَا يَكْفِيكَ مَا لَيْسَ فِي ضَمِيرِهِ**
بَلْ يُرِيدُ الْيَاسُورَ و **كَأَنَّهُ يُرِيدُ الْعَصْرَةَ** مافی الالباب جزا محمد مر فعل موقوت را مقصود بقدر حق
است که موقوت را عذاب محمد جزا سے وفاق فرموده و قله ذات و ای را منوط با بیان بر وقت خود
ذکر تقدیر العزیز لیسک بعد آن که بتوفیق الله سبحانه ما هم می دانیم که کفر و زینت
بحضرت حق سبحانه و تعالی که منوی نعم ظاهره و باطنه است و موجودات و ارض است و هر
بزرگی و کمالات که هست مر جانی قدس او را ثابت است جزا آن کفر با او که از اشیاء مخلوقات بود
خدا و است و در عذاب و چنین ایمان آوردن بغیب این چنین منصف بزرگ را راست گوشتن
اورا با وجود عزت نفس و شیطان یا بد که جزا او بهترین جزا نا بود و آن مخلوق است و شریکات ملذذ
بعضی از شیخ فرموده اند که دخول بهشت فی حقیقت مر لوط بفضل حق است سبحانه و منوط
ساعتن آن ایمان بنا بر آنست که هر چه جزا اعمال بود **الَّذِي أَشَدَّ وَتَرَفْتِهِ وَخَوَّلَ بَهْتِ فِي**
مر لوط با بیان است لیکن ایمان بفضل او است سبحانه و عطیة او تعالی و دخول نار مر لوط کفر است
و کفر ناشی است از بولک نفس اماره **مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ** و **مَا أَصَابَكَ مِنْ**
سَيِّئَةٍ فَمِنَ نَفْسِكَ باید دانست که مر لوط ساعتن دخول بهشت را ایمان فی حقیقت تعظیم
ایمان است بلکه تعظیم مومن به است که این چنین اعظیم القدر بر آن مترتب شده است و چنین
منوط ساعتن دخول نار را کفر بجهت کفر است و جمیل آنکه نسبت با و این کفر بوقوع آمده است این
طوریست بر دوام بر آن مترتب گشته است بخلاف آنچه بعضی از شیخ گفته اند که ازین دقیقه

مکن چنانچه در حدیث آمده است که هر کس که با کسی در حق او باغی باشد و او را ببیند که با کسی در حق او باغی است...

والمعرفت
مکن چنانچه در حدیث آمده است که هر کس که با کسی در حق او باغی باشد و او را ببیند که با کسی در حق او باغی است...

خالی است و ایضا در دخول ناز که عدیل اوست مثل این و غیره شکی نیست چه دخول نافی تحقیقت
 مربوط بکفر است و الله سبحانه و تعالی که اهل ایمان را مومنان و کافر را کافران
 در بهشت خواست در دید به جهت و بی کیف و به شرف و به مثال این مسئله است که جمیع فرق
 اهل ملت غیر اهل ملت غیر اهل ملت همه منکر آئند و رویت به جهت و بی کیف را تجویز نمی نمایند چنانچه
 که شیخ محی الدین بن العربی نیز رویت آخرت را بجای صوری فرود می آورد و بجز این تجویز نمی نماید
 روزی حضرت ایشان ما از شیخ نقل میکردند که اگر معتزله رویت را به مرتبه تنزیه مقتدی نسجید و در تنزیه
 نیز قائل میشدند و رویت را باین تجویز میسازیدند هرگز از رویت انکار نمیکردند و محال نمیدانستند یعنی
 انکار ایشان از بیستی و بی کیفی است که مخصوص به مرتبه تنزیه است بخلاف این تجویز که بی کیف
 در آن ملحوظ است و نمائند که رویت آخرت را بجای صوری فرود آوردن فی تحقیقت انکار کردن
 است هر رویت را چه آن تجویز صوری اگر چه احتمالات صورتی و نیاجدا بود رویت حق نیست و تعالی
 یزاد المؤمنون یغفر کیفی و یزاد کفایت و یزاد کفایت و یزاد کفایت و یزاد کفایت و یزاد کفایت
 و الله سبحانه و تعالی رحمت عالمیان است اگر توسط وجود این بزرگواران نمی بود ما کما انما از معرفت ذات
 و صفات واجب الوجود تعالی و تقدیس که ولایت میفرمود و صفیات مولای ما را جلشانه از عدم صفیات
 او سبحانه که آنهمی نموده و محمول قصه ما باینه نیز نور دعوت ایشان ازین معنی معزول است آنچه
 تمام ما باین تقلید این بزرگواران درین معامله منقول است عقل هر چند محبت است اما در محبت تمام
 است و مرتبه بلوغ نرسیده تجر بالغم بعثت انبیا است علیکم الصلوات و السلام که عذاب
 و ثواب اخروی دائمی منوط بانست **سوال** چون عذاب اخروی دائمی منوط به بعثت شد
 پس بعثت را رحمت عالمیان گفتن چه معنی بود **جواب** بعثت عین رحمت است که بی بعثت
 ذات و صفات واجب الوجود است تعالی و تقدیس که تضرع دعاوات و نبویه و اخروی است و بدو
 بعثت معلوم و غیره گفته است آنچه مناسب جواب مدعی او تعالی است از آنچه نامناسب جواب
 تعالی است

در بیان این مسئله که در بعضی از کتب معتزله آمده است که اگر معتزله رویت را به مرتبه تنزیه مقتدی نسجید و در تنزیه نیز قائل میشدند و رویت را باین تجویز میسازیدند هرگز از رویت انکار نمیکردند و محال نمیدانستند یعنی انکار ایشان از بیستی و بی کیفی است که مخصوص به مرتبه تنزیه است بخلاف این تجویز که بی کیف در آن ملحوظ است و نمائند که رویت آخرت را بجای صوری فرود آوردن فی تحقیقت انکار کردن است هر رویت را چه آن تجویز صوری اگر چه احتمالات صورتی و نیاجدا بود رویت حق نیست و تعالی یزاد المؤمنون یغفر کیفی و یزاد کفایت و یزاد کفایت و یزاد کفایت و یزاد کفایت و یزاد کفایت و الله سبحانه و تعالی رحمت عالمیان است اگر توسط وجود این بزرگواران نمی بود ما کما انما از معرفت ذات و صفات واجب الوجود تعالی و تقدیس که ولایت میفرمود و صفیات مولای ما را جلشانه از عدم صفیات او سبحانه که آنهمی نموده و محمول قصه ما باینه نیز نور دعوت ایشان ازین معنی معزول است آنچه تمام ما باین تقلید این بزرگواران درین معامله منقول است عقل هر چند محبت است اما در محبت تمام است و مرتبه بلوغ نرسیده تجر بالغم بعثت انبیا است علیکم الصلوات و السلام که عذاب و ثواب اخروی دائمی منوط بانست سوال چون عذاب اخروی دائمی منوط به بعثت شد پس بعثت را رحمت عالمیان گفتن چه معنی بود جواب بعثت عین رحمت است که بی بعثت ذات و صفات واجب الوجود است تعالی و تقدیس که تضرع دعاوات و نبویه و اخروی است و بدو بعثت معلوم و غیره گفته است آنچه مناسب جواب مدعی او تعالی است از آنچه نامناسب جواب تعالی است

در بیان این مسئله که در بعضی از کتب معتزله آمده است که اگر معتزله رویت را به مرتبه تنزیه مقتدی نسجید و در تنزیه نیز قائل میشدند و رویت را باین تجویز میسازیدند هرگز از رویت انکار نمیکردند و محال نمیدانستند یعنی انکار ایشان از بیستی و بی کیفی است که مخصوص به مرتبه تنزیه است بخلاف این تجویز که بی کیف در آن ملحوظ است و نمائند که رویت آخرت را بجای صوری فرود آوردن فی تحقیقت انکار کردن است هر رویت را چه آن تجویز صوری اگر چه احتمالات صورتی و نیاجدا بود رویت حق نیست و تعالی یزاد المؤمنون یغفر کیفی و یزاد کفایت و یزاد کفایت و یزاد کفایت و یزاد کفایت و یزاد کفایت و الله سبحانه و تعالی رحمت عالمیان است اگر توسط وجود این بزرگواران نمی بود ما کما انما از معرفت ذات و صفات واجب الوجود تعالی و تقدیس که ولایت میفرمود و صفیات مولای ما را جلشانه از عدم صفیات او سبحانه که آنهمی نموده و محمول قصه ما باینه نیز نور دعوت ایشان ازین معنی معزول است آنچه تمام ما باین تقلید این بزرگواران درین معامله منقول است عقل هر چند محبت است اما در محبت تمام است و مرتبه بلوغ نرسیده تجر بالغم بعثت انبیا است علیکم الصلوات و السلام که عذاب و ثواب اخروی دائمی منوط بانست سوال چون عذاب اخروی دائمی منوط به بعثت شد پس بعثت را رحمت عالمیان گفتن چه معنی بود جواب بعثت عین رحمت است که بی بعثت ذات و صفات واجب الوجود است تعالی و تقدیس که تضرع دعاوات و نبویه و اخروی است و بدو بعثت معلوم و غیره گفته است آنچه مناسب جواب مدعی او تعالی است از آنچه نامناسب جواب تعالی است

انسان است حکم تقدیر

قدس است بجهت آنکه زیرا که عقل لنگ و کور با که بدین امکان و حدوث قسم است چه اند که بنا بر حسب
 و خوب که قدم از لوازم است از انشا و صفات و افعال که ام است و این سبب که تمام اطلاق آن
 نموده آید و اجتناب ازین کرده شود بلکه بسیار است که از نقص خود کمال انقصان و اندر نقص را کمال
 انکار و این نیز نزد فقیر فوق جمیع نعم ظاهره و باطنه است جبر است ترا که امور نامتناهی را بجای حق
 تعالی نسبت دهد و اشیاء نامتناهی را بجای حق تعالی نسبت دهد و این سبب است که باطل را از حق
 جدا ساخته است و نامستحق عبادت را از مستحق عبادت نیز جدا کرده و بعثت است که برهه حق بطل را
 بتوسط آن دعوت می فرماید و بنده را بسعادت قرب و وصل موعود بجل سلطان که میسرانند و بوسله
 بعثت اطلاق بر فضیلت موعود جلش آنکه میسر میشود و حکما و جوارح تصرف و رنگ و انفعال از تمام
 جوارح متمیز می گردد و امثال این فوائد بعثت بسیار است پس مقرر شد که بعثت اینها رحمت
 و انکسار و برهه نفس آماره گشته بکلمه شیطان بعین انکار بعثت نماید و مقتضای بعثت عمل
 کند گناه بعثت چیت و بعثت چرا رحمت نبود **سوال** عقل فی حد ذاته هر چند در احکام
 الهی حکمت است ناقص تمام است اما چرا نتواند که بعد از حصول تصفیه و تزلیه عقل را مناسب است و اتصال
 توفیق تکلیف بر تبه و خوب تعانت و تقدیرت پیدا شود که بسبب آن مناسبت و اتصال احکام را اینجا
 اخذ نماید و حاجت بر بعثت که بتوسط ماست نشود و جواب عقل هر چند آن مناسبت اتصال
 پیدا کند اما تعلقی که باین یکدیگر بیولانی داشت با کل اهل نگر دو و مختصر تمام پیدا کند پس و این همیشه
 و انگیزه او بود و متخیله هرگز خیال او را نگذارد و قوت محضیه و شهوتیه همواره مصاحب او بودند و در
 جرس و شهوتیه و قوت تدبیر او باشد نه سهو و نسیان که از لوازم نوع انسان است از و تفکک نبود
 و خطا و غلط که از خواص این شاه انداز و حد اینها شد پس عقل شایان اعتماد نبود و احکام ماخوذ از
 از سلطان و هم و تصرف خیال معنون بودند و از شایان انسان و خطئه خطا محفوظ نباشند بخلاف
 ملک که ازین اوصاف پاک است و ازین رذائل مبرا پس ناچار شایان اعتماد بود و احکام ماخوذ از

سبب آنکه عقل لنگ و کور با که بدین امکان و حدوث قسم است چه اند که بنا بر حسب و خوب که قدم از لوازم است از انشا و صفات و افعال که ام است و این سبب که تمام اطلاق آن نموده آید و اجتناب ازین کرده شود بلکه بسیار است که از نقص خود کمال انقصان و اندر نقص را کمال انکار و این نیز نزد فقیر فوق جمیع نعم ظاهره و باطنه است جبر است ترا که امور نامتناهی را بجای حق تعالی نسبت دهد و اشیاء نامتناهی را بجای حق تعالی نسبت دهد و این سبب است که باطل را از حق جدا ساخته است و نامستحق عبادت را از مستحق عبادت نیز جدا کرده و بعثت است که برهه حق بطل را بتوسط آن دعوت می فرماید و بنده را بسعادت قرب و وصل موعود بجل سلطان که میسرانند و بوسله بعثت اطلاق بر فضیلت موعود جلش آنکه میسر میشود و حکما و جوارح تصرف و رنگ و انفعال از تمام جوارح متمیز می گردد و امثال این فوائد بعثت بسیار است پس مقرر شد که بعثت اینها رحمت و انکسار و برهه نفس آماره گشته بکلمه شیطان بعین انکار بعثت نماید و مقتضای بعثت عمل کند گناه بعثت چیت و بعثت چرا رحمت نبود سوال عقل فی حد ذاته هر چند در احکام الهی حکمت است ناقص تمام است اما چرا نتواند که بعد از حصول تصفیه و تزلیه عقل را مناسب است و اتصال توفیق تکلیف بر تبه و خوب تعانت و تقدیرت پیدا شود که بسبب آن مناسبت و اتصال احکام را اینجا اخذ نماید و حاجت بر بعثت که بتوسط ماست نشود و جواب عقل هر چند آن مناسبت اتصال پیدا کند اما تعلقی که باین یکدیگر بیولانی داشت با کل اهل نگر دو و مختصر تمام پیدا کند پس و این همیشه و انگیزه او بود و متخیله هرگز خیال او را نگذارد و قوت محضیه و شهوتیه همواره مصاحب او بودند و در جرس و شهوتیه و قوت تدبیر او باشد نه سهو و نسیان که از لوازم نوع انسان است از و تفکک نبود و خطا و غلط که از خواص این شاه انداز و حد اینها شد پس عقل شایان اعتماد نبود و احکام ماخوذ از از سلطان و هم و تصرف خیال معنون بودند و از شایان انسان و خطئه خطا محفوظ نباشند بخلاف ملک که ازین اوصاف پاک است و ازین رذائل مبرا پس ناچار شایان اعتماد بود و احکام ماخوذ از

نکته و تفسیر و تفسیر

اور اس لئے کہ وہ خیال و غیبیہ میں ان خطا مضمون باشند و بعض اوقات محسوس کر دو کہ علم و حکمت سے جو مافی الخدودہ
 درائنات سے پہلے آن ہوتے وہ اس بعض اوقات سے غرضاً وہ کہ ازراہ ہم و جان غیران حاصل شدہ اندر اعتبار
 بان علوم منضبطہ مشورہ و تحقیق و تدبیر و ان وقت اصلاً تمیز نہ تو اندر و دورانی احوال گاہ بود کہ علم ان تمیز نہ
 و گاہ نہ و مند پس لاجرم آن علوم بواسطہ خلط آن مقامات ہمیت کذب پیدا سے کند و از اعتماد
 سے بر آید یا آنکہ گوئیم کہ حصول تصفیہ و تزکیہ منوط است بامیان اعمال صالحہ کہ غیر فضیلت موملے باشند
 جسٹہ آند و این معنی خوف بر بہشت است چنانکہ کہ شبت پس بفریبش حصول حقیقت تصفیہ تریزیم
 میر تر شہد و صفائے کہ کفار و اهل فسق را حاصل میشود آن صفائے نفس است و صفائے قلب
 و صفائے نفس غیر اضلالت معنی افزاید و بجز از خسارت و ولالت نمی نماید و کشف بعضی از امور
 عیبی کہ در وقت صفائے نفس کفار و اهل فسق را دست میدہد بلکہ راجح است کہ مقصود از ان خرابی
 و خسارت آن جامع است بخانا الله سبحانہ کہ سخن ہذا و البذلۃ صحیحہ نہ پیدا انہم علیہم
 و علیہم الصلوات والسلام و علی البدال ہی آری تحقیق واضح گشت کہ تکلیف شرعی کہ ازراہ
 ثابت شدہ است نیز حجت است نہ ان چنانکہ نیز ان تکلیف شرعی از لاصدہ و زمانہ گمان برود اند
 و تکلیف را از کلفت تصور نمودہ غیر معقول است نہ اند و گویند کہ کدام مہربانی است کہ عباد را با مشورہ
 تکلیف کنند و گویند کہ اگر مقصود سے آن تکلیف عمل گشت نہ بہر بہشت تو آمد رفت و اگر خلاف آنرا
 ترک گشت نہ بدین فرخ تو آمد رفت چرا تکلیف نکنند و گذارند کہ بخوردند و بخسیند و بطور خود باشند این بدو
 چیز و ان مگر نمیدانند کہ شکر نعم واجب است مطلقاً و این تکلیفات شرعیہ بیان اثبات ان حکمرا
 پس تکلیف بقتل واجب باشد و ایضا نظام عالم منوط باین تکلیف است اگر ہمیکہ بطور خود میگرد
 تجارہ شرارت و فساد و بطور نمی آمد و ہر بوالہوسے و نفس مال و دیگر سے دست و رازی میکرد و تحقیق

در بعضی اوقات محسوس کر دو کہ علم و حکمت سے جو مافی الخدودہ
 درائنات سے پہلے آن ہوتے وہ اس بعض اوقات سے غرضاً وہ کہ ازراہ ہم و جان غیران حاصل شدہ اندر اعتبار
 بان علوم منضبطہ مشورہ و تحقیق و تدبیر و ان وقت اصلاً تمیز نہ تو اندر و دورانی احوال گاہ بود کہ علم ان تمیز نہ
 و گاہ نہ و مند پس لاجرم آن علوم بواسطہ خلط آن مقامات ہمیت کذب پیدا سے کند و از اعتماد
 سے بر آید یا آنکہ گوئیم کہ حصول تصفیہ و تزکیہ منوط است بامیان اعمال صالحہ کہ غیر فضیلت موملے باشند
 جسٹہ آند و این معنی خوف بر بہشت است چنانکہ کہ شبت پس بفریبش حصول حقیقت تصفیہ تریزیم
 میر تر شہد و صفائے کہ کفار و اهل فسق را حاصل میشود آن صفائے نفس است و صفائے قلب
 و صفائے نفس غیر اضلالت معنی افزاید و بجز از خسارت و ولالت نمی نماید و کشف بعضی از امور
 عیبی کہ در وقت صفائے نفس کفار و اهل فسق را دست میدہد بلکہ راجح است کہ مقصود از ان خرابی
 و خسارت آن جامع است بخانا الله سبحانہ کہ سخن ہذا و البذلۃ صحیحہ نہ پیدا انہم علیہم
 و علیہم الصلوات والسلام و علی البدال ہی آری تحقیق واضح گشت کہ تکلیف شرعی کہ ازراہ
 ثابت شدہ است نیز حجت است نہ ان چنانکہ نیز ان تکلیف شرعی از لاصدہ و زمانہ گمان برود اند
 و تکلیف را از کلفت تصور نمودہ غیر معقول است نہ اند و گویند کہ کدام مہربانی است کہ عباد را با مشورہ
 تکلیف کنند و گویند کہ اگر مقصود سے آن تکلیف عمل گشت نہ بہر بہشت تو آمد رفت و اگر خلاف آنرا
 ترک گشت نہ بدین فرخ تو آمد رفت چرا تکلیف نکنند و گذارند کہ بخوردند و بخسیند و بطور خود باشند این بدو
 چیز و ان مگر نمیدانند کہ شکر نعم واجب است مطلقاً و این تکلیفات شرعیہ بیان اثبات ان حکمرا
 پس تکلیف بقتل واجب باشد و ایضا نظام عالم منوط باین تکلیف است اگر ہمیکہ بطور خود میگرد
 تجارہ شرارت و فساد و بطور نمی آمد و ہر بوالہوسے و نفس مال و دیگر سے دست و رازی میکرد و تحقیق

اللہ تعالیٰ اعلم
 الحمد لله رب العالمین
 ربنا انزلنا القرآن
 علی قلوبنا و فی
 جہاننا و انزلنا
 علینا و فی جہاننا
 و انزلنا علینا
 و فی جہاننا

و مهندست که در آن موطن مقرر ساخته اند کفارت کنند تا پاک و پاکیزه بجمله معبودش گردودوم هر که را
 چنین نکتی بود و ملوخته او را با بخت اندازند و این غذایست اما او ای که بر گناه کاران و شرمساران
 لیکن اگر ازال اسلام است آیل او جنت است و از عذاب ابدی محفوظ این نیز نعمتی است عظیم
 رَبَّنَا اسْقِهِم لَنَا زُبْرًا وَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا كَذَلِكَ عَلَّمَ كَلَّ الشَّعْءِ قَدِيرٌ مُحَمَّدٌ سَيِّدٌ لِنَبِيِّنَا لَمْ يَكُنْ عَلَيْكَ عِلْمٌ
 وَعَلَيْهِمْ الصَّلَاةُ وَالتَّكْلِيمَاتُ رُوِي قِيَاسَتْ حَقُّ اسْتِ و دوران روز سهولت و کواکب و ارض
 و جبال و بحار و حیوان و نبات و معاون بر حسب روز و ماهی نخواهند گشت آسمانها منشق گردد
 و ستارها منتشر سپید اکناف و در بریزند و زمین و کوهها پهنایند و در این اعدام و اوقاف و بیخها و اولی
 تعلق دارد و بیخها نماید ز قبرها برانگیزند و بمحشر روند و قلاسفه اعدام سهولت و کواکب را سجود
 کنند و فضا و بر آسمانها جانزندانها را از زلی و ابدی گویند معدنك متاخران ایشان
 از جن و فرقی خود را و روز مره اهل اسلام میگردد و اتیان بعضی از احکام اسلام میدانند عجیب آنکه بعضی
 از اهل اسلام این معنی را از ایشان باور میدارند و بی تخاشی ایشان را مسلمان میدانند عجیب آنکه
 بعضی از مسلمانان اسلام بعضی را که ازین جامع اند کمال میدانند و طعن و تشنیع اینها را بشکر می انگارند
 و حال آنکه آنحضرت صلی الله علیه و آله و آقا را جماع انبیاء میدانند علیه الصلوات و التَّكْلِيمَاتِ قَالَ اللهُ
 تَعَالَى إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ وَ إِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ وَقَالَ اللهُ تَعَالَى إِذَا السَّمَاءُ انْشَقَّتْ وَ إِذَا
 الْجِبَالُ سُجَّتْ وَقَالَ اللهُ تَعَالَى وَ فَفُجِّتِ السَّمَاءُ فَكَاكَتْ أَبْوَابُهَا سُبُحَّتْ وَ امْتَدَّتْ ذَاكَ فِي الْقُرْآنِ
 اکتفا بر تفسیر آنکه مژده تفوه بکلمه شهادت و اسلام کافی نیست تصدیق جمیع ما علم بحیثما من الذین
 بِالضَّرْوَةِ باید و تبری از کفر و کفری نیز در کار است تا اسلام صورت بنورد و برده و بهر حفظ الفتاد
 و حساب و میزان و صراط حق است که در صراط علیه و علی الله الصلوات و التَّكْلِيمَاتِ وَ اِنْ خَبْرُ اَوَّاهٍ اسْتَعَاوُ
 استعاو بعضی از جاہلان طوز نبوت از وجود این امور از تخر اعتبار ساقط است چه طوز نبوت و رسایی
 طوز عقل است اخبار صاوتی اما بر انظر عقل موافق ساقض فی الحقیقت الکا طوز نبوت است استعجا

ملاحظه فرمائید که در این کتاب از کلمات و عباراتی که در متون قدسیه مذکور است بهر قدر امکان میسر شد سعی شده است که در توضیحات این کتاب به آنها اشاره شود و هر جا که لازم باشد توضیحات مفصلا درج شده است. امید است که این توضیحات در فهم و تدبر این کلمات مقدسیه یاری نماید.

معاذکے بقول سید است نہ اندک کہ طور نبوت مخالف طور عقل است بلکہ طور عقل نے تائید قلبی را نبیا
 علیہم الصلوٰت والسلام و التسلیمات بان طلب عالی نتواند بہت شد مخالفت و بجز است و از سیدین بجز
 چه مخالفت بعد از سیدین متصور بود و بہت و دوزخ موجود بعد از صاحب روز قیامت اگر چہ
 بہت خوہند در فرشتا و دیگر سے و بجز رابد و فرخ و ثواب و عقاب اینہا ابدی است کہ انصاف ندارد
 کہ ماداکت علیہ اللہ من فی القطنیۃ للذکر صا جب نصیحت کرد کہ مال محمد حجت است
 و حجتی و سعیت کل شیء و لغار عذاب و فرخ تائید ثابت کن بعد از ان گوید کہ نار و رخن
 ایشان بزرگ و سلام گرد و چنانچہ حضرت ابراہیم علیہ السلام و علیہ السلام و انسا کہ شدہ بود
 و خلف و رو و عید حق جائز و آرد و گوید کہ بچس از اہل ان مخلوق عذاب کفار فرقتہ است و برین مسئلہ نیز
 از صواب و ورافتادہ است نہائتہ است کہ بہت رحمت و حق مومنان و کافران مخصوص
 بدنیاست و در آخرت بوسے از رحمت بکافر رسد کہما قال اللہ تعالیٰ انہ لکیس من
 ترشح اللہ الی القوم الکافرین و قال تعالیٰ بعد قوله سبحانہ و سبحتی و سعیت کل
 شیء منسا لکنہا للذین یستقون و یؤتون الذکر و الذین ہم بالیتا یؤمنون شیخ اول
 آیت خوانندہ و آخر کار فرمودہ و قال اللہ تعالیٰ ان رحمت اللہ قریب من المحسنین
 و کریمہ لا یحسبن اللہ مخلف و عدو رسالہ ولالت ندارد و خصوصیت خلف بوعده تواند بود
 کہ اقتصا عدم خلف بوعده اینجا بواسطہ آن بود کہ مراد از وعده اینجا نصرت رسول است و غائبہ نیما
 بر کفار و ان متصرفین عدو و وعید است بوعده است مرسل او وعید است مرفقار پس گویند
 کہ یہ ہم خلف و عدو منشی شد و ہم خلف و وعید فالایہ مستندہ کہ علیک و لایہ و ایضا خلف وعید
 و رنگ خلف و وعده مستلزم کذب است و ناشایان آنحضرت جل شاکانہ زیکہ در نزل
 دانستہ بود کہ کفار را عذاب مخلص نخواہم کرد و معدنک بر اسے مخالف علم خود گفته کہ عذاب
 مخلص خواہم کرد این سخن را تجویز نمودن شاعت تمام دارد و سبحان ربک رب العزائم عاصفین

باعتقاد ماہر صاحب
 بقول سید است نہ اندک
 کہ طور نبوت مخالف
 طور عقل است بلکہ
 طور عقل نے تائید
 قلبی را نبیا علیہم
 الصلوٰت والسلام و
 التسلیمات بان طلب
 عالی نتواند بہت شد
 مخالفت و بجز است
 و از سیدین بجز
 چه مخالفت بعد از
 سیدین متصور بود
 و بہت و دوزخ
 موجود بعد از
 صاحب روز قیامت
 اگر چہ بہت خوہند
 در فرشتا و دیگر
 سے و بجز رابد و
 فرخ و ثواب و
 عقاب اینہا ابدی
 است کہ انصاف
 ندارد کہ ماداکت
 علیہ اللہ من فی
 القطنیۃ للذکر
 صا جب نصیحت کرد
 کہ مال محمد حجت
 است و حجتی و
 سعیت کل شیء و
 لغار عذاب و
 فرخ تائید ثابت
 کن بعد از ان
 گوید کہ نار و
 رخن ایشان
 بزرگ و سلام
 گرد و چنانچہ
 حضرت ابراہیم
 علیہ السلام و
 علیہ السلام و
 انسا کہ شدہ
 بود و خلف و
 رو و عید حق
 جائز و آرد و
 گوید کہ بچس
 از اہل ان
 مخلوق عذاب
 کفار فرقتہ
 است و برین
 مسئلہ نیز از
 صواب و
 ورافتادہ
 است نہائتہ
 است کہ بہت
 رحمت و حق
 مومنان و
 کافران
 مخصوص
 بدنیاست و
 در آخرت
 بوسے از
 رحمت
 بکافر
 رسد کہما
 قال اللہ
 تعالیٰ انہ
 لکیس من
 ترشح اللہ
 الی القوم
 الکافرین
 و قال
 تعالیٰ
 بعد قوله
 سبحانہ
 و سبحتی
 و سعیت
 کل شیء
 منسا
 لکنہا
 للذین
 یستقون
 و یؤتون
 الذکر و
 الذین
 ہم
 بالیتا
 یؤمنون
 شیخ اول
 آیت
 خوانندہ
 و آخر
 کار
 فرمودہ
 و قال
 اللہ
 تعالیٰ
 ان
 رحمت
 اللہ
 قریب
 من
 المحسنین
 و کریمہ
 لا
 یحسبن
 اللہ
 مخلف
 و عدو
 رسالہ
 ولالت
 ندارد
 و
 خصوصیت
 خلف
 بوعده
 تواند
 بود کہ
 اقتصا
 عدم
 خلف
 بوعده
 اینجا
 بواسطہ
 آن
 بود
 کہ
 مراد
 از
 وعده
 اینجا
 نصرت
 رسول
 است
 و غائبہ
 نیما
 بر
 کفار
 و ان
 متصرفین
 عدو
 و وعید
 است
 بوعده
 است
 مرسل
 او
 وعید
 است
 مرفقار
 پس
 گویند
 کہ یہ
 ہم
 خلف
 و عدو
 منشی
 شد
 و ہم
 خلف
 و وعید
 فالایہ
 مستندہ
 کہ
 علیک
 و لایہ
 و ایضا
 خلف
 و وعید
 و رنگ
 خلف
 و وعده
 مستلزم
 کذب
 است
 و ناشایان
 آنحضرت
 جل
 شاکانہ
 زیکہ
 در
 نزل
 دانستہ
 بود
 کہ
 کفار
 را
 عذاب
 مخلص
 نخواہم
 کرد
 و معدنک
 بر
 اسے
 مخالف
 علم
 خود
 گفته
 کہ
 عذاب
 مخلص
 خواہم
 کرد
 این
 سخن
 را
 تجویز
 نمودن
 شاعت
 تمام
 دارد
 و سبحان
 ربک
 رب
 العزائم
 عاصفین

اجماع اهل اهل بر عدم خلوص مذاب گفتار شفیق است و مجال خطا و کشف بسیار است فلا اعتدک
 به مع کونهم فخالج الامم المسلمین لما کمه نبهت خداوند جل سلطانة که از معانی معصوم اند و از
 خطا و سیاه محفوظ است لا یصنق الله الهم و یفعلون ما یؤمرون و انحرورن و انشامیدن پاک اند
 و از زین شوی منزله اند و بر او که کثیر نماز و قرآن مجید و رقی ایشان باغبنا بشارت و کور است
 از صیغ نسا که آورد سبحانه تذکیر الضامی فی حی نفسه تعالی و حضرت حق سبحانه و تعالی بعضی
 از ایشان ابرسالت برگزیده است چنانچه بعضی از انسان را نیز این دولت مشترک ساخته الله یصنق
 من اللذی لکم مرسلان و من الناس جموع کما دال حق را آنکه که خواست بشیر افضل اند از خواست ملک
 خدای و امام الحرمین و صاحب فتوحات کلمه با فضیلت خواست ملک خواست بشیر قائل اند و آنچه برین
 ظاهر ساخته اند است که ولایت ملک افضل است از ولایت نبی علیکم الصلوآت و التسلیمات
 اما در نبوت و رسالت درجه ایست منبری را که ملک بان رسیده است و آن درجه از راه غرضه خاک
 است که مخصوص نبوت است و غیر برین غیر ظاهر ساخته اند که کمالات ولایت را نسبت بکمالات نبوت
 ترجیح اندا و نه نیست کاش حکم قطره داشت نسبت بدریای مجیط پس نتیجه که از راه نبوت آید
 زیرا که خواهد بود از آن مرتبت که از راه ولایت حاصل شود پس افضلیت مطلق را بنیاد بود علیهم
 الصلوآت و التسلیمات و فضل صومئی هر ملک که گرام است علیهم السلام و التسلیمات و التسلیمات
 ساقال بحیر مؤمنین العلماء و شکر الله تعالی سعیدیم ازین تحقیق لایح گشت که ترجیح ولی بر نبی از
 انبیا رسد علیهم الصلوآت و التسلیمات بلکه هر آن ولی همیشه زیر قدم آن نبی بود باید و است که در
 سلسله ارسال که علماء و صوفیه و آن اختلاف دارند چون نیک نگارنده می نمایند بجان علماء با بر
 ترش است که نظر علماء بواسطه متابعت انبیا علیهم الصلوآت و التسلیمات بکمالات نبوت و علوم آن
 تفوق کرده است و نظر صوفیه مقصور بر کمالات ولایت و معارف آنست پس ناچار علیکه از شکوه
 نبوت اخذ نموده شود و انصوب و آن حق خواهد بود از آنچه از مرتبه ولایت اخذ شود و تحقیق بعضی از معارف

۱۰

و از این جهت است که بعضی از علماء و صوفیه در این باب اختلاف دارند و بعضی از علماء و صوفیه در این باب اتفاق دارند و بعضی از علماء و صوفیه در این باب اختلاف دارند و بعضی از علماء و صوفیه در این باب اتفاق دارند

۱۲۳

بسیار است که از این جهت در بعضی از کتابها گفته اند که این عبارت را در بعضی از مواضع از کتب دیگر نقل کرده اند

و میگویند که ستم فرزندی آشنده و بر بیان طریق نوشتن است اندراج یافته است از کفایت آینه با سنج
 رجوع فرمایند ایمان عبارت از تصدیق قلبی است آنچه از دین بطریق ضرورت و تواتر با سینه و آواز اسانی
 نیز بر این ایمان گفته اند که احتمال سقوط دارد و علامت این تصدیق تبریست اگر چه در بعضی از کتب که در بعضی
 و آنچه در کافری است از خصائص او از این سخن بدست زنا روش آن اگر عباداً ایا الله سبحانه از با وجود
 این تصدیق تبری از کفر نمایان تصدیق بدینست که مباح از نماز و میسر است و فی الحقیقت
 حکم او حکم منافق است الا ان شک که در اول حق که در بعضی تصدیق ایمان از تبری کفر چاره نبود و او نقل
 آن تبری قلبی است و اعتدال آن تبری قلبی است بلی و تبری عبارت از شمی است باز ایشان
 من حق سبحان و تعالی آن شمی خواهد قلب بود اگر خوفی از ایشان داشته باشد و خواهد بقلب و قلاب
 هر دو در وقت عدم آن خوف که بیهوش یا اینها لایق باشد که در بعضی از کتب که در بعضی از کتب که در بعضی از کتب
 بخوبی این معنی است چه مجتبت خداست عزوجل و محبت رسول او علیه و آله الصلوات علیهم و آلهم
 بیهوشی دشمنان ایشان صورت نه بند و مع قولی بی تبری نیست ممکن است اینجا صادق است
 شکیه که این قاعده را در موالات الیه بیت جاری ساخته اند و تبری خلاقاً و لاشه و غیر ایشان را شرط آن
 موالات داشته اند و اما نسبت از بر آن که تبری از دشمنان شرط موالات و دشمنان داشته اند نه تبری
 سطلق از ایشان و هیچ عامل منصف توجیه نکند که اصحاب پیغمبر علیهم الصلوات علیهم و آلهم و سلمت علیهم
 با این بیت پیغمبر علیهم الصلوات علیهم و آلهم و سلمت علیهم و آلهم و سلمت علیهم و آلهم و سلمت علیهم
 و محبت او علیه علیهم الصلوات علیهم و آلهم و سلمت علیهم و آلهم و سلمت علیهم و آلهم و سلمت علیهم
 داده چگونه و شمی اهل بیت را ایشان منسوب توان ساخت و حال آنکه بعضی قطع محبت اهل بیت
 آن سرور علیهم الصلوات علیهم و آلهم و سلمت علیهم و آلهم و سلمت علیهم و آلهم و سلمت علیهم و آلهم
 ساخته و اما قال الله تعالی قل لا استعجلکم علیکم و اجرا الا المودة فی القربی من یفترق
 حسنه تزلله و یفترق یفترق یفترق یفترق یفترق یفترق یفترق یفترق یفترق یفترق یفترق

بسیار است که از این جهت در بعضی از کتابها گفته اند که این عبارت را در بعضی از مواضع از کتب دیگر نقل کرده اند
 که در بعضی از کتب که در بعضی از کتب که در بعضی از کتب که در بعضی از کتب که در بعضی از کتب که در بعضی از کتب
 که در بعضی از کتب که در بعضی از کتب که در بعضی از کتب که در بعضی از کتب که در بعضی از کتب که در بعضی از کتب
 که در بعضی از کتب که در بعضی از کتب که در بعضی از کتب که در بعضی از کتب که در بعضی از کتب که در بعضی از کتب
 که در بعضی از کتب که در بعضی از کتب که در بعضی از کتب که در بعضی از کتب که در بعضی از کتب که در بعضی از کتب

بسیار است که از این جهت در بعضی از کتابها گفته اند که این عبارت را در بعضی از مواضع از کتب دیگر نقل کرده اند

این همه بزرگی کیافت و شجره انبیا گشت بواسطه تبری از دشمنان او تعالی بود معال الله تعالی قدر
 کانت لکم انتم حسنة و انتم کلمة الذین معکم اذ قالوا لکم انما جئناکم مع انذار و انما جئناکم مع انذار
 من ذون الله کفرنا بکم و بعد اینه که اعداؤنا و الیهمنا اذ اکل احشی و انما جئناکم مع انذار
 و توبی علیکم و نظر فقیر از برائے حصول رضا حق بجز آن عکلا بر این تبری نیست می بامکه حضرت
 حق سبحانه و تعالی را با کفر و کافری عدوت ذاتی است و اولیة ذاتی مثل لاش و غیره است و عدوت
 ایشان بالذات دشمنان حق اند جعل لکم لظلمة و ظلموا بنا جزاے این عمل شیخ است و الله برائی
 نفسانی و سایر اعمال استینار نسبت ندارند زیرا که عدوت و غضب نسبت به اینها ذاتی نیست اگر
 غضب است بصفت نسبت است اگر غضب نسبت به افعال است پس لهذا ظلموا بنا جزا این نسبت
 گشت بلکه مغفرت ایشان است و نسبت خود داشته باید است که چون کجفر و کافران عدوت ذاتی
 مستحق گشت ناچار حرمت و اذیت که از صفات جمال است در آخرت یکا فران نرسد و صفت
 رحمت نوع عدوت ذاتی نماند چه آنچه بذات تعلق دارد و اقولے و اذیت است از آنچه بصفت تعلق دارد
 پس مقتضای صفت تبدیل مقتضای ذات منواند که در آنچه در حدیث قدسی آمده است که گشت
 از صحتی مکتوبی مراد از غضب مخصوصاتی باید داشت که مخصوص بصفا و مومنان است و غضب
 ذاتی که بشرکان مخصوص است سوال: اگر گویند که در دنیا کافران را از حرمت نصیب است
 چنانکه تو بالا تحقیق آن کرده پس در دنیا بصفت حرمت رفع عدوت ذاتی چگونه نمود جواب گوئیم که
 حصول حرمت در دنیا اثر کافران را باعتبار ظلم و صورت است و فی الحقیقت استیراج و انید است
 در حق ایشان که میباید بگویند انما ائمتهم به من ممال و دنیاین نسلیع کلام فی التخلیفات بل
 لا یشعرون و اگر میباید بگویند انما ائمتهم به من ممال و دنیاین نسلیع کلام فی التخلیفات بل
 شاه این معنی است فلیفهم فائدة جلیله عذاب ابدی و دروغ جبر است کفر است و بر
 اگر پسند که شخصی با وجود ایمان رسوم کفر جاهل است و عظیم تر اعمال کفر مینماید و عکلا کفر او کم میکند

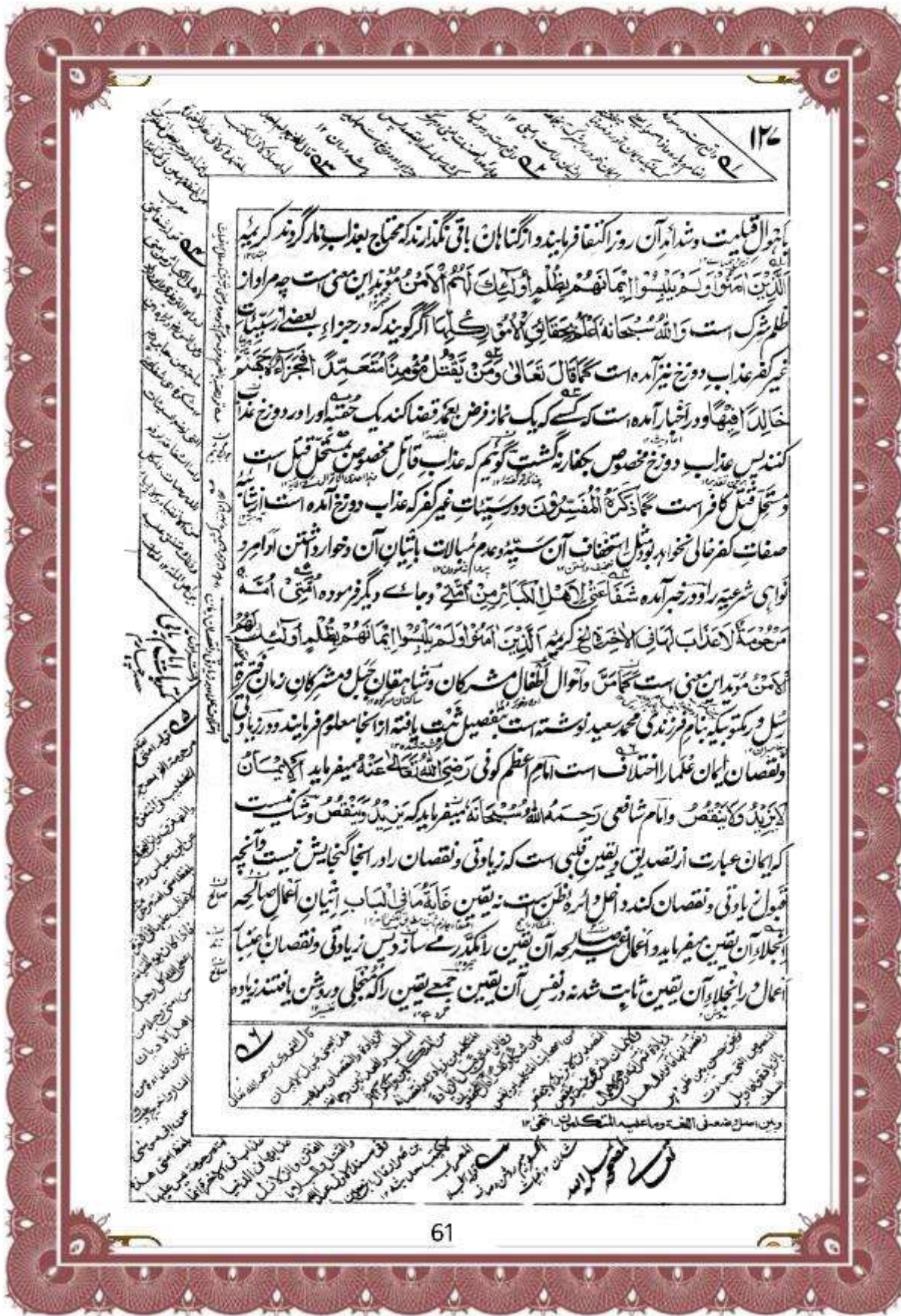
فان قالوا لکم انما جئناکم مع انذار و انما جئناکم مع انذار من ذون الله کفرنا بکم و بعد اینه که اعداؤنا و الیهمنا اذ اکل احشی و انما جئناکم مع انذار و توبی علیکم و نظر فقیر از برائے حصول رضا حق بجز آن عکلا بر این تبری نیست می بامکه حضرت حق سبحانه و تعالی را با کفر و کافری عدوت ذاتی است و اولیة ذاتی مثل لاش و غیره است و عدوت ایشان بالذات دشمنان حق اند جعل لکم لظلمة و ظلموا بنا جزاے این عمل شیخ است و الله برائی نفسانی و سایر اعمال استینار نسبت ندارند زیرا که عدوت و غضب نسبت به اینها ذاتی نیست اگر غضب است بصفت نسبت است اگر غضب نسبت به افعال است پس لهذا ظلموا بنا جزا این نسبت گشت بلکه مغفرت ایشان است و نسبت خود داشته باید است که چون کجفر و کافران عدوت ذاتی مستحق گشت ناچار حرمت و اذیت که از صفات جمال است در آخرت یکا فران نرسد و صفت رحمت نوع عدوت ذاتی نماند چه آنچه بذات تعلق دارد و اقولے و اذیت است از آنچه بصفت تعلق دارد پس مقتضای صفت تبدیل مقتضای ذات منواند که در آنچه در حدیث قدسی آمده است که گشت از صحتی مکتوبی مراد از غضب مخصوصاتی باید داشت که مخصوص بصفا و مومنان است و غضب ذاتی که بشرکان مخصوص است سوال: اگر گویند که در دنیا کافران را از حرمت نصیب است چنانکه تو بالا تحقیق آن کرده پس در دنیا بصفت حرمت رفع عدوت ذاتی چگونه نمود جواب گوئیم که حصول حرمت در دنیا اثر کافران را باعتبار ظلم و صورت است و فی الحقیقت استیراج و انید است در حق ایشان که میباید بگویند انما ائمتهم به من ممال و دنیاین نسلیع کلام فی التخلیفات بل لا یشعرون و اگر میباید بگویند انما ائمتهم به من ممال و دنیاین نسلیع کلام فی التخلیفات بل شاه این معنی است فلیفهم فائدة جلیله عذاب ابدی و دروغ جبر است کفر است و بر اگر پسند که شخصی با وجود ایمان رسوم کفر جاهل است و عظیم تر اعمال کفر مینماید و عکلا کفر او کم میکند

فان قالوا لکم انما جئناکم مع انذار و انما جئناکم مع انذار من ذون الله کفرنا بکم و بعد اینه که اعداؤنا و الیهمنا اذ اکل احشی و انما جئناکم مع انذار و توبی علیکم و نظر فقیر از برائے حصول رضا حق بجز آن عکلا بر این تبری نیست می بامکه حضرت حق سبحانه و تعالی را با کفر و کافری عدوت ذاتی است و اولیة ذاتی مثل لاش و غیره است و عدوت ایشان بالذات دشمنان حق اند جعل لکم لظلمة و ظلموا بنا جزاے این عمل شیخ است و الله برائی نفسانی و سایر اعمال استینار نسبت ندارند زیرا که عدوت و غضب نسبت به اینها ذاتی نیست اگر غضب است بصفت نسبت است اگر غضب نسبت به افعال است پس لهذا ظلموا بنا جزا این نسبت گشت بلکه مغفرت ایشان است و نسبت خود داشته باید است که چون کجفر و کافران عدوت ذاتی مستحق گشت ناچار حرمت و اذیت که از صفات جمال است در آخرت یکا فران نرسد و صفت رحمت نوع عدوت ذاتی نماند چه آنچه بذات تعلق دارد و اقولے و اذیت است از آنچه بصفت تعلق دارد پس مقتضای صفت تبدیل مقتضای ذات منواند که در آنچه در حدیث قدسی آمده است که گشت از صحتی مکتوبی مراد از غضب مخصوصاتی باید داشت که مخصوص بصفا و مومنان است و غضب ذاتی که بشرکان مخصوص است سوال: اگر گویند که در دنیا کافران را از حرمت نصیب است چنانکه تو بالا تحقیق آن کرده پس در دنیا بصفت حرمت رفع عدوت ذاتی چگونه نمود جواب گوئیم که حصول حرمت در دنیا اثر کافران را باعتبار ظلم و صورت است و فی الحقیقت استیراج و انید است در حق ایشان که میباید بگویند انما ائمتهم به من ممال و دنیاین نسلیع کلام فی التخلیفات بل لا یشعرون و اگر میباید بگویند انما ائمتهم به من ممال و دنیاین نسلیع کلام فی التخلیفات بل شاه این معنی است فلیفهم فائدة جلیله عذاب ابدی و دروغ جبر است کفر است و بر اگر پسند که شخصی با وجود ایمان رسوم کفر جاهل است و عظیم تر اعمال کفر مینماید و عکلا کفر او کم میکند

و اولاً انزال آرزویشم نه چنانکه گشت مسلمانان همت بین بلا مبتلا اند پس بفتوح علما باید که آن شخص
 در آخرت بعد از ابدی گرفتار گردد و حال آنکه در اخبار صحیح آمده است که کسیکه در اول او متذکر ذرّه
 انبیا این بود و در وقت او را بیرون نخواستند آورد و در عذاب محله نخواهند گذاشت تحقیق این مسئله
 نزدیک توحید است گوئیم که اگر کافر محض است عذاب محله نصیب اوست عیاذاً بالله سبحانه و تعالی
 و اگر با وجود ایمان هم کافر ذرّه ایمان نیز در او بعد از عذاب و دفع مبتلا خواهد شد که اگر بکرت آن ذرّه ایمان
 است که از خلوص عذاب خلاص شود و از گرفتاری امی نجات یابد فقیر بکلمات عبادت شخصی متذکر بود
 که عالم را در قریب با حقیقت رسیده بود چون توجیه حال او شد و دید که قلب او ظلمات بسیار دارد هر چند
 متوجیه وضع آن ظلمات شده فائده نکر و بعد از توجیه بسیار معلوم شد که آن ظلمات آشی از صفات کفر است
 که در روئے گمنامست و منش آن که در اوقات مملکت اوست با کفر و اهل کفر توجیحات و دفع آن ظلمات
 تکلیف ترقیّه او از آن ظلمات مربوط بعد از آن است که جز او کفر است و نیز معلوم شد که ذرّه از
 ایمان دارد که بکرت آن آخر او را از دوزخ نجات دهد و در او چون این حال او روئے مشاهده
 نمود و بخاطر گشت که آیا چیزیست از او نماز باید کرد و یا بعد از توجیه ظاهر شد که نماز باید کرد پس مسلمانان
 با وجود ایمان رسوم اهل کفر می نمایند و تعظیم ایام ایشان می کنند چنانچه اینها نماز باید کرد و چهار سخن
 نباید ساخت حکماً عمل الذم و امیدوار باید بود که آخر بکرت ایمان از عذاب ابدی نجات یابند
 پس معلوم شد که اهل کفر را عفو و مغفرت نیست **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** اگر کافر است
 عذاب ابدی جز او کفر است و اگر ذرّه ایمان نیز در او است جز او عذاب موقت است از بار دوزخ
 تا کربس این **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** ان شاء الله تعالی غفران شاء عذابت ترو فقیر عذاب و دفع موقت باشد یا محله
 مخصوص کفر است و بعد از کفر محاسبه می شود و اهل کفر که گناهان ایشان بخیرت نه در آید
 بتوبه یا شفاعت یا عجز و عقود احسان و نیز آن که با بر آلام محسن و توبه می باشد را در مملکت موت
 کفر نماند است که در عذاب آنها حجت را بعد از قبر کفایت کنند و جمیع دیگر را با وجود محنتهاست

عتبت می کار که جز در رحمت و عفو مسلمان مگر این می رسد که انبیا حضرت در آورده و کفران نشود رحمت می رسد که انبیا

لعل در این مبحث
 شهادت متذکر بود
 بکس است متذکر بود
 چون ذرّه ایمان
 در او است متذکر بود
 و اگر با وجود ایمان
 هم کافر ذرّه ایمان
 نیز در او بعد از عذاب
 و دفع مبتلا خواهد شد
 که اگر بکرت آن ذرّه
 ایمان است که از خلوص
 عذاب خلاص شود و از
 گرفتاری امی نجات
 یابد فقیر بکلمات
 عبادت شخصی متذکر
 بود که عالم را در
 قریب با حقیقت
 رسیده بود چون
 توجیه حال او شد
 و دید که قلب او
 ظلمات بسیار دارد
 هر چند متوجیه
 وضع آن ظلمات
 شده فائده نکر و
 بعد از توجیه
 بسیار معلوم شد
 که آن ظلمات آشی
 از صفات کفر است
 که در روئے
 گمنامست و منش
 آن که در اوقات
 مملکت اوست با
 کفر و اهل کفر
 توجیحات و دفع
 آن ظلمات تکلیف
 ترقیّه او از آن
 ظلمات مربوط
 بعد از آن است
 که جز او کفر
 است و نیز
 معلوم شد که
 ذرّه از ایمان
 دارد که بکرت
 آن آخر او را
 از دوزخ نجات
 دهد و در او
 چون این حال
 او روئے
 مشاهده نمود
 و بخاطر گشت
 که آیا چیزیست
 از او نماز باید
 کرد و یا بعد
 از توجیه ظاهر
 شد که نماز
 باید کرد پس
 مسلمانان با
 وجود ایمان
 رسوم اهل
 کفر می نمایند
 و تعظیم ایام
 ایشان می
 کنند چنانچه
 اینها نماز
 باید کرد و
 چهار سخن
 نباید ساخت
 حکماً عمل
 الذم و امیدوار
 باید بود که
 آخر بکرت
 ایمان از
 عذاب ابدی
 نجات یابند
 پس معلوم
 شد که اهل
 کفر را عفو و
 مغفرت نیست
**بِسْمِ اللَّهِ
 الرَّحْمَنِ
 الرَّحِيمِ**
 اگر کافر
 است عذاب
 ابدی جز او
 کفر است و
 اگر ذرّه
 ایمان نیز
 در او است
 جز او
 عذاب
 موقت است
 از بار دوزخ
 تا کربس
 این
**بِسْمِ اللَّهِ
 الرَّحْمَنِ
 الرَّحِيمِ**
 ان شاء
 الله تعالی
 غفران
 شاء
 عذابت
 ترو
 فقیر
 عذاب
 و دفع
 موقت
 باشد
 یا
 محله
 مخصوص
 کفر
 است
 و بعد
 از کفر
 محاسبه
 می
 شود
 و اهل
 کفر
 که
 گناهان
 ایشان
 بخیرت
 نه
 در
 آید
 بتوبه
 یا
 شفاعت
 یا
 عجز
 و
 عقود
 احسان
 و
 نیز
 آن
 که
 با
 بر
 آلام
 محسن
 و
 توبه
 می
 باشد
 را
 در
 مملکت
 موت
 کفر
 نماند
 است
 که
 در
 عذاب
 آنها
 حجت
 را
 بعد
 از
 قبر
 کفایت
 کنند
 و
 جمیع
 دیگر
 را
 با
 وجود
 محنتهاست



باجمال قیامت و شد آن روز انکشاف یابد و اگر تا بان باقی نماند که محتاج بعذاب نماند که میباید
 الَّذِينَ آمَنُوا وَ كَانُوا يَتَّقُونَ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ عَلٰى اٰلِهِٖٓ وَ حَسْبُكَ الْعِلْمُ وَ كُنْ لَنَا حَسْبًا
 عذاب شرک است و الله سبحانه کلمه حقیقی الایمان کلمه است که اگر گویند که در جزای بعضی از سببها
 غیر کفر عذاب و دوزخ نیز آمده است گمگال نعالی و حق یقتل مؤمنی است استیجاب انجزا که حکم
 خالد اینها بود و در اخبار آمده است که کسی که یک نماز فرض بجا نماند یک حجت او را در دوزخ عذاب
 کند پس عذاب و دوزخ مخصوص بجفایه گشت گویم که عذاب قائل مخصوص شغل قبل است
 و شغل قبل کافر است گمگال نعالی و حق یقتل مؤمنی است استیجاب انجزا که حکم
 صفات کفر خالی نخواهد بود بل استخفاف آن سینه و عدم مسألت با تیان آن و خوار داشتن او امر و
 نواهی شرعی را دور خبر آمده شفا علی کمال الکبار من اکتبه و باس و دیگر فرموده اشرفی امه
 مرحوم که لعذاب الهانی الاخرة لی کریمه آلذین آمنوا و لم یصلوا ائمة الله یقلبه اولک لکفر
 الایمان مؤمنان معنی است انکشاف و احوال اطفال شرکان و شایه قائل چهل و شش کلان زمان و
 سئل و مکتوبه بکتاب فرزند می محمد سعید نوشته است بفضیل شریف یافته ادا بجا مسلم فرماید و در باب
 و نقصان ایمان علماء را اختلاف است امام اعظم کوفی رضی الله عنه میفرماید که ایمان آن
 که زیادتی که یقین و امام شافعی رحمه الله سبحانه میفرماید که یقین و نقصان و شایه نیست
 که ایمان عبارت از تصدیق یقین قلبی است که زیادتی و نقصان را در اینجا گنجایش نیست و آنچه
 قبول زیادتی و نقصان کند و اصل امر یقین است یقین خایه ما فی کتاب ایمان اعمال صالحه
 اینجا ایمان یقین میفرماید و اعمال یقین را که در سبب زیادتی و نقصان اینجا
 اعمال را اینجا ایمان یقین ثابت شده و نفس آن یقین جمع یقین را که تجلی و روشن یافته زیادتی

این کلام در حدیث آمده است که هر کس که یک نماز فرض بجا نماند یک حجت او را در دوزخ عذاب کند پس عذاب و دوزخ مخصوص بجفایه گشت گویم که عذاب قائل مخصوص شغل قبل است و شغل قبل کافر است گمگال نعالی و حق یقتل مؤمنی است استیجاب انجزا که حکم صفات کفر خالی نخواهد بود بل استخفاف آن سینه و عدم مسألت با تیان آن و خوار داشتن او امر و نواهی شرعی را دور خبر آمده شفا علی کمال الکبار من اکتبه و باس و دیگر فرموده اشرفی امه مرحوم که لعذاب الهانی الاخرة لی کریمه آلذین آمنوا و لم یصلوا ائمة الله یقلبه اولک لکفر الایمان مؤمنان معنی است انکشاف و احوال اطفال شرکان و شایه قائل چهل و شش کلان زمان و سئل و مکتوبه بکتاب فرزند می محمد سعید نوشته است بفضیل شریف یافته ادا بجا مسلم فرماید و در باب و نقصان ایمان علماء را اختلاف است امام اعظم کوفی رضی الله عنه میفرماید که ایمان آن که زیادتی که یقین و امام شافعی رحمه الله سبحانه میفرماید که یقین و نقصان و شایه نیست که ایمان عبارت از تصدیق یقین قلبی است که زیادتی و نقصان را در اینجا گنجایش نیست و آنچه قبول زیادتی و نقصان کند و اصل امر یقین است یقین خایه ما فی کتاب ایمان اعمال صالحه اینجا ایمان یقین میفرماید و اعمال یقین را که در سبب زیادتی و نقصان اینجا اعمال را اینجا ایمان یقین ثابت شده و نفس آن یقین جمع یقین را که تجلی و روشن یافته زیادتی

وین اسماعیل الغف و اعطیه التکلیف الحق

گفتند از آن یقین که آن اجزاء و روشنی ندارد و گویا بعضی غیر تجلی یقین را یقین می‌انستند جان بعض
 منجلی یقین است ناقص گفته و جمع دیگر که صده نظر داشتند و بداند که این زیادتی و نقصان راجح
 بصفت یقین است نه بغير یقین لاجرم یقین اخیر زیادتی و ناقص گفتند مثل آنکه دو آئینه برابر که در
 اجزاء و نورانیت تفاوت دارند شخصی بگوید آئینه را که اجزاء زیاد و درو نمایدگی درویش تر است
 گوید که این آئینه زیاد است از آئینه دیگر که آن اجزاء و نمایدگی ندارد و شخصی دیگر گوید که هر دو آئینه
 برابرند زیادتی و نقصان ندارند تفاوت در اجزاء و نمایدگی است که از صفات آن دو آئینه است
 پس نظر شخص ثانی صائب است و بحقیقت شیء نماند و نظر شخصی اول معصوم بر ظاهر است و از
 بذات زودت و غیره الله الذین امنوا منکم و الذین اوتوا العلم و درجات این تحقیق که این فقیر
 با آنها آن موفق شده است اعتراضات مخالفان که بر عدم زیادتی و نقصان ایمان نموده اند زایل
 گشت و ایمان علمه مومنان در جمیع وجوه مثل ایمان انبیاء علیهم السلام و اللذین آمنوا منکم و الذین اوتوا العلم
 ایمان انبیاء علیهم السلام و اللذین آمنوا منکم و اللذین اوتوا العلم و درجات و تفاوت و بی تفاوت با نقصان زیاد
 دارد و ایمان عاقله مومنان که طلمات و کدورات دارد و علی تفاوت در کجا نفس و همچنین ایمان
 اهل بکر صحیح الله تعالی عنه که در وزن زیاد از ایمان این امت است باعتبار اجزاء و نورانیت
 باید داشت و زیادتی راجح بصفت کامل باید ساخت نمی‌مانی که انبیاء علیهم السلام و اللذین آمنوا منکم و اللذین اوتوا العلم
 با علمه و نفس انسانیت برابرند و در حقیقت ذوات همه متحد و متصل با اعتبار صفات کامله آمده است و لکن
 صفات کامله ندارد و گویا از آن خارج است و از خواص و فضائل آن نوع سوم با وجود این تفاوت
 و نفس انسانیت زیادتی و نقصان را نمی‌یابد و نمیتوان گفت که انسانیت قابل زیادتی و نقصان
 است و الله سبحانه المذموم للصواب و ایضا گویند که مراد از تصدیق ایمانی نزد بعضی تصدیق
 منطقی است که شامل طریق یقین است برین تقدیر زیادتی و نقصان را و نفس ایمان گنجایش گشت
 لیکن صحیح آن است که مراد از تصدیق اینجا یقین و اذعان قلبی است به معنی عام که شامل کلن هم

و اینست که بعضی از اهل علم و فن
 از این جهت که بعضی از اهل علم و فن
 از این جهت که بعضی از اهل علم و فن
 از این جهت که بعضی از اهل علم و فن

و اینست که بعضی از اهل علم و فن
 از این جهت که بعضی از اهل علم و فن
 از این جهت که بعضی از اهل علم و فن
 از این جهت که بعضی از اهل علم و فن

Handwritten marginal notes at the top, including names like 'محمد بن اسفنديار' and 'ابن اسفنديار'.

امام عظيم گويد انما المؤمنون حقا و امام شافعي گويد انما المؤمنون من النساء و الله تعاكي في الحقيقة من اجل ايشان
افضل است مذهب اول باعتبار ايمان حال است و مذهب ثانی باعتبار ايمان و عقابت کارانما شافعي
از صورت استمنا اولی و احوط است حکما که گفته علی المنتصف و کرامات اولیاء الله حق است و اکثر
و قبح خواریق عادات از ایشان این معنی از ایشان عادت مکرر گفته است و سکران منکر علم عاری
و ضروری است معجزه نبی مقرون بدعوی نبوت است و کرامت ملی ازین معنی عالی است بلکه ضروری
با تمام متابعت آن نبی فلا نشکیه یکن المجر و ذکر کرده که کما ذکره فی تفسیر و تزیین افضلیت
در میان خلفا را شریف ترین خاندان است اما افضلیت شیخین با جماع صحابه و تابعین ثابت
است چنانچه نقل کرده اند از جماعه از اکابر ائمه که یکی از ایشان امام شافعی است قال الشيخ الامام
ابو الحسن ان شرفي ان نفضل ان يكون شرف عمر على بقية الأمة قطعي قال الذهبي وقد رواه عن
علي بن فضال و كوفي مملكتيه و بنو النجم الفخريون شيعته ان ابا بكر و عمر افضل الا انه ثم قال
رواه عن علي بن ابي طالب قال و وجهه نيف و نماون نفسا و كان منهم عجا شرفا قال فقه الله ان فضلنا
ما اجملهم و روى البخاري عنه انه قال خير لنا من بعد النبي علي بن ابي طالب و السلام
و ذكره مرفوعه رجل سئل قال ان الله يحب من احبته فخرت فقال ما انا رجل ان قلت ايمان
و حجة الدين و غير ذلك علي انه قال لا والله بالحق ان رجلا لا يرضى عن عليهما و من رجلا انه
فضلي عليهما فهو مفتر عليهما ما على المفترى و يخرج الدار فمعه لا احد لحد فصلني على

Handwritten marginal notes on the left side, including 'ابن اسفنديار' and 'ابن اسفنديار'.

Handwritten marginal notes on the right side, including 'ابن اسفنديار' and 'ابن اسفنديار'.

امام عظيم

۱۳۳

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعلنا من جنات عدن
والجنان من جنات عدن
والجن من جنات عدن
والجن من جنات عدن
والجن من جنات عدن

مقام اول
مقام دوم
مقام سوم
مقام چهارم
مقام پنجم
مقام ششم
مقام هفتم
مقام هشتم
مقام نهم
مقام دهم

و فرجنا شمة الخصال عليك فانك معالي يده واخره ابداً من طاعتهم معه اقدار فيهم بانه افضل لكل
تصانبه والله اعلم بالامامة من حيث لم يدركه القصاص عن قتال العصاة من صفى الله تعالى
وقل في حاشية قوله تعالى انما المؤمنون الصادقون انما هم الذين آمنوا وكانوا على حق
ولا كفارة لهم الا لله عز وجل والذين آمنوا وكانوا على حق اولئك هم الصادقون
مفوض فرجات حقوق محبت غير لبشر اعلى على الله الصلوات والتحيات نموذج مجمع صحاب كرام را
يكنى ابو بايكر و ويهوى غيري غيرك في كل لاله الصلوات التحيات ايشان را دوست بايد داشت
قال عليك وعلى كل اية الصلوة والسلام من اجوهه قضى اجوهه من من اقبضهم قبضه بعض
القبض ايمى محبتتكم باصحاب من تعلق كروه همان محبت است كه من تعلق شده است و همچنين نفضه كه
بايشان تعلق كيره همان نفض است كه من تعلق گرفته است اما اخبار بان حضرت امير مريد است
بله جائست است كه ايشان در آزار باشيم همچون آن صحاب كرام غير ائمه ما محبت ايشان با ما هم
و نفض ايد ايشان منوع چهارم را دوست مي داريم بدو مى غير عاتك عليهم الصلوات التحيات
و نفض ايد ايشان گر يگان كه آن نفض و ايد ايشان سر و ميشود بكن محبت كونه محبتى را
منظى حضرت امير مريد بودند و مخالفان ايشان برخطا زياده برين نفضولى است تحقيق اين محبت
مكتوبه كه جواجه مجاهد شرف نوشت است تفصيل ذكر گرفته است اگر شانس مانده باشد بان مكتوب مجمع
فرمايد بعد از تصحيح عقائد ائمه انكلام فقه چاره بود و از دستن فرض و واجب و حلال و حرام و دستن
و دستن شيبه و كروه گذرند و همچنين عمل متفناش اين علم نيز ضرورى است مطالعت كتب فقه و
شعر و موسيقى و تاريخ و ايشان اعمال صالحه موعود و از دستن افضال از كان صلوة كه عبادت است ابرار
مى نمايد ايتاع فرمايد اول از ايشان در وضو چاره نبود و مخصوص است باوقام و كمال بنا شد است اما
برو بركت او با باد و در شمس سر سبز است با باد و در شمس گوش و مسح رقيه احتياط بايد فرمود و تحليل
اصلاح برهن مخصوص است چپ از جانب پيران اصالح آمده است از فرجات فرمايد ايشان

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعلنا من جنات عدن
والجنان من جنات عدن
والجن من جنات عدن
والجن من جنات عدن
والجن من جنات عدن

مقام اول
مقام دوم
مقام سوم
مقام چهارم
مقام پنجم
مقام ششم
مقام هفتم
مقام هشتم
مقام نهم
مقام دهم

را اندک ندانند سبب دوست داشته شده حق است جل جلاله و مری او تقالی اگر تمام دنیا
 یک فصل مری محبوب حق جل جلاله معلوم شود و علم مقتضای آن بیشتر گردد و معتقد است
 حکم آن وارد که کسی بجز آن ریزه باس چند چوبه نفیس را بخورد و بچا و لاطال روح را بدست آورد
 بعد از طلوع کمال و سبب باغ و صفت نماز که مریح من است باید فرمود و او هم باید نمود که نماز فرض
 بی جماعت او ایستاد بلکه سبب اولی با امام ترک نشود و نماز در وقت سبب او ایستاد و در قرائه مرعاة
 قدر متون باید کرد و در رکوع و سجود و طمانیت جاریه نبود که فرض است یا واجب بقول مختار و در قرائه
 راست باید ایستاد بر سبب که آنجا تنها مقصود رجوع نماید و بعد از راست ایستادن طمانیت در کار است
 نیز باید که فرض است یا واجب یا منت علی اختلاف الاقوال و همچنین در جلسه که میان دو سجده است
 بعد از نشستن درست الطمینان نیز در کار است چنانچه در قیام و اقل تسبیح رکوع و سجده بار است و
 اکثرش تا بهفت بار یا یازده بار علی اختلاف الاقوال و تسبیح امام با ندازه حال مقتدیان است
 می آید که کسی در حال انفراد در وقت قیام و استقامت اقتصار بر اقل تسبیحات نماید اگر نتواند پنج
 بار یا بهفت بار بگوید و در وقت سجده هفتین آنجی زمین نزدیک تر است اول بر زمین نهادن اول
 هر دو زانو بر زمین نهادن بعد از آن هر دو دست بعد از آن بینی را بعد از آن زمین را آورد وقت وضع
 زانو و دست ابتدا از زمین بایستد و در وقت رفع راس آنچه آسمان نزدیک است اول باید بر دست
 پس ابتدا رفع از زمین بایستد و در وقت قیام نظر بر موضع سجود باید و وقت و در وقت رکوع بر
 پایه های خود نظر باید کرد و در سجود بر نوک بینی خود و در جلوس بر دو دست خود یا بر کنار خود ملاحظه
 باید نمود چون نظر از پرگندگی و خسته شود و بر او بیخ مذکوره گماشته کرد و نماز جمعیت میسر شود و صلوة
 به شوع حاصل آید کما هو المنقول عن علی بن ابی طالب علیه السلام و الاصل تسبیح تفریح اصابع
 و دست در وقت رکوع و ضم ساعتی آن اصلح در وقت سجود است آن را نیز مراعات
 فرمایند آشت کشادن یا ضم ساعتی بے تقریب نیست فوائد زمین آن ملاحظه نموده صاحب رخ

حکم آن وارد که کسی بجز آن ریزه باس چند چوبه نفیس را بخورد و بچا و لاطال روح را بدست آورد
 بعد از طلوع کمال و سبب باغ و صفت نماز که مریح من است باید فرمود و او هم باید نمود که نماز فرض
 بی جماعت او ایستاد بلکه سبب اولی با امام ترک نشود و نماز در وقت سبب او ایستاد و در قرائه مرعاة
 قدر متون باید کرد و در رکوع و سجود و طمانیت جاریه نبود که فرض است یا واجب بقول مختار و در قرائه
 راست باید ایستاد بر سبب که آنجا تنها مقصود رجوع نماید و بعد از راست ایستادن طمانیت در کار است
 نیز باید که فرض است یا واجب یا منت علی اختلاف الاقوال و همچنین در جلسه که میان دو سجده است
 بعد از نشستن درست الطمینان نیز در کار است چنانچه در قیام و اقل تسبیح رکوع و سجده بار است و
 اکثرش تا بهفت بار یا یازده بار علی اختلاف الاقوال و تسبیح امام با ندازه حال مقتدیان است
 می آید که کسی در حال انفراد در وقت قیام و استقامت اقتصار بر اقل تسبیحات نماید اگر نتواند پنج
 بار یا بهفت بار بگوید و در وقت سجده هفتین آنجی زمین نزدیک تر است اول بر زمین نهادن اول
 هر دو زانو بر زمین نهادن بعد از آن هر دو دست بعد از آن بینی را بعد از آن زمین را آورد وقت وضع
 زانو و دست ابتدا از زمین بایستد و در وقت رفع راس آنچه آسمان نزدیک است اول باید بر دست
 پس ابتدا رفع از زمین بایستد و در وقت قیام نظر بر موضع سجود باید و وقت و در وقت رکوع بر
 پایه های خود نظر باید کرد و در سجود بر نوک بینی خود و در جلوس بر دو دست خود یا بر کنار خود ملاحظه
 باید نمود چون نظر از پرگندگی و خسته شود و بر او بیخ مذکوره گماشته کرد و نماز جمعیت میسر شود و صلوة
 به شوع حاصل آید کما هو المنقول عن علی بن ابی طالب علیه السلام و الاصل تسبیح تفریح اصابع
 و دست در وقت رکوع و ضم ساعتی آن اصلح در وقت سجود است آن را نیز مراعات
 فرمایند آشت کشادن یا ضم ساعتی بے تقریب نیست فوائد زمین آن ملاحظه نموده صاحب رخ

له ضم ایضاً و قد روی عن ابي جعفر عن ابي بصير عن ابي بصير

حکم آن وارد که کسی بجز آن ریزه باس چند چوبه نفیس را بخورد و بچا و لاطال روح را بدست آورد
 بعد از طلوع کمال و سبب باغ و صفت نماز که مریح من است باید فرمود و او هم باید نمود که نماز فرض
 بی جماعت او ایستاد بلکه سبب اولی با امام ترک نشود و نماز در وقت سبب او ایستاد و در قرائه مرعاة
 قدر متون باید کرد و در رکوع و سجود و طمانیت جاریه نبود که فرض است یا واجب بقول مختار و در قرائه
 راست باید ایستاد بر سبب که آنجا تنها مقصود رجوع نماید و بعد از راست ایستادن طمانیت در کار است
 نیز باید که فرض است یا واجب یا منت علی اختلاف الاقوال و همچنین در جلسه که میان دو سجده است
 بعد از نشستن درست الطمینان نیز در کار است چنانچه در قیام و اقل تسبیح رکوع و سجده بار است و
 اکثرش تا بهفت بار یا یازده بار علی اختلاف الاقوال و تسبیح امام با ندازه حال مقتدیان است
 می آید که کسی در حال انفراد در وقت قیام و استقامت اقتصار بر اقل تسبیحات نماید اگر نتواند پنج
 بار یا بهفت بار بگوید و در وقت سجده هفتین آنجی زمین نزدیک تر است اول بر زمین نهادن اول
 هر دو زانو بر زمین نهادن بعد از آن هر دو دست بعد از آن بینی را بعد از آن زمین را آورد وقت وضع
 زانو و دست ابتدا از زمین بایستد و در وقت رفع راس آنچه آسمان نزدیک است اول باید بر دست
 پس ابتدا رفع از زمین بایستد و در وقت قیام نظر بر موضع سجود باید و وقت و در وقت رکوع بر
 پایه های خود نظر باید کرد و در سجود بر نوک بینی خود و در جلوس بر دو دست خود یا بر کنار خود ملاحظه
 باید نمود چون نظر از پرگندگی و خسته شود و بر او بیخ مذکوره گماشته کرد و نماز جمعیت میسر شود و صلوة
 به شوع حاصل آید کما هو المنقول عن علی بن ابی طالب علیه السلام و الاصل تسبیح تفریح اصابع
 و دست در وقت رکوع و ضم ساعتی آن اصلح در وقت سجود است آن را نیز مراعات
 فرمایند آشت کشادن یا ضم ساعتی بے تقریب نیست فوائد زمین آن ملاحظه نموده صاحب رخ

بعضی تصوف را در کتب معتبره ذکر کرده اند و بعضی را در کتب غیر معتبره ذکر کرده اند و بعضی را در کتب معتبره ذکر کرده اند و بعضی را در کتب غیر معتبره ذکر کرده اند

بعضی را آورده است ما را بیچ فائده برابر متابعت صاحب شریعت نیست علی بن علی الصانع
 ولسکله این بر حکام و کتب تفصیلی که در تفصیل و ابصار و مقصود از اینها و اینها ترغیب بر اعمال
 است بمقتضای علم فقه و وقت آنکه سجده و ایام که در کمال الصالحات المؤمنة للعالمین
 الشریعیه بعد آن وقتنا الله سبحانه انه تصحیح العقائد الذمیه محرمه استبداد مسلمانین
 علیه و علیهم وعلی آل کل من الصلوات افضلها و من التکلیفات اجمعها اگر چه بعضی
 صلوة و نیتن کمالات مخصوصه آن در جوایبند پس سه مکتوب که متصل و قریب یکدیگر اند از مظاهر
 تو باینده اول مکتوب بنام فرزند می محمد صادق نوشته شده است و مکتوب دوم بنام محمد بن عثمان
 و مکتوب سوم بنام شمس آف میان شیخ تاج بعد از تحصیل و در جمیع اعتقادی و عملی اگر توفیق آید
 بکس سلطان که از موفی فرمایند سلوک طریقه عملیه صوفیه است نه از راهی آن عرض که شمس زانده
 از آن اعتقاد و عمل حاصل کنند و امر خود بدست آرند بلکه مقصود آنست که نسبت به عقائد یقین و طمینان
 حاصل کنند که هرگز تشکیک مشکک زایل نگردد و با این روشها باطل نشود چه پائے استدلال و چه نیت
 و استدلال بزمین که از یاد کبریا الله تعالی قلوب الفلوب و نیت باعمال تیرے و سهولت حاصل
 کنند و سخن سیرشی که از آثاره ناشی میشود زائل گردانند و ایضا مقصود از سلوک طریقه صوفیه آنست
 که صورت و اشکالی سیبی را مشاهده نمایند و انوار و انوار را معاینه کنند این خود اول جهو کعبت تصور اول
 حتی چه نقصان دارد که کسی اینها را که هشتمه بریاضات و مجاہدات تمنائی تصور و انوائی نماید چه
 این تصور و آن تصور و این انوار و آن انوار همه مخلوق حق اند چنانکه عکس و آیات و آله بوجود او تعالی
 و در بیان طرق صوفیه اعتبار کردن طریقه عملیه نقشبندیه اولی و انسب است چنان بزرگواران است علم
 متابعت سنت نموده اند و اجتناب از بدعت فرموده اند اگر دولت متابعت دارند و از احوال
 بیخ ندارند خرسندند و اگر بوجود احوال و متابعت نمودند آن احوال انمی هستند از حیثات که اطلاع
 و نقصان بخورند کرده اند و احوالیکه بران منترتب شود اعتبار نموده بلکه ذکر هر را بدعت دانسته منع آن

بعضی تصوف را در کتب معتبره ذکر کرده اند و بعضی را در کتب غیر معتبره ذکر کرده اند و بعضی را در کتب معتبره ذکر کرده اند و بعضی را در کتب غیر معتبره ذکر کرده اند
 بعضی تصوف را در کتب معتبره ذکر کرده اند و بعضی را در کتب غیر معتبره ذکر کرده اند و بعضی را در کتب معتبره ذکر کرده اند و بعضی را در کتب غیر معتبره ذکر کرده اند
 بعضی تصوف را در کتب معتبره ذکر کرده اند و بعضی را در کتب غیر معتبره ذکر کرده اند و بعضی را در کتب معتبره ذکر کرده اند و بعضی را در کتب غیر معتبره ذکر کرده اند

لله بنام حضرت زین العابدین علیه السلام

فرموده اند و شما تکیه بر آن مترتب شود ریاضات بآن نموده روز سه مجلس طعام در نماز است حضرت ایشان
 حاضر بودیم شیخ کمال که یکی از مخلصان حضرت خواجہ ما بوده در وقت افتتاح طعام در حضور ایشان
 اسلمه را بلند گفت ایشان را ناخوش آمد بجهت که در مجلس فرمودند و فرمودند که او را منع کنند که در مجلس
 طعام ما حاضر نشود و آن حضرت ایشان شنیده ام که حضرت خواجہ نقشبند علیا و ساجا را راجع کرده بجانفقا
 حضرت امیر کلال برده بودند ایشان را از ذکر هر چه منع فرمایند علیا بحضرت امیر گفتند که ذکر چه بفرماید
 بکنند ایشان و جواب فرمودند که کنیم اگر این طریق هر گاه در منع ذکر هر چه این همه است لکن ما نیز از
 سماع و قوس و وجد و تواجید گوید احوال و تواجید که بر اساس باشد و مرتب شوند نیز و فقیر از قبیل
 است راجات است چه اهل استراحت را نیز احوال و اذواق دست میدهند و کشف توحید و کاشف
 و معاینه در محراب مشهور عالم ظهور می آید حکما و نوان و جوگیه و بر همه بند درین معنی شریک اند علامت
 صدق احوال انفتاح علم شرعی است با اجتناب از ارتکاب امور محرمة و مشتبہه آنکه سماع و
 قوس فی حقیقت داخل احوال است که بمن الناس من یشتکی لیس فی الحکایت
 ایشان منع سر و نازل شده است چنانچه مجاهد که شاگرد ابن عباس است و از کاتب تابعین گوید که
 مر او از نحو الحکایت سر و دست و فی المذاریک اهل الحکایت السمر و الفناء و کلان است
 عباس و از سر معتمد بن علی علیه السلام میگوید که الفناء و قال مجاهد و قوله تعالی و کلان
 لا یشهدون الزور و ان لا یخفون الغناء و حکم عن تمام الهدی لیس منصوصا انما تریه من
 قال یفقی زمانا الحسنات عند قرآنه یکفر و بانث منه امراته و کجبت الله تعالی کل حسنة

و در این مجلس حضرت امیر کلال فرمودند که در مجلس طعام ما حاضر نشود و آن حضرت ایشان شنیده ام که حضرت خواجہ نقشبند علیا و ساجا را راجع کرده بجانفقا حضرت امیر کلال برده بودند ایشان را از ذکر هر چه منع فرمایند علیا بحضرت امیر گفتند که ذکر چه بفرماید بکنند ایشان و جواب فرمودند که کنیم اگر این طریق هر گاه در منع ذکر هر چه این همه است لکن ما نیز از سماع و قوس و وجد و تواجید گوید احوال و تواجید که بر اساس باشد و مرتب شوند نیز و فقیر از قبیل است راجات است چه اهل استراحت را نیز احوال و اذواق دست میدهند و کشف توحید و کاشف و معاینه در محراب مشهور عالم ظهور می آید حکما و نوان و جوگیه و بر همه بند درین معنی شریک اند علامت صدق احوال انفتاح علم شرعی است با اجتناب از ارتکاب امور محرمة و مشتبہه آنکه سماع و قوس فی حقیقت داخل احوال است که بمن الناس من یشتکی لیس فی الحکایت ایشان منع سر و نازل شده است چنانچه مجاهد که شاگرد ابن عباس است و از کاتب تابعین گوید که مر او از نحو الحکایت سر و دست و فی المذاریک اهل الحکایت السمر و الفناء و کلان است عباس و از سر معتمد بن علی علیه السلام میگوید که الفناء و قال مجاهد و قوله تعالی و کلان لا یشهدون الزور و ان لا یخفون الغناء و حکم عن تمام الهدی لیس منصوصا انما تریه من قال یفقی زمانا الحسنات عند قرآنه یکفر و بانث منه امراته و کجبت الله تعالی کل حسنة

و در این مجلس حضرت امیر کلال فرمودند که در مجلس طعام ما حاضر نشود و آن حضرت ایشان شنیده ام که حضرت خواجہ نقشبند علیا و ساجا را راجع کرده بجانفقا حضرت امیر کلال برده بودند ایشان را از ذکر هر چه منع فرمایند علیا بحضرت امیر گفتند که ذکر چه بفرماید بکنند ایشان و جواب فرمودند که کنیم اگر این طریق هر گاه در منع ذکر هر چه این همه است لکن ما نیز از سماع و قوس و وجد و تواجید گوید احوال و تواجید که بر اساس باشد و مرتب شوند نیز و فقیر از قبیل است راجات است چه اهل استراحت را نیز احوال و اذواق دست میدهند و کشف توحید و کاشف و معاینه در محراب مشهور عالم ظهور می آید حکما و نوان و جوگیه و بر همه بند درین معنی شریک اند علامت صدق احوال انفتاح علم شرعی است با اجتناب از ارتکاب امور محرمة و مشتبہه آنکه سماع و قوس فی حقیقت داخل احوال است که بمن الناس من یشتکی لیس فی الحکایت ایشان منع سر و نازل شده است چنانچه مجاهد که شاگرد ابن عباس است و از کاتب تابعین گوید که مر او از نحو الحکایت سر و دست و فی المذاریک اهل الحکایت السمر و الفناء و کلان است عباس و از سر معتمد بن علی علیه السلام میگوید که الفناء و قال مجاهد و قوله تعالی و کلان لا یشهدون الزور و ان لا یخفون الغناء و حکم عن تمام الهدی لیس منصوصا انما تریه من قال یفقی زمانا الحسنات عند قرآنه یکفر و بانث منه امراته و کجبت الله تعالی کل حسنة

سؤال اول
 سئل عن رجل قال لا یخفون الغناء و حکم عن تمام الهدی لیس منصوصا انما تریه من قال یفقی زمانا الحسنات عند قرآنه یکفر و بانث منه امراته و کجبت الله تعالی کل حسنة

مدامکبیر الدیوبی نسبتاً الی درسیۃ قرۃ بمرقدہ فرندجنیہ

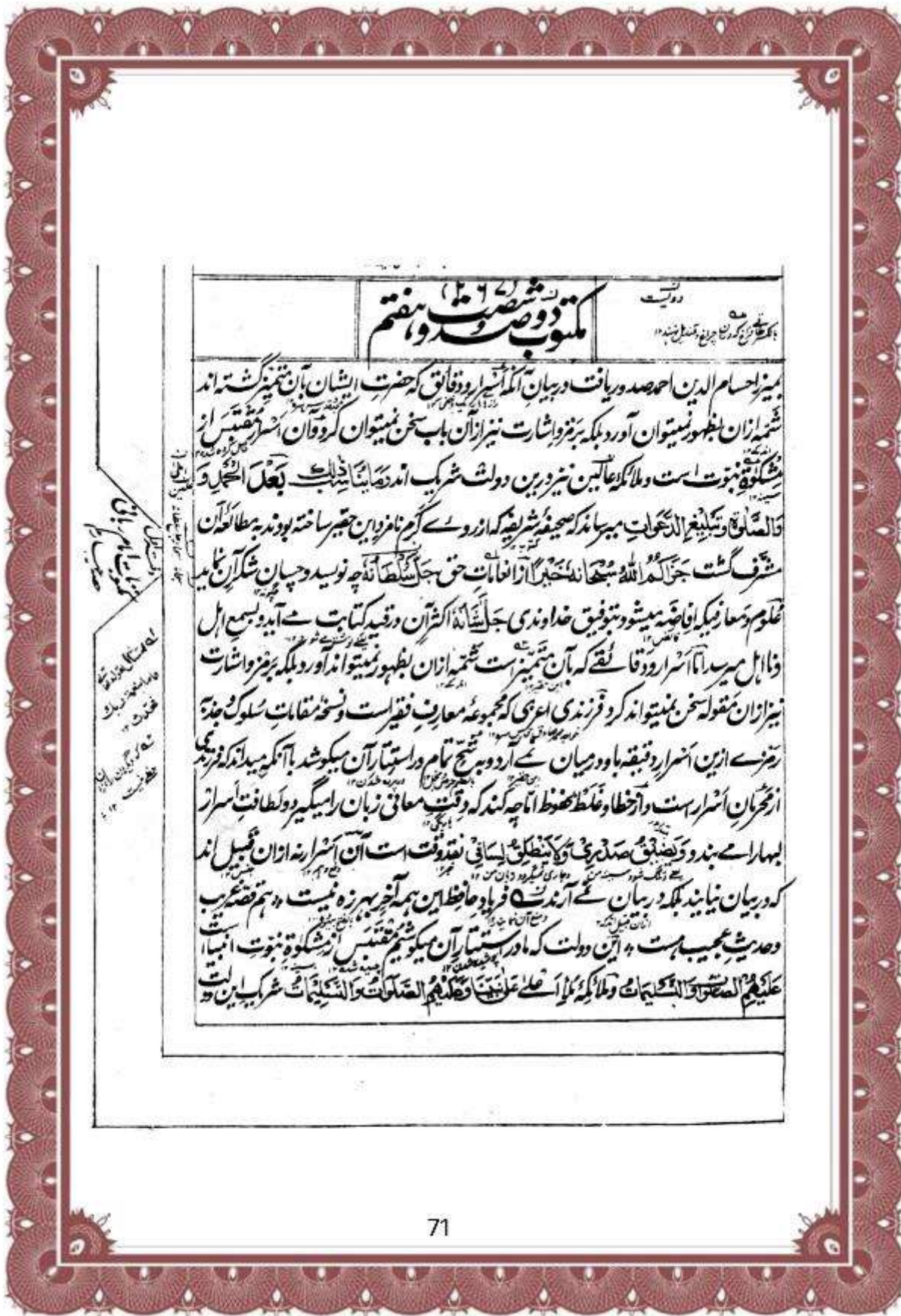
وَحَدَّثَنَا عَنْ أَبِي نَصْرِ الدُّبُوسِيِّ عَنِ الْقَاضِي نَهْدِيمِ الدِّينِ الْخَوَازِمِيِّ مَنْ سَمِعَ الْفَخْرَ بْنَ الْعَفَّانِ
 وَقَتْلَهُ أَوْ فِيهِ فَعَلًا مِنْ الْحَكَمِ فَفَحِّصْ ذَلِكَ بِإِعْتِقَادِهِ أَوْ بِغَيْرِ إِعْتِقَادٍ يَصِيرُ مُرْتَكِبًا فِي كِتَابِ بِنَاءِ
 عَلَا أَنَّهُ أَبْطَلَ حُكْمَ الْعَلَمِ بِرَبْعَةٍ وَمَنْ أَبْطَلَ حُكْمَ الْعَلَمِ بِرَبْعَةٍ فَلَا يَكُونُ مُؤْمِنًا عِنْدَ كَثْرَةِ تَجَاهُلِهِ
 وَلَا يَقْبَلُ اللَّهُ تَعَالَى طَاعَتَهُ وَكَحَطَّ اللَّهُ تَعَالَى كُلَّ حَسَنَاتِهِ «أَعَادَ اللَّهُ تَعَالَى مِنْ ذَلِكَ
 آيَاتٍ وَأَحَادِيثَ وَرَوَايَاتٍ فَتَقْبِينَهُ وَحُرْمَتَهُ غِنًا بَسِيرًا سَتَ بَدَلِيكَ لِحَسَنَاتِكَ أَنْ تَعْتَدِرَ سَتَ
 لِيَكُنَّ أَلَا كَرِشْخَصْ حَدِيثِ فُسُخْ يَادِ رَوَايَاتِ شَاوَهْ رَاوَرِ مَا خَتَمَ سُرُودِ بِيَارِ وَاعْتَبَارِ بِنْيَادِ كَرِوَزِ كَرِوَجِ فَتَقْبِينَهُ
 وَبِرِجِ وَفَتَى وَزَمَانِ فِتْوَى بَابِ خَتَمِ سُرُودِ مَدَاوَهْ سَتَ وَفُصُخْ يَا كَوْنِي رَا حُجُوزِ مَدَاوَهْ سَتَ جَنَابَتِهِ وَرِ
 لَمَقَطَرِ سَالِكِ إِمَامِ هَامِ ضِيَا الدِّينِ شَامِي مَذْكَورِ سَتَ وَفَعْلِ صُرُوفِيهِ وَفَعْلِ وَحُرْمَتِ سُنَنِيهِ جَمِينِ
 بِسُخْ نَسِيَتِ كَمَا إِيْشَانِ رَا سَعْدُ وَرَوَايِمِ وَفَعْلَانَتِ نَكِيمِ وَامْرِ إِيْشَانِ رَا حُجُوزِ سَجَانَهْ وَتَعَالَى مَدَاوَهْ
 وَرِيمِ إِيْجَابِ قَوْلِ إِمَامِ أَبِي حَنِيفَةَ وَامَامِ أَبِي يُوسُفَ وَامَامِ مُحَمَّدِ عَشِيرَتِ نَزْعِ أَلِي كَبْرِي شَيْخِي وَابِي حَسَنِ نُورِي
 صَدُوقِيْنَ نَامِ إِيْنِ قَفْ عَمَلِ بِهَرَانِ خُودِ رَا بِهَانَهْ سَاخْتَهْ سُرُودِ وَفُصُخْ رَا دِيْنِ وَفَعْلِ خُودِ كَرَفْتَهْ اَنْدَ
 وَفَعْلَانَتِ وَفَعْلَانَتِ سَاخْتَهْ أَوْ أَلَا كَرِشْخَصْ الدُّرُوزِ فَتَقْبِينَهُ وَفَعْلَانَتِ أَوْ كَرِشْخَصْ أَوْ رَوَايَاتِ سَابِقِ مَعْلُومِ
 شَدَهْ سَتَ كَسِي كَيْفِ فَعْلِ حَرَامِ بِهَرَانِ اَنْدَ زَمَرَهْ اَبِلِ اِسْلَامِ مَعِ بَرَايِدِ وَفَعْلَانَتِ مَسْكِرَهْ دُوسِ خِيَالِ بَايِدِ كَرِ
 كَرِ تَقْطِيْمِ مَجْلِسِ سَمَاعِ وَفُصُخْ فَعْمُودِ بَلَا اَنْزِ اَطَاعَتِ وَفَعْلَانَتِ وَفَعْلَانَتِ وَفَعْلَانَتِ وَفَعْلَانَتِ وَفَعْلَانَتِ
 وَفَعْلَانَتِ كَرِ بِهَرَانِ مَابِيْنِ اَمْرِيْتَلَا اَنْشُدُوْا مَا تَابِعَانِ رَا اَنْزِ تَقْلِيْبِ اِيْنِ اَمْرٍ وَرَا بِاَنْشُدُوْا تَقْتِيْبَهْ مَعِ شُدُوْ
 كَرِ مَدُوْمِ زَاوَا بِسُورِ وَرَا مَدُوْمِ مَجْلِسِ سُرُودِ وَفَعْلَانَتِ خَوَانِي وَفَعْلَانَتِ جَمِيْعِيْنِ مَعْقِدِ مِيْسَانِ نَدُوْا كَرِ اَبْرَارِ اَنْ
 دِيْنِ اَمْرٍ مَوَاقِفِ مِيْسَانِيْنِ عَجَبِ نَهْرِ عَجَبِ مَرِيْدَانِ سَلَالِ وَكِيْجِ عَمَلِ بِهَرَانِ خُودِ رَا بِهَانَهْ سَاخْتَهْ اَنْزِ كَرِ
 اِيْنِ اَمْرٍ مِيْسَانِيْنِ وَحُرْمَتِ شَرِيْ رَا بِهَرَانِ خُودِ وَفَعْلَانَتِ مَعِ كَنْدَ اَكْرَهِيْنِي اَحْقِيْقَتِ وَرِيْنِ اَمْرٍ حُجُوزِ
 مَارَانِ وَرِيْنِ اَرْكَابِ بِهَرَانِيْنِ خَوَانَتِ فَرَسُوْمِ وَحُرْمَتِ شَرِيْ كِيْلَوْتِ وَفَعْلَانَتِ طَرِيْقَتِ بِهَرَانِ
 خُودِ كَرِ طَرَفِ نَهْرِ اَبِلِ شَرِيْعَتِ اِيْنِ فَعْلَانَتِ اَمْرِيْ اَنْدُوْنَهْ اَبِلِ طَرِيْقَتِ اَكْرَهِيْنِي شَرِيْ بِهَرَانِ مَحْرُوزِ

والسنة

سنة من سنة رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم

سنة من سنة رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم

سنة من سنة رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم



دوست
بکشتن و کشتن چنانکه در حدیث آمده

کتاب مشتمل بر ۶ جلد ملفوظات حضرت امام

بمیز احسام الدین احمد صدوری یافت و در بیان آنکه آنست که در وفات حضرت ایشان بان تمیز گشت تا اند
 ششمه از ان بظهور نمیتوان آورد بلکه بر فرض اشارت نیز از ان باب سخن نمیتوان کرد و ان است که در مشتمل بر
 مشتمل بر نبوت است و ملائکه علی بن نیر درین دولت شریک اند و اینها اینست **بَعْدَ الْجَمَلِ وَ**
اَلصَّلَاةِ وَتَبْلِغِ الدَّعْوَاتِ میرساند که صحیفه شریفه که از روی کرم نامزدین تعمیر ساخته بودند بر طالع آن
 شرف گشت **جَزَاءَ مَا لَمْ يَسْجُدْ لَكَ مِنْ اَزْوَاجِ النَّاسِ** حق جگانه آنکه چه نویسد و چنان شکر آن نماید
 علوم و معارفیکه ایاضه میشود و بتوفیق خداوندی **جَلَسَتْ اِنَّهُ** اکثر آن در قید کتابت سے آید و سبب اهل
 و اهل میرساند آنست که در وفات آنست که بان تمیز گشت ششمه از ان بظهور نمیتواند آورد بلکه بر فرض اشارت
 نیز از ان مقوله سخن نمیتواند کرد و فرزندى امرى که مجموعه معارف فقیر است و نسخه مقامات سلوک جزو
 رتبه ازین اسرار دقیق با و در میان سے ارد و بر سرچ تمام در استوار آن میکوشد با آنکه میدانند که فرزندى
 از محرم اسرار است و از خطا و غلط محفوظ آما چه کند که وقت معافی زبان را میگردد و ولطافت اسرار
 بهار سے بند و تصدیق صدق و کائناتى لسانی نقد وقت است آن اسرار نه از ان قبیل اند
 که در بیان نیاید بلکه در بیان سے آید نه فریاد و ملاحظین همه آخر هر چه نیست در هم تضارب
 و حدیث عجیب است در این دولت که مادر استوار آن میکوشد تمیز گشت ششمه از ان نبوت است
 علیهم السلام و البکیات و ملائکه ملائکه علی بن نیر درین دولت شریک اند و اینها اینست **بَعْدَ الْجَمَلِ وَ**

بکشتن و کشتن چنانکه در حدیث آمده
 مشتمل بر نبوت است و ملائکه علی بن نیر درین دولت شریک اند و اینها اینست
 بعْدَ الْجَمَلِ وَ اَلصَّلَاةِ وَتَبْلِغِ الدَّعْوَاتِ
 میرساند که صحیفه شریفه که از روی کرم نامزدین تعمیر ساخته بودند بر طالع آن
 شرف گشت جَزَاءَ مَا لَمْ يَسْجُدْ لَكَ مِنْ اَزْوَاجِ النَّاسِ حق جگانه آنکه چه نویسد و چنان شکر آن نماید
 علوم و معارفیکه ایاضه میشود و بتوفیق خداوندی جَلَسَتْ اِنَّهُ اکثر آن در قید کتابت سے آید و سبب اهل
 و اهل میرساند آنست که در وفات آنست که بان تمیز گشت ششمه از ان بظهور نمیتواند آورد بلکه بر فرض اشارت
 نیز از ان مقوله سخن نمیتواند کرد و فرزندى امرى که مجموعه معارف فقیر است و نسخه مقامات سلوک جزو
 رتبه ازین اسرار دقیق با و در میان سے ارد و بر سرچ تمام در استوار آن میکوشد با آنکه میدانند که فرزندى
 از محرم اسرار است و از خطا و غلط محفوظ آما چه کند که وقت معافی زبان را میگردد و ولطافت اسرار
 بهار سے بند و تصدیق صدق و کائناتى لسانی نقد وقت است آن اسرار نه از ان قبیل اند
 که در بیان نیاید بلکه در بیان سے آید نه فریاد و ملاحظین همه آخر هر چه نیست در هم تضارب
 و حدیث عجیب است در این دولت که مادر استوار آن میکوشد تمیز گشت ششمه از ان نبوت است
 علیهم السلام و البکیات و ملائکه ملائکه علی بن نیر درین دولت شریک اند و اینها اینست

اندو از نسا ایمان انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات بر کرایین دولت مشرف سازند ابوهریر
 گوید رضوانه تعالی عنده که من از رسول خدا صلی الله تعالی علیه وسلم دو نوع علم اخذ نمودم یکی
 از ان دو علم است که در میان شما منتشر است و علم دیگر را اگر منتشر سازم مصلحتی بر من نماند و علم دیگر
 علم سراسر است که هر کس بدان نرسد فی الجمله افضل الله فی عباده من کنت آءا و الله ذو الفضل العظیم
 تا نیا فرج آمد که کتابت حضرت خواجہ زاواعت است بنظر شریف خواهد که شت مخدوم که ترا
 اخذاشے که در طریقت پیدا کنند تر و فقیر کم از بر عتق نیست که در دین احداث کنند برکات طریقت
 آزانے فالض است که اخذاشے در طریقت پیدا نشده است و چون امر محدث و طریقت پیدا شد
 را و بیرون برکات آن طریق شد و گشت پس محافظت طریقت از آنچه تمام آمد و اجتناب از مخالفت
 طریقت از ضروریات گشت پس هر جا از امر که مخالفت طریقت خود سینه بر جزو مبالغه من آن فرمایند
 و ترویج و تقویت آن طریقت کنند و الله اعلم بالصواب

کتب و ولایت و شریعت و شتم

بنا نمان صدور یافت و بیان آمد علم وراثت انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات چه است و معاد اولی که در حدیث
 علی ما تمی کاتبی ایچولس ایشل آق شده اند کلام اند و در بیان آمد علم سراسر که از وراثت انبیا باقی مانده
 علیهم الصلوات والتسلیمات غیر آن سراسر است که اولیا است بان حکم کرده اند از علم توحید و عروجی و بیان علم
 و سیران و قرب و عنیت و ما یشا کل ذلک، الحکم لله رسول کل عباده الذین یحفظ احوال و
 اوضاع فقر او این حد و مستوجب همه است اللول من الله سبحانه و تعالی انکم فیما انکم و انکم فیما انکم
 چون بحث علم وراثت در میان بوده چند کلمه از ان منقوله بقصفا وقت نوشته آمد و در اخبار آمده العکال
 و انک الایک علیک او انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات باقی مانده است و دو نوع است علم احکام و علم سراسر
 علم وراثت گسی است که او را از هر دو نوع علم سهم بوده که او را از یک نوع نصیب بوده از نوع دیگر که

من علم وراثت انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات
 علم سراسر است که هر کس بدان نرسد فی الجمله افضل الله فی عباده من کنت آءا و الله ذو الفضل العظیم
 علم احکام است که در میان شما منتشر است
 علم توحید و عروجی است که او را از هر دو نوع علم سهم بوده که او را از یک نوع نصیب بوده از نوع دیگر که

که آن متانی وراثت است چه وارث را از جمیع انواع نیکه سوخت نصیب است از بعضی قریب بعضی بیکه او را از
 بعضی معین نصیبست و اصل عرمانست که نصیب بعضی حق اولیای گرفته است و همچنین فرموده حکیم
 و علی الله الصالحون والسلام و علیما انتی کافیا و بی اسمی انیک هر او علیا علیا و وارثانند عرمان نصیب
 از بعضی نیکه گرفته اند چه وارث را بواسطه قریب جنسیت بجهت نیکه میتوان گفت بخلاف غیر که ازین
 علاقه خالی است پس هر که وارث نبود عالمش بود که علم او را مقید بیک نوع سازیم و گوئیم که عالم علم حکم
 است مثلا و عالم مطلق آن بود که وارث باشد و از هر دو نوع علم او را نصیب یافتند اکثر مردم ممکن دارند
 که علم آنها عبارت از علوم اوجدیه و وجودیست و شهود و وحدت و کثرت و شائبه کثرت و وحدت و کمالات
 است از تعارف احاطه و سایر این و قریب بحیثیته اوقالی برنجیکه کثرت و شهود و از باب احوال است
 حاشا و کلا کثرت حاشا و کلا که این علوم و تعارف از علم است بر بود و شایان مرتبه نبوت باشند زیرا که
 بدینست این تعارف شکر و تقست غلبه عال که متانی صحیح است علم انبیا علیهم السلام و الصالحات
 چه علم احکام و چه علم اشرار و صغیر است که شکر از آنکه آن متنوع است بلکه این معارف مندرجه
 ولایت اند که قدم رایخ و شکر و در پس این علوم از اشرار ولایت بودند از اشرار نبوت انبیا علیهم السلام
 و الصالحات جز در ولایت نیز ثابت است اما احکام آن مخلوبند و در جنب احکام نبوت منضم است
 بل هر جا شود هر آشکارا آشکارا جبر نهان بودن چه یاراه فقیر در کتب سائل خود نوشته است
 و تحقیق نموده که کمالات نبوت حکم دریاک محیط دارد و کمالات ولایت در جبین قطر است محقر آنها چون
 گرد جمعی از انسانی کمالات نبوت گفته اند که ایضا از آیه اولت و حبسه و دیگر وجهی آن گفته اند که ولایت
 نبی فضل است از نبوت او این هر دو فرق حقیقت نبوت را ندانسته حکم غائب کرده اند نزدیک باین حکم
 است حکم ترجیح شکر بر حق اگر حقیقت محقر امید گشته هرگز شکر را بجهت نسبت نمیدانند شیخ طریقت خاک
 با عالم پاک بداند که صحیحتر است اما شکر محقر و دانه شکر را بر آن ترجیح داده اند کاش بجز خود را نیز مایل شکر
 علوم و دانسته جرات باین حکم نموده اند چه مقرر عقلا است که صحیحتر از شکر است اگر صحیح و شکر مجازی است

تذرات: این حکم می فرماید که هر چه نزدیکتر بود از خدا و طریقت است هر چه دورتر است از غیر است ۱۱

در بعضی از این کلمات
 از بعضی قریب بعضی بیکه
 عرمان نصیبست
 اصل عرمانست
 که نصیب بعضی
 حق اولیای گرفته است
 همچنین فرموده حکیم
 و علی الله الصالحون والسلام
 و علیما انتی کافیا
 و بی اسمی انیک
 هر او علیا علیا
 و وارثانند عرمان
 نصیب از بعضی نیکه
 گرفته اند
 چه وارث را بواسطه
 قریب جنسیت
 بجهت نیکه میتوان
 گفت بخلاف غیر
 که ازین علاقه
 خالی است
 پس هر که وارث
 نبود عالمش بود
 که علم او را مقید
 بیک نوع سازیم
 و گوئیم که عالم
 علم حکم است
 مثلا و عالم
 مطلق آن بود
 که وارث باشد
 و از هر دو نوع
 علم او را نصیب
 یافتند اکثر
 مردم ممکن
 دارند که علم
 آنها عبارت
 از علوم اوجدیه
 و وجودیست
 و شهود و
 وحدت و کثرت
 و شائبه کثرت
 و وحدت و کمالات
 است از تعارف
 احاطه و سایر
 این و قریب
 بحیثیته اوقالی
 برنجیکه کثرت
 و شهود و از
 باب احوال است
 حاشا و کلا
 کثرت حاشا و
 کلا که این
 علوم و تعارف
 از علم است
 بر بود و شایان
 مرتبه نبوت
 باشند زیرا که
 بدینست این
 تعارف شکر و
 تقست غلبه
 عال که متانی
 صحیح است علم
 انبیا علیهم
 السلام و
 الصالحات
 چه علم احکام
 و چه علم
 اشرار و صغیر
 است که شکر
 از آنکه آن
 متنوع است
 بلکه این
 معارف مندرجه
 ولایت اند
 که قدم رایخ
 و شکر و در
 پس این علوم
 از اشرار
 ولایت
 بودند از
 اشرار نبوت
 انبیا علیهم
 السلام و
 الصالحات
 جز در ولایت
 نیز ثابت
 است اما احکام
 آن مخلوبند
 و در جنب
 احکام نبوت
 منضم است
 بل هر جا
 شود هر
 آشکارا
 آشکارا
 جبر نهان
 بودن چه
 یاراه
 فقیر در
 کتب سائل
 خود نوشته
 است و تحقیق
 نموده که
 کمالات
 نبوت حکم
 دریاک
 محیط دارد
 و کمالات
 ولایت در
 جبین
 قطر است
 محقر آنها
 چون گرد
 جمعی از
 انسانی
 کمالات
 نبوت گفته
 اند که ایضا
 از آیه اولت
 و حبسه و
 دیگر وجهی
 آن گفته
 اند که
 ولایت
 نبی فضل
 است از
 نبوت او
 این هر دو
 فرق
 حقیقت
 نبوت را
 ندانسته
 حکم غائب
 کرده اند
 نزدیک
 باین حکم
 است حکم
 ترجیح
 شکر بر
 حق اگر
 حقیقت
 محقر
 امید
 گشته
 هرگز
 شکر را
 بجهت
 نسبت
 نمیدانند
 شیخ
 طریقت
 خاک با
 عالم
 پاک
 بداند
 که
 صحیحتر
 است
 اما
 شکر
 محقر
 و دانه
 شکر را
 بر آن
 ترجیح
 داده
 اند
 کاش
 بجز
 خود
 را
 نیز
 مایل
 شکر
 علوم
 و
 دانسته
 جرات
 باین
 حکم
 نموده
 اند
 چه
 مقرر
 عقلا
 است
 که
 صحیحتر
 از
 شکر
 است
 اگر
 صحیح
 و
 شکر
 مجازی
 است

... اسلام حضرت امیر مسلمین حضرت ابوبکر رضی الله عنه

این حکام است و اگر حقیقی است نیز این حکام است ولایت از انبویه افضل گفتن و کفر را بر حق ترجیح دادن و اگر

است که کفر را بر اسلام ترجیح دهد و بیان از علم بهتر اند زیرا که کفر و کج مناسبت است و اسلام و کفر

مناسب است بر توبه تصور کند و گفته است که گفتن بدین الله و الکفر با حق است و عند التوبه یغفر الله

و محمد رسول الله تعالی علیه و آله و سلم که از کفر استغنا و مینماید که بگردد و غشای شکایت

پس آنچه در عالم کفر اسلام بهتر از کفر است و حقیقت نیز اسلام را از کفر بهتر باید دانست و این کجا از کفر است

اگر گویند که در مقام ولایت چنانچه در مرتبه کفر و کج مناسبت است و مرتبه فرق بجمع اسلام و کفر است

نیز تحقیق پس کفر و کج مناسبت است و ولایت مناسبت گفتن کج یعنی بود گویم که صحیح و مانند آن در مرتبه فرق است

منون نسبت بر توبه جمع است که هر سه کفر و کج است و الا صحیح آفر نیز بر توبه مناسبت است و اسلام این نقطه کفر

و معرفت شوب جهل اگر در کتب گنجایش میان است احوال و عافیت بر توبه فصل ذکر و این کفر و کج است و این

و از توبه بیان میمورد آری کلمات شاید این معنی را بر تفسیر نیز باینند که کتب مثل الجحیم این قدر بر این میگوید

از بیا علیها السلام و التسلیم این همه بزرگی کافی که یافتن از رافع توبه یافتن نه از راه ولایت و ولایت پیش از

حاکم در عینت از میان توبه اگر ولایت را بر توبه مناسبت میمورد ملاکه ملا علی که ولایت ایشان کامل است از

سائر ولایات از دنیا علیهم السلام و التسلیم افضل میشدند و در عین بر طاعت حوائج ولایت را افضل بنوبت است

ولایت ملا علی را اول ولایت است و علیهم السلام و التسلیم و بعد از ما چاره آنکه عالمین را از دنیا افضل گفتند

علیهم السلام و التسلیم از جمله اول است جداست و مذکور است ذلك بعد از اول طاعتهم علی حقیقت الله و چون نظر

مردم بر سطح بعد محمد نبوت کمالات نبوت و در کمال کمالات ولایت تغییر می و آری مدراج هر شرف او برین باب است

ساخت توبه از حقیقت معامله نمودن انبیا و ائمه و انرا حق است که انبیا و ائمه را اول است و اول است و اول است و اول است

الکتاب قرین انومی ارشادی میان شیخ و او چون توبه توان صد و دو بود با عیش برین تصدیق گشتند قال است که

این حکام است و اگر حقیقی است نیز این حکام است ولایت از انبویه افضل گفتن و کفر را بر حق ترجیح دادن و اگر است که کفر را بر اسلام ترجیح دهد و بیان از علم بهتر اند زیرا که کفر و کج مناسبت است و اسلام و کفر مناسب است بر توبه تصور کند و گفته است که گفتن بدین الله و الکفر با حق است و عند التوبه یغفر الله و محمد رسول الله تعالی علیه و آله و سلم که از کفر استغنا و مینماید که بگردد و غشای شکایت پس آنچه در عالم کفر اسلام بهتر از کفر است و حقیقت نیز اسلام را از کفر بهتر باید دانست و این کجا از کفر است اگر گویند که در مقام ولایت چنانچه در مرتبه کفر و کج مناسبت است و مرتبه فرق بجمع اسلام و کفر است نیز تحقیق پس کفر و کج مناسبت است و ولایت مناسبت گفتن کج یعنی بود گویم که صحیح و مانند آن در مرتبه فرق است منون نسبت بر توبه جمع است که هر سه کفر و کج است و الا صحیح آفر نیز بر توبه مناسبت است و اسلام این نقطه کفر و معرفت شوب جهل اگر در کتب گنجایش میان است احوال و عافیت بر توبه فصل ذکر و این کفر و کج است و این و از توبه بیان میمورد آری کلمات شاید این معنی را بر تفسیر نیز باینند که کتب مثل الجحیم این قدر بر این میگوید از بیا علیها السلام و التسلیم این همه بزرگی کافی که یافتن از رافع توبه یافتن نه از راه ولایت و ولایت پیش از حاکم در عینت از میان توبه اگر ولایت را بر توبه مناسبت میمورد ملاکه ملا علی که ولایت ایشان کامل است از سائر ولایات از دنیا علیهم السلام و التسلیم افضل میشدند و در عین بر طاعت حوائج ولایت را افضل بنوبت است ولایت ملا علی را اول ولایت است و علیهم السلام و التسلیم و بعد از ما چاره آنکه عالمین را از دنیا افضل گفتند علیهم السلام و التسلیم از جمله اول است جداست و مذکور است ذلك بعد از اول طاعتهم علی حقیقت الله و چون نظر مردم بر سطح بعد محمد نبوت کمالات نبوت و در کمال کمالات ولایت تغییر می و آری مدراج هر شرف او برین باب است ساخت توبه از حقیقت معامله نمودن انبیا و ائمه و انرا حق است که انبیا و ائمه را اول است و اول است و اول است و اول است الکتاب قرین انومی ارشادی میان شیخ و او چون توبه توان صد و دو بود با عیش برین تصدیق گشتند قال است که

و قد قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم ليس يولد مؤمنا ولا يولد كافرا ولا يولد عبدا ولا يولد حرا ولا يولد سائرا الا انما يولد فطرا فالتقوى والاحسان معا يرفعان درجاتهم ولا يورثون ثروة ولا دين ولا ينفعهم ابائهم ولا اولادهم ولا قتلهم ولا حياهم ولا موتهم ولا دماءهم ولا ايمانهم ولا كفرهم ولا جسداتهم ولا نفوسهم الا انما يولد فطرا

الفرق و الفرق و غالب القبر و الناس في ما هم عليه ستمين من بعد الموت و منهم من كان يدين من حروف ايمان است و حقیقت نبوت است

احمد بن محمد که در حصار کتوب است اما برانی در تبار چه او در الجهر الحرام بحجاب غلام محمد که تابع توبه است

وہ شخص در طریقت تصوف شامل نیست کما حقہ صحت نیست بنظر ایکہ پینمبر (ص) ہم نبی بودیم

ولی بود نبوت بہ شریعت تعلق دارد ولی بہ ولایت طریقت تعلق دارد۔ کہ مکتب اشارہ بہین دلیل دارد

۹۲
بہ ملا حاجی محمد لاہوری صدر ریافت در میان مذمت علماء سید کہ بہ محبت دنیا گرفتار اند
و علم را وسیلہ حصول دنیا ساختہ و در درجہ علماء زنا کہ از دنیا بے رغبت گشتہ اند علماء را
محبت دنیا و رغبت دران کلفت چہرہ جمال شانت تخلایق را اگرچہ از ایشان حصول
فوائد است اما علم شان در حق ذہابہ است ایشان مانع نیامدہ چہ تا نبی شریعت و تقویت
ملت بر ایشان مترتب است آنگاہ است کہ این تائید و تقویت از اہل مجبور و ارباب فتور
ہم می آید چنانکہ سید انبیا علیہ و علیہم و علی آلہ الصلوٰت و التسلیمات انما سیدان
فاجر خجروادہ اند و فرمودہ ان اللہ لیتوبد ہذا الذین بالرجل الفاجر در رنگ سنگ
پارس اند کہ از مس و آہن ہرچہ باور سد زگر دوواونی حد ذاتہ بر حجرتہ خود است و چہنیم آتشی
کہ در سنگ و سہ مویع است عالم را از ان آتش حصول منافع است اما آن سنگ
کے از ان آتش درونی بے نصیب اند بلکہ گوئیم کہ این علم در حق ذہابہ ایشان مضر آمد
کہ محبت را بر ایشان تمام ساختہ ان امتدّ الناس عدلًا با یوم القیمۃ عالم لکم یففعہ اللہ
یرعلیہ چکہ نہ مضر نباشد علیکہ نزد خدا سہ عزوجل عزیز است و اشرف موجودات را کہ
دنیائے ذہبتہ از مال و جاہ و ریاست ساختہ اند و حال آئمہ دینا زحق تعالی ذلیل و خوار است

مکتوب سی و سیوم

بہ ملا حاجی محمد لاہوری صدر ریافت در میان مذمت علماء سید کہ بہ محبت دنیا گرفتار اند
و علم را وسیلہ حصول دنیا ساختہ و در درجہ علماء زنا کہ از دنیا بے رغبت گشتہ اند علماء را
محبت دنیا و رغبت دران کلفت چہرہ جمال شانت تخلایق را اگرچہ از ایشان حصول
فوائد است اما علم شان در حق ذہابہ است ایشان مانع نیامدہ چہ تا نبی شریعت و تقویت
ملت بر ایشان مترتب است آنگاہ است کہ این تائید و تقویت از اہل مجبور و ارباب فتور
ہم می آید چنانکہ سید انبیا علیہ و علیہم و علی آلہ الصلوٰت و التسلیمات انما سیدان
فاجر خجروادہ اند و فرمودہ ان اللہ لیتوبد ہذا الذین بالرجل الفاجر در رنگ سنگ
پارس اند کہ از مس و آہن ہرچہ باور سد زگر دوواونی حد ذاتہ بر حجرتہ خود است و چہنیم آتشی
کہ در سنگ و سہ مویع است عالم را از ان آتش حصول منافع است اما آن سنگ
کے از ان آتش درونی بے نصیب اند بلکہ گوئیم کہ این علم در حق ذہابہ ایشان مضر آمد
کہ محبت را بر ایشان تمام ساختہ ان امتدّ الناس عدلًا با یوم القیمۃ عالم لکم یففعہ اللہ
یرعلیہ چکہ نہ مضر نباشد علیکہ نزد خدا سہ عزوجل عزیز است و اشرف موجودات را کہ
دنیائے ذہبتہ از مال و جاہ و ریاست ساختہ اند و حال آئمہ دینا زحق تعالی ذلیل و خوار است

۱- علامت است که در حق او
 ۲- از کتب معتبره است
 ۳- از کتب معتبره است
 ۴- از کتب معتبره است
 ۵- از کتب معتبره است
 ۶- از کتب معتبره است
 ۷- از کتب معتبره است
 ۸- از کتب معتبره است
 ۹- از کتب معتبره است
 ۱۰- از کتب معتبره است

و بدترین مخلوقات پس عزیز خدا را عزوجل خوار ساختن و ذلیل او را بسمانه عزت و اودان
 بغایت مستح است و فی الحقیقت معارضه است بحق سبحانه و تعالی و تدبیر و اقتادتی نافع
 آید که مخالفاً لوجه المده سبحانه باشد و از شانه حجب جاه و ریاست و حصول مال و رفعت عالی
 باشد و علامت این خلعت زبرد در دنیا است و بے رغبت بودن است از دنیا و مافیها علمای نیک
 باین بلا مبتلا اند و به حجت این و نیز گرفتار از علماء دنیا اند ایشانند علماء سوره و تترارم و تصور
 دین و حال آنکه ایشان خود را مقتدای دین میدانند و بهترین خلایق می انگارند و میگویند
 اللَّهُمَّ عَلَىٰ شَيْءٍ إِلَّا اللَّهُمَّهُمُ الْكَافِرُونَ وَاسْتَعُوذُ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنسَاهُمْ
 ذِكْرَ اللَّهِ أَوْ لَكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ الْآنَ إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَائِرُونَ عزیز
 شیطان کجین را و بد که فارغ نشسته است و از تضلیل و اغوا خاطر صیغ ساخته آن عزیز تر
 آنرا پسید یعنی گفت که علماء سوره این وقت درین کار با من خودم و عظیم گردند و مرا
 ازین مهم فارغ ساختند و الحق درین زمان هر هسته و دستانه که در امور شرعیه واقع شده
 و هر فتورے که در ترویج کلمت و دین ظاهر شده است همه از شومی علماء سوره است و مساوی
 شیات ایشان آرسے علماء که از دنیا بے رغبت اند و از حجب جاه و ریاست و مال بترست
 آزاد از علماء آخرت اند و ورثه انبیا اند علیهم الصلوٰات و التسلیٰات و بهترین خلایق
 ایشانند که فزائے قیامت سیاهی ایشانرا بخون شهادتے فی سبیل الله وزن خواهند کرد
 و پله این سیاهی جفا بد چربید و نوم العلماء عباداً و در شان ایشان متحقق است ایشانند که
 جمال آخرت در نظر شان سخن آمده و قباحت دنیا و شایعیت آن مشا اگشته آنرا بنظر بقا
 دیدند و این را بدایغ زوال میسر یافتند لاجرم خود را باقی سپردند و از فانی باز داشتند و شهود
 عظمت آخرت ثمره شهود عظمت جلال الایزال است و ذلیل داشتن دنیا و مافیها از لوازم
 هر صورت اولیای حق است و در هر

۱- علامت است که در حق او
 ۲- از کتب معتبره است
 ۳- از کتب معتبره است
 ۴- از کتب معتبره است
 ۵- از کتب معتبره است
 ۶- از کتب معتبره است
 ۷- از کتب معتبره است
 ۸- از کتب معتبره است
 ۹- از کتب معتبره است
 ۱۰- از کتب معتبره است

درست شد که کس از آنجا بیرون نرود
 و در صورتی که در آنجا باشد
 در آنجا باقی بماند
 و اگر کسی از آنجا بیرون رود
 در آنجا باقی بماند
 و اگر کسی از آنجا بیرون رود
 در آنجا باقی بماند

شهر و عظمت آخرت است لکن الدنيا والآخرة صَدْرَانِ إِنْ رَضِيتَ إِحْدَاهُمَا كَسَحْتَ
 الْآخِرَىٰ أَمْ دَارُ زَقِيمٍ جَمْعُ أَضْدَادٍ - (ع) مَا أَحْسَنَ الدِّينَ وَالْدُنْيَا لِوِجْعًا
 آری جمعی از مشایخ شیخ زخود و باریت خود تمام برآمده اند بواسطه بعضی نیات حقانیه
 اختیار صورت اهل دنیا نموده اند و نظام را غیب مینمایند فی الحقیقت هیچ تعلقی ندارند و
 از همه فارغ و آزادند ^{بجای} جَالٌ لَا تَلِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنِ ذِكْرِ اللَّهِ تِجَارَتٌ وَيَبِيعُ بَيْنَهُمَا
 مانع ذکر خدا نیست در همین تعلق باین امور بے تعلق اند حضرت خواجہ نقشبند فرموده اند
 قَدْ سَرَّ اللَّهُ تَعَالَىٰ بَيْنَ الْأَقْدَسِ كَرٍ فِي بَازَارِ بَنْيِ تَاجِرٍ سَاوِدِيْمٍ كَمْ بِنِجَاهِ هَزَارِ دِيْمَارٍ
 کم و بیش را خرید و فروخت نمود و یک لحظه دل او از حق سبحانه غافل نگشت *

درست شد که کس از آنجا بیرون نرود
 و در صورتی که در آنجا باشد
 در آنجا باقی بماند
 و اگر کسی از آنجا بیرون رود
 در آنجا باقی بماند
 و اگر کسی از آنجا بیرون رود
 در آنجا باقی بماند

عنه که در تالیف بحیث از او زب جاود است و قرع بر آواز منبری

سُبْحَانَ مَنْ ذَلِكَ وَمِنْ فَضْلِ الْعِلْمِ الشُّعْرُ الْكَرِيمُ الْعَالِمُ الرَّاسِ مِنْ غَرَضِ انْتِخَابِ
 كُنْزِهِ بَرْتَمَانِيهْ اَكْرَزْ عِلْمًا وَاخِرْتِ پیداشود چه سعادت که صحبت او کبریت است و اگر پیداشود
 بعد از تامل صحیح بهترین این جنس را اختیار کنند مَا لَا يَذُرُّكَ كَلْبَةٌ لَا يَمْزُقُ كَلْبَةٌ نَمِيهٌ نَمِيهٌ نَمِيهٌ
 همچنانکه خلاصی خلایق وابسته بوجوه علما است شمران عالم نیز ایشان مربوط است بهترین
 علما بهترین عالم است و بهترین ایشان بهترین خلایق است و اضلال ابایشان مربوط است
 اندر غریزی ابلیس لعین را وید که فارغ و بیگانه است بر آواز پدید گفت علما این وقت کار میکنند
 و در اغوا و اضلال کافی اندیشه عالم که امرانی درن پروردی کنند او خوشتر گم است که راهبری کند
 غرض که درین باب فکر صحیح و تامل صادق مرعی داشته اند امر خوانند نمود چون کار دوست برود
 علاجی نمی پذیرد و هر چند شرمی آید کسی اشغال این سخنان بآب فطانت صحیح اظهار سازد
 آما این معنی را وسیله سعادت خود دانسته تصدیق می کرد و

کتاب پنجاه و چهارم

تیر بیات و نقابت پناهی شیخ زید صد در یافته در بیان آنکه جناب ارحمیت بنوع لازم است
 ضرر صحبت به تبع فوق ضرر صحبت کافر است و بهترین فرق مبدعه شیعه شنیعه اند و میان سبب
 ذَلِكَ عَظَّمَ اللهُ تَعَالَى اَجْرَكُمْ وَرَفَعَكُمْ قَدْرَكُمْ وَبَيَّرَكُمْ مَرْكَبَكُمْ وَشَرَحَّ صَدْرَكُمْ بِمَنْزِلَةِ سَيِّدِ
 الْبَشَرِ الْمَطْمَئِنِّ زَيْغِرُ الْبَصَرِ عَلَيْكُمْ وَعَلَى اَلِهٍ مِنَ الصَّلَاةِ اَفْضَلُهَا وَمِنْ التَّسْلِيمَاتِ
 اَكْبَرُهَا مَنْ لَمْ يَشْكُرْ النَّاسَ لَمْ يَشْكُرِ اللهُ كَسْرِي كَشْكْرَاوِي بِجَانِيَاوَرٍ وَشْكْرُ ضَاوِي عَرُوجِي بِجَا
 نِيَاوَرٍ وَرَسٍ بِرَافِقِيَانِ شُكْرُ احْسَانِي شَمَا لَزَمَ اسْتِ اَوَّلَا سَبَبِ جَمْعِيَّتِ خَوَاجِي مَاشَاوَرِ
 اِي بِطْفِيلِ شَمَاوَرَانِ جَمْعِيَّتِ طَلَبِ حَقِّ حِجَابِ وَتَعَالَى كَرِيمِ وَحَطَّهَا وَاَفْرُوِيْمِ وَثَانِيَاوَرِ بَكْمِ

عنه که در تالیف بحیث از او زب جاود است و قرع بر آواز منبری
 سُبْحَانَ مَنْ ذَلِكَ وَمِنْ فَضْلِ الْعِلْمِ الشُّعْرُ الْكَرِيمُ الْعَالِمُ الرَّاسِ مِنْ غَرَضِ انْتِخَابِ
 كُنْزِهِ بَرْتَمَانِيهْ اَكْرَزْ عِلْمًا وَاخِرْتِ پیداشود چه سعادت که صحبت او کبریت است و اگر پیداشود
 بعد از تامل صحیح بهترین این جنس را اختیار کنند مَا لَا يَذُرُّكَ كَلْبَةٌ لَا يَمْزُقُ كَلْبَةٌ نَمِيهٌ نَمِيهٌ نَمِيهٌ
 همچنانکه خلاصی خلایق وابسته بوجوه علما است شمران عالم نیز ایشان مربوط است بهترین
 علما بهترین عالم است و بهترین ایشان بهترین خلایق است و اضلال ابایشان مربوط است
 اندر غریزی ابلیس لعین را وید که فارغ و بیگانه است بر آواز پدید گفت علما این وقت کار میکنند
 و در اغوا و اضلال کافی اندیشه عالم که امرانی درن پروردی کنند او خوشتر گم است که راهبری کند
 غرض که درین باب فکر صحیح و تامل صادق مرعی داشته اند امر خوانند نمود چون کار دوست برود
 علاجی نمی پذیرد و هر چند شرمی آید کسی اشغال این سخنان بآب فطانت صحیح اظهار سازد
 آما این معنی را وسیله سعادت خود دانسته تصدیق می کرد و

دست و پائی بزند بچشم من که سواد فویم هم مینهند می تحمل که این بے استطاعت
 داخل آنجا که گرام سازند آتش خود را مثل آن زالی می انگارند که بسیار چند تنیده خورده
 سبک خریداران حضرت یوسف علی بنیوت ما و علیہ الصلوٰۃ والسلام ساخته بود آیه
 است که درین نزدیکی انشاء الله العزیز بشرف حضور شرف گرد و متفرع از جناب شرف
 ایشان آنست که چون استطاعت و قرب بادشاه بر وجه اتم ایشان را حق بخوانند تا طاعت
 ساخته است در قلاوطلا در ترویج شریعت محمدی علیه و علی اله من الصلوٰۃ افضلها
 و من التسلیحات انکلمات او شدند و مسلمانان را از غیبت برآند حاصل تمیز نیاز مولانا حاجزاد
 سرکار اقبال آثار و طیفه مقررند دارد و پارسال ظاهر از حضور یافته بود و سال نیز امیدوار آید
 است دولت حقیقی و مجازی میسر باد

سنة ۱۳۲۳
 بهار ۱۳۲۳
 قندهار
 حضرت مولانا حاجزاد
 سرکار اقبال
 آثار و طیفه
 مقررند
 دارد و پارسال
 ظاهر از حضور
 یافته بود و سال
 نیز امیدوار
 آید است دولت
 حقیقی و مجازی
 میسر باد

مکتوب چهل و هشتم

نبایا

بیر بسیادت و نقابت و سنگاه شیخ فرید بخاری صدور یافته در مرغیب بقطیم علماء و طلبه
 علوم که حاملان شریعت اند نصرت که الله سبحانه علی الاخوان و محبتت سید الاکابر
 علیه و علیهم الصلوٰۃ و التسلیحات و اللطائف حرمت نامه گرامی که تفرات را بان
 نواخته بودند بمطالعته آن مشرف گشت در کتابت مولانا محمد مسیح مؤلف مرقوم فرموده بودند
 جزوی خرچے براسط طالب علمان و صوفیان فرستاده شد و تقدیم طالب علمان صوفیان
 در نظر محبت بسیار زیاد آمد بچشم الظاهر عنون الله علیهم امید است که در باطن شریف نیز
 این جامع گرام تقدیم سدا کرده باشند کل اناء و کتفهم بما فیہم یسبح الذکر و برون همان او
 که در دست و در تقدیم طالب علمان ترویج شریعت است حاملان شریعت ایشانند

صحة من ظاهر و باه اهل بیت
 همان برن
 انکه ده جان تراه که در دست

مکتوبات
 حضرت مولانا حاجزاد
 سرکار اقبال
 آثار و طیفه
 مقررند
 دارد و پارسال
 ظاهر از حضور
 یافته بود و سال
 نیز امیدوار
 آید است دولت
 حقیقی و مجازی
 میسر باد

وَلَمْ يَصْفُوهُ عَلَيْهِ وَعَلَىٰ إِلَهُ الصَّلَاةِ وَالسَّلَامَاتِ بایشان بر پاست فردای
 قیامت از شریعت خواهند پرسید از تصوف نخواهند پرسید و دخول جنت و خروج از آن
 وابسته بایشان شریعت است اَبِيَا صَلَاةُ اللّٰهِ تَعَالَىٰ وَتَسْلِيمًا هَلْ عَلِمْتُمْ كَيْبَرِيَّةَ
 کائنات اند بشرالح دعوت کرده اند و مدارجات بر آن مانده و مقصود از بعثت این اکابر
 تبلیغ شریعت است پس بزرگترین خیرات سعی در رواج شریعت و احیای علمی از احکام آن
 علی الخصوص در زمانیکه شعاع اسلام منهدم شده باشند که در راه خدا می عز و جل علی
 خرج کردن برابر آن نیست که مسئله از مسائل شریعت را رواج دادن چه درین فعل اقتدا
 باینست که بزرگترین مخلوقات اند عَلَيَّهِمُ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامَاتِ و مشارکت است
 بان اکابر و مقرر است که کاملترین حسنت بایشان سلم فرموده اند و خرج کردن در راه غیرین
 اکابر ازین میسر است و انصاف و ایتیان شریعت مخالفت تمام است بانفس که شریعت مجتلا
 نفس وار شده است و در انفاق اموال گاه است که نفس موافقت کند بی انفاق اول
 را که برای تأیید شریعت باشد و ترویج ملت و ربه علیا است و انفاق چنانست باین نیت
 خرج کردن برابر خرج کما است در غیر این نیت اینجا کسی سوال نکند که طالب علم گرفتار از
 صوفی وارسته چون مقدم باشد جواب گوئیم که او هنوز حقیقت سخن را در نیافته است طالب علم
 با وجود گرفتاری سبب نجات خلایق است چه تبلیغ احکام شرعی از وی میسر است اگر چه
 خود بآن منتفع نشود و صوفی با وجود وارستگی نفس خود را خلاص ساخته است بخلاق کار
 ندارد شخصی که کثرت نجات با او وابسته باشد مقرر است که بهتر باشد از آن شخصی که بر نجات خود
 در مانده باشد آرسه صوفی را که بعد از فنا و بقا و سیرن اند و باند بعدا کم گردانیده باشند
 و دعوت خلق فردا آورده از مقام نبوت نصیبی دارد و اول مبلغان شریعت است حکم علماء

این سخن را که
 تبلیغ شریعت
 باینست
 سعی در رواج شریعت
 و احیای علمی از احکام آن
 علی الخصوص در زمانیکه
 شعاع اسلام منهدم شده
 باشند که در راه خدا می
 عز و جل علی
 خرج کردن برابر آن
 نیست که مسئله از مسائل
 شریعت را رواج دادن
 چه درین فعل اقتدا
 باینست که بزرگترین
 مخلوقات اند
 عَلَيَّهِمُ الصَّلَاةُ
 وَالسَّلَامَاتِ
 و مشارکت است
 بان اکابر و مقرر
 است که کاملترین
 حسنت بایشان سلم
 فرموده اند و خرج
 کردن در راه غیرین
 اکابر ازین میسر
 است و انصاف و ایتیان
 شریعت مخالفت
 تمام است بانفس
 که شریعت مجتلا
 نفس وار شده
 است و در انفاق
 اموال گاه است
 که نفس موافقت
 کند بی انفاق
 اول را که برای
 تأیید شریعت
 باشد و ترویج
 ملت و ربه علیا
 است و انفاق
 چنانست باین
 نیت
 خرج کردن
 برابر خرج
 کما است در
 غیر این نیت
 اینجا کسی
 سوال نکند
 که طالب علم
 گرفتار از
 صوفی وارسته
 چون مقدم
 باشد جواب
 گوئیم که او
 هنوز حقیقت
 سخن را در
 نیافته است
 طالب علم
 با وجود
 گرفتاری
 سبب نجات
 خلایق است
 چه تبلیغ
 احکام شرعی
 از وی میسر
 است اگر چه
 خود بآن
 منتفع
 نشود و
 صوفی با
 وجود
 وارستگی
 نفس خود
 را خلاص
 ساخته است
 بخلاق
 کار ندارد
 شخصی که
 کثرت
 نجات با
 او
 وابسته
 باشد
 مقرر
 است
 که
 بهتر
 باشد
 از
 آن
 شخصی
 که
 بر
 نجات
 خود
 در
 مانده
 باشد
 آرسه
 صوفی
 را
 که
 بعد
 از
 فنا
 و
 بقا
 و
 سیرن
 اند
 و
 باند
 بعدا
 کم
 گردانیده
 باشند
 و
 دعوت
 خلق
 فردا
 آورده
 از
 مقام
 نبوت
 نصیبی
 دارد
 و
 اول
 مبلغان
 شریعت
 است
 حکم
 علماء

سے وہ جنت میں داخل ہوں گا ۱۱ سے میں نہیں ہوں گا ۱۲

عنه كتاب في الفقه الحنفية الجزء دة عند تالوله اعظم بالصواب ۱۲

عالم که در طریقت تصوف شامل نیست کتاتر آن صحت نیست بخاطر یک پنجم (ص) هم نبی بود هم
ولی نبوت به شریعت تعلق دارد ولی به ولایت طریقت تعلق دارد این باره سه مکتوب ذیل آمده.

۴۰

مکتوب شصت و دوم

بیتاب میرزا حسام الدین احمد صد و یک نامه در بیان آنکه جذبیه که پیش از سلوک است از فاعله
نیست بلکه وسیله است از برای قطع منازل سلوک بسببوت و جذبیه که بعد از سلوک است
از قاصده است ^{عقل} ^{جمله} وَمَا اِنَّكَ اَسْبَ ذَلِكُ اَلْحَمْدُ لِلَّهِ وَ سَلَامٌ عَلٰى عِبَادِهِ ^{الذین} اَصْطَفٰ طَرِيقَهٗ
وصول را در جزو است جذبیه و سلوک و بعبارت دیگر تصفیه و تزکیه جذبیه که مقدم بر سلوک است
از قاصده نیست و تصفیه که پیش از تزکیه است از مطالب نه جذبیه که بعد از تمامی سلوک است
و تصفیه که بعد از حصول تزکیه است که در سیر فی السد است از قاصده مطلوبه است جذبیه و تصفیه
سابقه از برای تسهیل مسالک سلوک است بی سلوک کار نمی کشاید ولی قطع منازل جمال
مطلوب نبی نماید جذبیه اولی کال صورت است مرجعیه آخری رافی الحقیقت بالمدگیره مناسبت
ندارد پس مراد از اندراج نهایت در بدایت که در عبارت مشایخ این سلسله علیه واقع است
اندراج صورت نهایت است و بدایت و الحقیقت نهایت در بدایت نمی گنجد و نهایت
با بدایت نسبت ندارد و تحقیق این بحث در رساله که در تحقیق حقیقت جذبیه و سلوک و مثال
آنها تخریر یافته بقاصیل ذکر یافته است القصد عمود بر صورت بحقیقت ضرر نیست و اگر بحقیقت
بصورت از دور نیست حَقَّقْنَا اللّٰهُ مُسَبِّحَاتُهَا بِالتَّحْقِيقِ الْعَقْدِ وَ حَمْدًا عَنِ الصُّنُوقِ الْعَلِيَّةِ
بِحُرْمَةِ النَّبِيِّ الْحَقَّارِ وَاللَّهِ اَكْبَرُ عَلَيَّ وَعَلَيْكُمْ مِنْ الصَّلَاتِ كُلِّهَا بِمَنْ عَنِ النَّبِيِّ اَنْفُسًا

لح میخ تاریخ این است
بجای سلام به پیغمبران و دو
پنجم و ششم درین کتاب
درین مکتوب سید سلیمان
در حدیث است در بیان اینکه
در بیان سلسله سلوک و در بیان
نیم و در بیان سلسله سلوک که
نصف سلوک را در بیان سلسله
در بیان سلسله سلوک است
در بیان سلسله سلوک است
در بیان سلسله سلوک است
در بیان سلسله سلوک است
در بیان سلسله سلوک است
در بیان سلسله سلوک است
در بیان سلسله سلوک است
در بیان سلسله سلوک است
در بیان سلسله سلوک است
در بیان سلسله سلوک است

عقاید مسلمانان عالمانی بی عمل در شریعت حصه دارد و در طریقت حصه ندارد. حقیقت منکر طریقت

است. سه مکتوب اشاره به همین دلیل دارد.

مکتوب اول همیشه متاویجیم

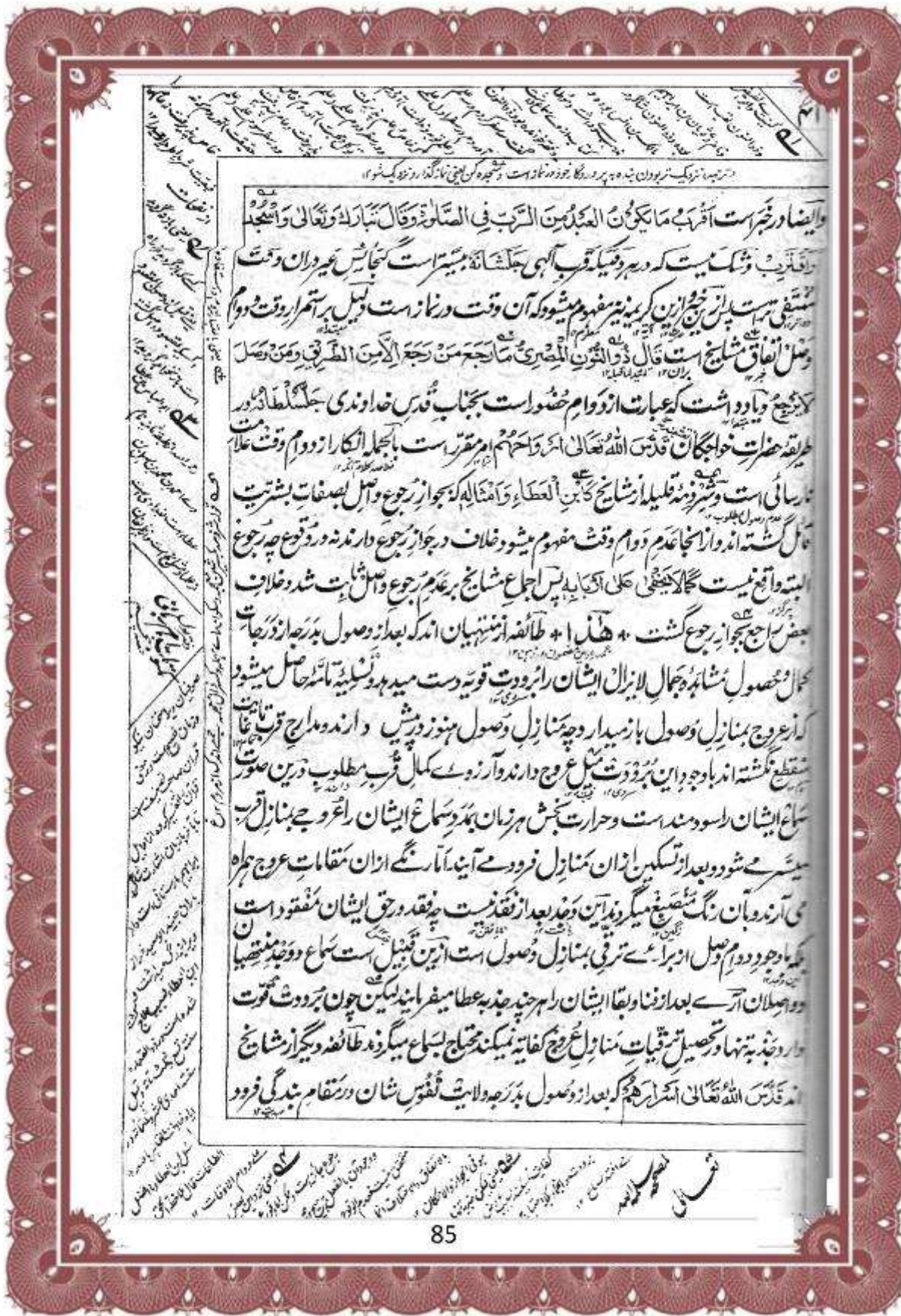
بسم اللہ تعالیٰ الحمد لله رب العالمین
و الصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين
الطهاره المعصومين اجمعين
اگرچه در این کتاب تا حد امکان سعی شده است که از کلمات و عبارات دشوار و غیر ضروری اجتناب شود، ولی در بعضی موارد به دلیل حفظ اصل معنی و درجته از بعضی کلمات و عبارات استفاده شده است که در حاشیه کتاب درج شده است.

بر این امر شکر که اللہ تعالیٰ طریق السداد والہمک صراط الشراک کہ سماع و وجد
بیشتر است و در بعضی موارد از کلمات و عبارات دشوار و غیر ضروری استفاده شده است که در حاشیه کتاب درج شده است.

سید تہذیب

جماعہ زانافع است کہ بتقلب احوال متصرف اند و بہ تبدل اوقات مشتمل وقتی حاضرند و در وقت
غائب گاہے و اچانہ گاہے فاقد ایشانند از باب قلب کہ در مقام تجلیات صفاتیہ
از صفتہ بہ صفتہ و از اسمے باسمے منتقل و متحول اند بمون احوال نقد وقت ایشان است
و شدت آماں حاصل مقام ایشان دوام حال و در حق ایشان محالست و استمرار وقت
در شان شان متمتع زمانے و قبض اند زمانے و لبط فہم انشاء الوقت و معلق ہونا ہونا
یہ عروج و انحراف و سقوط از باب تجلیات ذاتیہ کہ تمام از مقام قلب بر آمدہ و قلب قلب
پوستہ اند و لکنت از رقیبت احوال محول احوال محو کشتہ اند محتاج بسباع و وجہ تبت
چہ وقت ایشان دائمی است و حال شان سرمدی لاکل لا وقت لہم و کمال کمال ہونا ہونا
الوقت و کربان التکلیف و ہم الواصلون الذین لا رجوع لہم اصلان لا یفقد لہم صفات
لا یفتد لہ لا یجد لہ ارسے قسمی اہمیتھیاں اند کہ سماع با وجود استمرار وقت ایشان از نافع
بیان آن بتفصیل در آخرین بحث تحریر خواہر یافت انشاء اللہ تعالیٰ الرسول اکرم
حضرت رسالہ خاتمیت علیک و علی آلہ الصلوٰۃ و السلام فرمودہ است فی مع اللہ وقت لا یفقد
فہم لکمال ہونا ہونا کاف کاف ہونا ہونا ازین حدیث مفہوم میشود کہ وقت دائمی ہمیشہ جواب
گویم کہ بر تقدیر صحت این حدیث بعضی از شاہخ ازین وقت و وقت مستمر خواستہ اند
فی مع اللہ وقت مستمر فلا اشکال بہ جواب دیگر گویم کہ در وقت مستمر کیفیت خاصہ لہ
میدہد تواند بود کہ از وقت و وقت نامور او دارند و این کیفیت نامورہ خواہندان زبان
نیز اشکال مرتفع میشود و ہا رسوال کنند کہ سماع نعمہ تواند بود کہ در تحصیل آن کیفیت نامورہ
داشتہ باشند نتیجی نیز برائے تحصیل آن کیفیت محتاج بسباع گشت بہ جواب گویم کہ حق
کیفیت غالباً در صحن ادرا نماز است و اگر در بیرون نماز آخیا نامورہ است و بہ نیز از متابع
است تواند بود کہ در حدیث فرمودہ فی الصلوٰۃ اشارہ باین کیفیت نامورہ باش

سید تہذیب
بہت شایان قول
استمرار وقت
من لکنت
کمال ہونا ہونا
عقبت ہونا ہونا
ل وقت لہم
یہ عروج
انحراف
سقوط
تجلیات
صفتہ بہ
صفتہ
اسمے باسمے
منتقل
متحول
اندر
مون
احوال
نقد
وقت
ایشان
است
و شدت
آماں
حاصل
مقام
ایشان
دوام
حال
و در
حق
ایشان
محالست
و استمرار
وقت
در
شان
شان
متمتع
زمانے
و قبض
اند
زمانے
و لبط
فہم
انشاء
الوقت
و معلق
ہونا
ہونا
یہ
عروج
و انحراف
و سقوط
از
باب
تجلیات
ذاتیہ
کہ
تمام
از
مقام
قلب
بر
آمدہ
و قلب
قلب
پوستہ
اند
و لکنت
از
رقیبت
احوال
محول
احوال
محو
کشتہ
اند
محتاج
بسباع
و وجہ
تبت
چہ
وقت
ایشان
دائمی
است
و حال
شان
سرمدی
لاکل
لا
وقت
لہم
و کمال
کمال
ہونا
ہونا
الوقت
و کربان
التکلیف
و ہم
الواصلون
الذین
لا
رجوع
لہم
اصلان
لا
یفقد
لہم
صفات
لا
یفقد
لہ
لا
یجد
لہ
ارسے
قسمی
اہمیتھیاں
اند
کہ
سماع
با
وجود
استمرار
وقت
ایشان
از
نافع
بیان
آن
بتفصیل
در
آخرین
بحث
تحریر
خواہر
فایت
انشاء
اللہ
تعالیٰ
الرسول
اکرم
حضرت
رسالہ
خاتمیت
علیک
و علی
آلہ
الصلوٰۃ
و السلام
فرمودہ
است
فی
مع
اللہ
وقت
لا
یفقد
فہم
لکمال
ہونا
ہونا
کاف
کاف
ہونا
ہونا
ازین
حدیث
مفہوم
میشود
کہ
وقت
دائمی
ہمیشہ
جواب
گویم
کہ
بر
تقدیر
صحت
این
حدیث
بعضی
از
شاہخ
ازین
وقت
و
وقت
مستمر
خواستہ
اند
فی
مع
اللہ
وقت
مستمر
فلا
اشکال
بہ
جواب
دیگر
گویم
کہ
در
وقت
مستمر
کیفیت
خاصہ
لہ
میدہد
تواند
بود
کہ
از
وقت
و
وقت
نامور
او
دارند
و
این
کیفیت
نامورہ
خواہندان
زبان
نیز
اشکال
مرتفع
میشود
و
ہا
رسوال
کنند
کہ
سماع
نعمہ
تواند
بود
کہ
در
تحصیل
آن
کیفیت
نامورہ
داشتہ
باشند
نتیجی
نیز
برائے
تحصیل
آن
کیفیت
محتاج
بسباع
گشت
بہ
جواب
گویم
کہ
حق
کیفیت
غالباً
در
صحن
ادرا
نماز
است
و
اگر
در
بیرون
نماز
آخیا
نامورہ
است
و
بہ
نیز
از
متابع
است
تواند
بود
کہ
در
حدیث
فرمودہ
فی
الصلوٰۃ
اشارہ
باین
کیفیت
نامورہ
باش



در تفسیر آنکه سرور آن است ۲۰۰ روز در روز نماز است و آنچه که کن این نماز گذار در نزدیکی است

و ایضا در خبر است آنچه که ما میگویند العبد من الرب فی الصلوة و قال تبارک و تعالی و استجد
 و اذنیب و شکست که در هر وقتیکه قرب الهی جلگشانه و بیشتر است نجاشین غیر در آن وقت
 مستقیقی است پس ازین که بر نیاید مفهوم میشود که آن وقت در نماز است و قبل بر آن نماز وقت دوام
 و مثل اتفاق مشایخ است قال ذوالفقون المصیری ما جع من رجع الا من الطریق و من وصل
 لا یجوع و یادداشت که عبارات از دوام حضور است بجناب قدس خداوندی جلگشانه و در
 طریقه حضرت خواجگان قدس الله تعالی است و از آنکه امر مقرر است باجمل انکار از دوام وقت علامت
 نارسائی است و بیشتر زنده قلیل از مشایخ کاتبین العطاء و اما مثالی که مجاز رجوع و اهل بصفت بشریت
 تامل گشت اند و از آنجا عدم دوام وقت مفهوم میشود و خلاف در مجاز رجوع دارند و در وقوع چه رجوع
 البته واقع نیست گلا کفخی کل انکایه پس اجماع مشایخ بر عدم رجوع و اهل ثابت شد و خلاف
 بعضی راجع مجاز رجوع گشت ۱۰ ههنا ۱۰ طائفه از منتهیان اند که بعد از وصول بدرضا و در اجابت
 بحال حصول مشابه و جمال لایزال ایشان را برودت قوی دست میدهند و تسلیه نامه حاصل میشود
 که از خروج بمنزله وصول باز میدار و چه بنازله وصول هنوز در پیش دارند و در ارج قربت غایت
 شیطانی گشته اند با وجود این برودت میل عروج دارند و آرزوی کمال قرب مطلوب درین صورت
 سماع ایشان را سودمند است و حرارت بخش هر زمان بعد و سماع ایشان را عروج بمنزله قرب
 میسر می شود و بعد از تسکین از آن بمنزله فرو می آید اما رنگی از آن مقامات عروج همراه
 می آید و بان رنگ شصت میگردد و این بعد از تقدیرت چه نقد و در حق ایشان منفقود است
 یکبار و دوام وصل از برای ترقی بمنزله وصول است ازین قبیل است سماع و در چند متصفا
 و در احوال آن بعد از فنا و بقا ایشان را هر چند جذب عطا میفرماید لیکن چون برودت قوت
 دارد و جذبیه تنها و تحصیل ترقیات مناول عروج کفایت نمیکند محتاج بسماع میگردد و طائفه دیگر از مشایخ
 اند قدس الله تعالی است که بعد از وصول بدرضا و لا یت تقوس شان در مقام بندگی فرود

و ایضا در خبر است آنچه که ما میگویند العبد من الرب فی الصلوة و قال تبارک و تعالی و استجد
 و اذنیب و شکست که در هر وقتیکه قرب الهی جلگشانه و بیشتر است نجاشین غیر در آن وقت
 مستقیقی است پس ازین که بر نیاید مفهوم میشود که آن وقت در نماز است و قبل بر آن نماز وقت دوام
 و مثل اتفاق مشایخ است قال ذوالفقون المصیری ما جع من رجع الا من الطریق و من وصل
 لا یجوع و یادداشت که عبارات از دوام حضور است بجناب قدس خداوندی جلگشانه و در
 طریقه حضرت خواجگان قدس الله تعالی است و از آنکه امر مقرر است باجمل انکار از دوام وقت علامت
 نارسائی است و بیشتر زنده قلیل از مشایخ کاتبین العطاء و اما مثالی که مجاز رجوع و اهل بصفت بشریت
 تامل گشت اند و از آنجا عدم دوام وقت مفهوم میشود و خلاف در مجاز رجوع دارند و در وقوع چه رجوع
 البته واقع نیست گلا کفخی کل انکایه پس اجماع مشایخ بر عدم رجوع و اهل ثابت شد و خلاف
 بعضی راجع مجاز رجوع گشت ۱۰ ههنا ۱۰ طائفه از منتهیان اند که بعد از وصول بدرضا و در اجابت
 بحال حصول مشابه و جمال لایزال ایشان را برودت قوی دست میدهند و تسلیه نامه حاصل میشود
 که از خروج بمنزله وصول باز میدار و چه بنازله وصول هنوز در پیش دارند و در ارج قربت غایت
 شیطانی گشته اند با وجود این برودت میل عروج دارند و آرزوی کمال قرب مطلوب درین صورت
 سماع ایشان را سودمند است و حرارت بخش هر زمان بعد و سماع ایشان را عروج بمنزله قرب
 میسر می شود و بعد از تسکین از آن بمنزله فرو می آید اما رنگی از آن مقامات عروج همراه
 می آید و بان رنگ شصت میگردد و این بعد از تقدیرت چه نقد و در حق ایشان منفقود است
 یکبار و دوام وصل از برای ترقی بمنزله وصول است ازین قبیل است سماع و در چند متصفا
 و در احوال آن بعد از فنا و بقا ایشان را هر چند جذب عطا میفرماید لیکن چون برودت قوت
 دارد و جذبیه تنها و تحصیل ترقیات مناول عروج کفایت نمیکند محتاج بسماع میگردد و طائفه دیگر از مشایخ
 اند قدس الله تعالی است که بعد از وصول بدرضا و لا یت تقوس شان در مقام بندگی فرود

فصل فی شرح کلمات
 در تفسیر آنکه سرور آن است ۲۰۰ روز در روز نماز است و آنچه که کن این نماز گذار در نزدیکی است
 در تفسیر آنکه سرور آن است ۲۰۰ روز در روز نماز است و آنچه که کن این نماز گذار در نزدیکی است
 در تفسیر آنکه سرور آن است ۲۰۰ روز در روز نماز است و آنچه که کن این نماز گذار در نزدیکی است

در بیان ملامت و بی ملامت و صحت مزاجت شکل نوزاد برکت

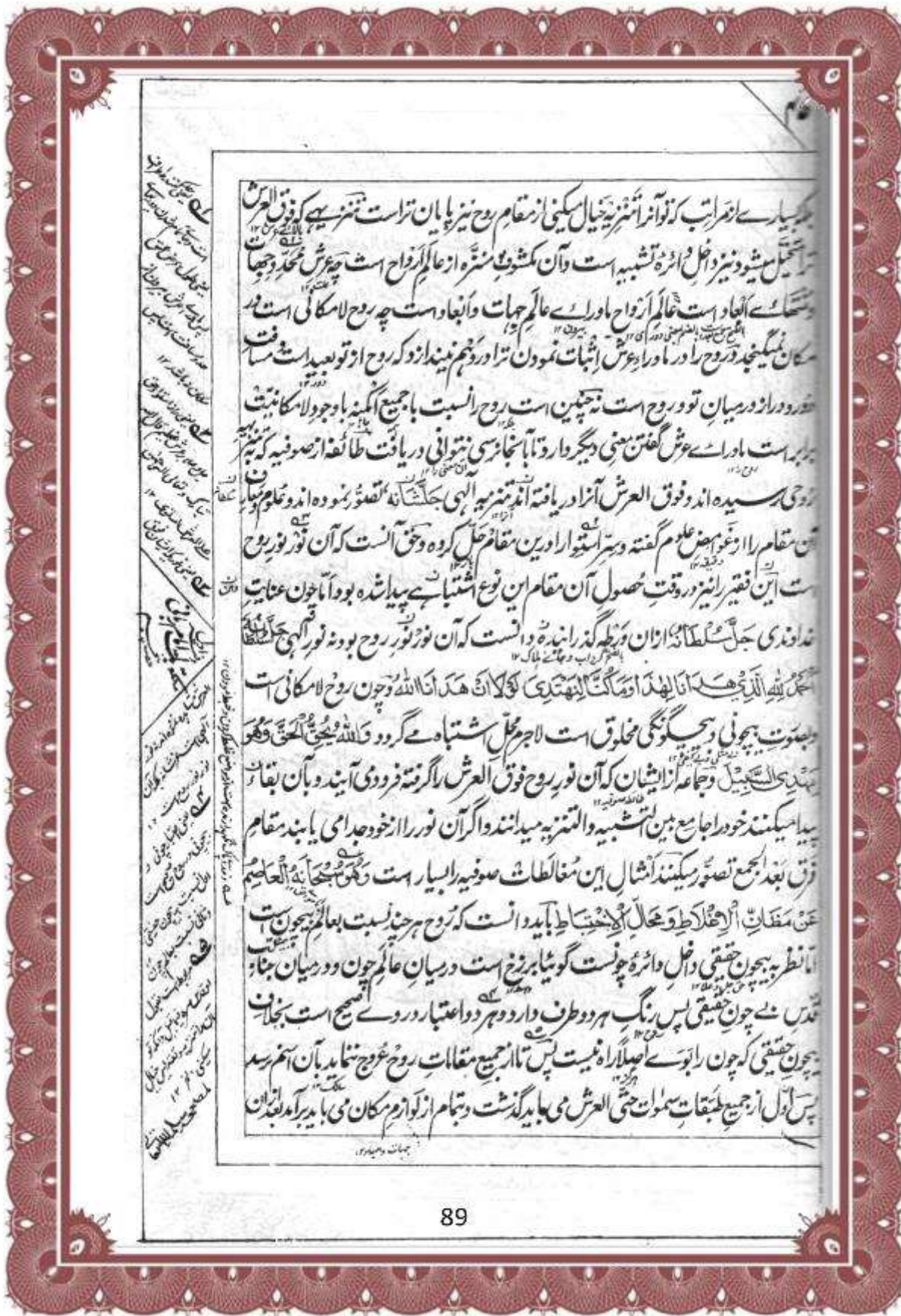
می آید و ارواح ایشان به فراحمیت نفوس و در مقام اصلی خود متوجه جناب قدس اند
 در مقام نفس مطهره که در مقام بندگی متکین و راجح گشته است بدو سه برنج میرسد روح را بوسع
 آن اعدا و ثنا نسبت خاصه بطولب پیدا میگرد و آرام این بزرگواران بعبادات است و تسکین
 در ادای حقوق بندگی و طاعات پیل غرور در دنیا و ایشان کم است و شوق صعود و در وطن
 شان قلیل هنوز مبتلا بعت لبث جسمین وقت ایشان لامع است و کمال اتباع سنت است
 بصیرت شان محکم لاجرم جد بصدقند از دور چنانچه می بینند که نزدیکان در ایضا را که
 هر چند عروج کتبه دارند اما نوزاد اند و بنور اصل منور و در همان مقام شان عظیم دارند و تسکین
 القدر اند ایشان را احتیاج بسامع و وجد نیست عبادات ایشان را کاسماع میکنند و نوریت
 اصل از عروج کفایت می بخشد جامعه مستقلان از ازل سماع و وجد که بجزم شان این بزرگواران وقت
 نیستند خود را از عشاق می گیرند و ایشان را از زهد و گویا عشق و محبت را منحصر در نفس و وجد
 میدانند و طائفه دیگر از منتهیان آنانند که بعد از قطع حساب سیرالی آمد و متحقق به بقا و باقی
 ایشان را جذب قوی عنایت می فرماید و بقلب اینجنان کفایت کشان است بر بند برودت
 اینجا بر این است ممنوع است و تسکین ایشان را غم جائز و خروج محتاج با موعود نبیند سماع نفس
 و تسکین است قلوب ایشان با نیست و وجد و تواجد را با ایشان کار نه بان عروج اینجنان
 به نهایت نهایت مرتبه مکن الوصول میرسد و بواسطه متابعت آن سرور علی علیهم السلام
 و انکسایات و الحقیات از تقاسیم مخصوص بان سرور است حکایک الصلوة و الحقیة نصیب می بیند
 این نوع وصول مخصوص طائفه افراد است اقطاب نیز از این مقام نصیب ندارند اگر محض فضل این
 سبک معاند این نوع و اصل نهایت نهایت را بعالی باز دارند و زودت مستعدان باحواله نمایند
 نفس در مقام بندگی فرودی آید و روح او مخرج نفس متوجه جناب مقدس است آوست که جامع کمالات
 فروتیه است و حاوی تکمیلات طلبیه و اعجازی بالقلب همت افکار که از حد کلمات عموم مقامات
 نرسند

مقام اول است
 مقام دوم است
 مقام سوم است
 مقام چهارم است
 مقام پنجم است
 مقام ششم است
 مقام هفتم است
 مقام هشتم است
 مقام نهم است
 مقام دهم است

خلق و معارف مدارج اصلی او را میسر است بلکه آنجا که اوست نازل است و نه فصل از ظل و فصل
 او را گذرانیده اند این نوع کامل ممکن بسیار عزیز الوجود است اگر بعد از قرون منطوقه و آرزومند
 مشاهده نظر بر آیات منعم است عالمی از و سطور گزین نظر او شافی افراض قلب سینه
 و توجیه او در واقع اخلاق روزی نام ضمیمه اوست که مدارج عروج را تمام کرده در مقام بندگی فرو آمده است
 و آرام و انس بجای اوت گرفته بنام سبب دیکه که فرق آن ستفاس نیست در مقامات ولایت ازین
 طائفه بعضی را انتخاب نموده مشرف بسازند و قابلیت منصب محبوبیت نیز ایشان را مسلم است
 جامع جمیع کمالات مرتبه ولایت است و حاوی تمام مقامات درجه و محبت از ولایت خاصه نبوت
 بهره مند است باجمله در شان او این مصراع صادق است **لله آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری**
بهیمن این به بندگی را سماع و وجد مضر است و شافی خروج هر حریف بشرط الطواف شونده و شریف از نظر
 سماع و در آخر این مکتوب تحریر خواهد یافت انشاء الله تعالی و جدا معلول است حال او و بوالاست
 حضرت موسی است شکرک او مشوب بهوائ انسان و عقیق با لب تبت من که یکتا من انوار
القلوب و انوار القلوب متوسطون بین المبتدین و المنتهین و المنتهی هو الکافی فی الله
و الکافی بالله و هو الکافی لکامل و الامه سلمه در درجات بضمه فوق بعضی و لو وصول حرکت
لا یتکون مظهره ابدا لا بدین باجمله سماع متوسطان را نافع است و قسم از منتصیان را نیز چنانکه
بالگذشت لیکن باید دانست که از باب قلوب را نیز سماع مطلقا محتاج الیه نیست بلکه جامع است
که بدولت جذب مشرف نشده اند و بر اصناف و مجاهدات شاقه میجویند که قطع سافت نمایند سماع
و وجد و این صورت این جامع را متحد و معاون است و اگر از باب قلوب از مجرد بان باشند
قطع نساک سیر ایشانرا بعد و جذب است محتاج بسماع نیستند و نیز باید دانست که سماع از باب
قلوب غیر مجرب را نیز مطلقا نافع است بلکه انتفاع از ان مشروط بشرائط است و بدین صفت
عز و القوت ادرا و احوال ان شرائط عدم اعتقاد است بحال خویش و اگر تمامی خود معتقد است

کتاب توفیق
 جامع در معرفت
 باطنی و ظاهری
 از کتب معتبره
 در این باب
 در بیان
 در بیان
 در بیان
 در بیان

عبد الرحمن بن ابی نعیم است که از باب قلوب باشد و سماع مطلقا محتاج الیه نیست بلکه جامع است که بدولت جذب مشرف نشده اند و بر اصناف و مجاهدات شاقه میجویند که قطع سافت نمایند سماع و وجد و این صورت این جامع را متحد و معاون است و اگر از باب قلوب از مجرد بان باشند قطع نساک سیر ایشانرا بعد و جذب است محتاج بسماع نیستند و نیز باید دانست که سماع از باب قلوب غیر مجرب را نیز مطلقا نافع است بلکه انتفاع از ان مشروط بشرائط است و بدین صفت عز و القوت ادرا و احوال ان شرائط عدم اعتقاد است بحال خویش و اگر تمامی خود معتقد است



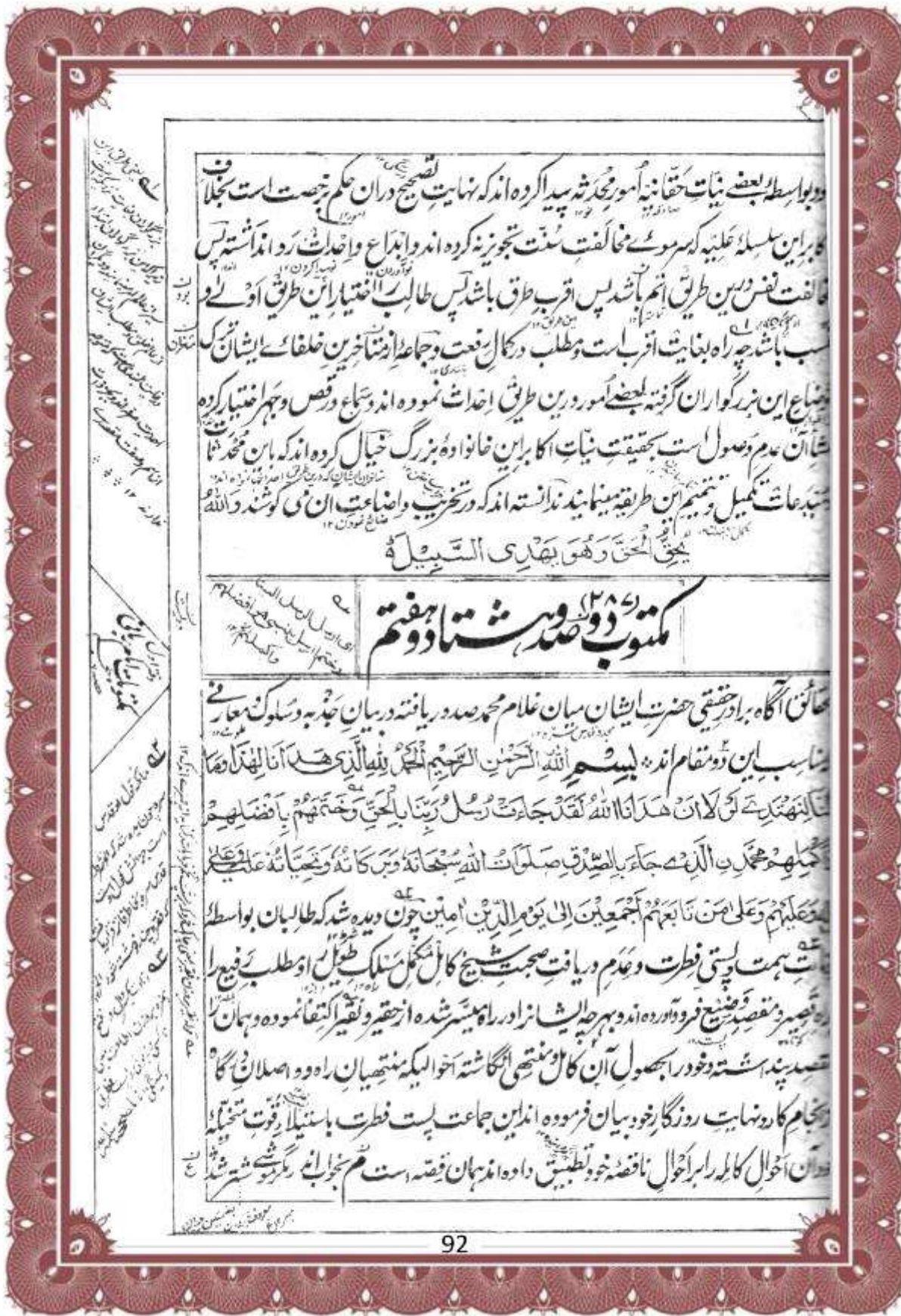
بسیارے از مرتب کہ توانا آئینہ خیالی سکنی از مقام روح نیز پایان تراست تمسیمی کہ فوق العرش
 ترا آئینہ میشود و نیز دخل اثره تشبیه است و آن مکتوب مشرفه از عالم افراس است چه عرش محمد و جبرائیل
 و ستارے العباد است عالم افراس عالم جهات و انبعاث است چه روح لامکانی است در
 مکان نیکی خند و روح را در ماوراء عرش اثبات نمودن ترا در دهم بند مذکور که روح از تو بعد است مسافت
 خود در از در میان تو و روح است نه چنین است روح را نسبت با جمیع المکنه با وجود لامکانیت
 برابر است ماوراء عرش گفتن معنی دیگر وارده با آنجا کسی نتوانی دریافت طائفه از صوفیہ کہ غیر
 روحی رسیده اند و فوق العرش آنرا در یافته اند تمسیمی الہی جل جلالہ تصور نموده اند و معلوم بسیار
 تن مقام را از عوالم معلوم گفته و بر استوار اورین مقام حل کرده و حق آنست کہ آن نور نور روح
 است این تغییر را نیز در وقت حصول آن مقام این نوع اشتباه سے پیدا شده بود اما چون عنایت
 خداوندی جل جلالہ از ان و بظلمت گذراننده و آنست کہ آن نور نور روح بودند نور الہی جل جلالہ
 کمال اللہ الذی ہدانا لهذا و ما کانت الیہ متوجہا لولا انک ہدانا اللہ و چون روح لامکانی است
 و بصورت بیچونی و جسم گوی مخلوق است لاجرم محل اشتباه سے گردد و اللہ یحیی المعوی و هو
 یتدی بالکبیر و جماعہ از ایشان کہ آن نور روح فوق العرش را گرفته فرو می آیند و بان بقا
 پیدا میکنند خود را جامع بین تشبیه و التمزیه میدانند و اگر آن نور را از خود جدا می یابند مقام
 فرق بعد اجمع تصور میکنند انشال این مغالطات صوفیہ را بسیار است و کتب صحیحہ آئینہ العالمیم
 عن سقائت الی حدیث و محال الی حدیث باید دانست کہ روح هر چند نسبت بعالم بیچون است
 اما نظریہ بیچون حقیقی فعل و اثره چونسنت گوئیایر رنج است در میان عالم چون و در میان بنا
 تدیس نے چون حقیقی پس رنگ هر دو طرف دارد و هر دو اعتبار در و سے صحیح است بجان
 بیچون حقیقی کہ چون را بوسے اصیلا راه نیست پس تا در جمیع مقامات روح عروج نماید بان اسم رسد
 پس اول از جمیع طبقات سموات حتی العرش می باید گذشت و تمام از کوازم مکان می باید برآمد و بعد ان

روح لامکانی است
 این مقام را از عوالم معلوم گفته و بر استوار اورین مقام حل کرده و حق آنست کہ آن نور نور روح است این تغییر را نیز در وقت حصول آن مقام این نوع اشتباه سے پیدا شده بود اما چون عنایت خداوندی جل جلالہ از ان و بظلمت گذراننده و آنست کہ آن نور نور روح بودند نور الہی جل جلالہ کمال اللہ الذی ہدانا لهذا و ما کانت الیہ متوجہا لولا انک ہدانا اللہ و چون روح لامکانی است و بصورت بیچونی و جسم گوی مخلوق است لاجرم محل اشتباه سے گردد و اللہ یحیی المعوی و هو یتدی بالکبیر و جماعہ از ایشان کہ آن نور روح فوق العرش را گرفته فرو می آیند و بان بقا پیدا میکنند خود را جامع بین تشبیه و التمزیه میدانند و اگر آن نور را از خود جدا می یابند مقام فرق بعد اجمع تصور میکنند انشال این مغالطات صوفیہ را بسیار است و کتب صحیحہ آئینہ العالمیم عن سقائت الی حدیث و محال الی حدیث باید دانست کہ روح هر چند نسبت بعالم بیچون است اما نظریہ بیچون حقیقی فعل و اثره چونسنت گوئیایر رنج است در میان عالم چون و در میان بنا تدیس نے چون حقیقی پس رنگ هر دو طرف دارد و هر دو اعتبار در و سے صحیح است بجان بیچون حقیقی کہ چون را بوسے اصیلا راه نیست پس تا در جمیع مقامات روح عروج نماید بان اسم رسد پس اول از جمیع طبقات سموات حتی العرش می باید گذشت و تمام از کوازم مکان می باید برآمد و بعد ان



در صورت بقا با شدت شایسته تحقق بقاء باسد و نوم ممکن نیست اگر چه بسیار را پیش از
 رسیدن این مقام این معنی متوجه می شود علی الخصوص در طریقه علییه تقشبنده قدس الله تعالی علیه
 و الحقیق ما حقیقت الصواب ما الهیمت والله تعالی اعلم بالصواب و لیکه تعالی المخرج و المداوم
 الحمد لله رب العالمین اولاد و اخرا و الصلوة والسلام علی رسوله دایماً و متبرکاً

بسم الله الرحمن الرحیم
 الحمد لله رب العالمین
 ربنا انزلنا هذا القرآن
 علی قلوبنا و انزلنا
 الیکه تعالی المخرج
 و المداوم
 بوالعجل



و در بواسطه بعضی نیات حقیقتیه امور مجدثه پیدا کرده اند که نهایت تصحیح در آن علم تخصص است بجملاً
 بر این سلسله علویه که سر موعده مخالفت شدت تجویز کرده اند و ابتداء و احداث کرده اند آنگاه پس
 گفتند نفس درین طریق اتم باشد پس اقباب طرق باشد پس طالب اختیار این طریق اولی و
 سب باشد چاره بغایت اقباب است و مطلب و کمال نعمت و جماعت از متاخرین خلفای ایشان که
 صنایع این بزرگواران گرفته بعضی امور درین طریق احداث نموده اند و سماع و قص و بهر اختیار کرده
 نشان عدم وصول است بحقیقت نیات اکابر این خانواده بزرگ خیال کرده اند که بان مخرج تمام
 مقدمات تکمیل و تمهید این طریق مینمایند ندانسته اند که در تخریب و اضماعت ان می گویند و الله
 یخفی الخفی و هو البهیدی السبیلی

در این سلسله علویه که سر موعده مخالفت شدت تجویز کرده اند و ابتداء و احداث کرده اند آنگاه پس گفتند نفس درین طریق اتم باشد پس اقباب طرق باشد پس طالب اختیار این طریق اولی و سب باشد چاره بغایت اقباب است و مطلب و کمال نعمت و جماعت از متاخرین خلفای ایشان که صنایع این بزرگواران گرفته بعضی امور درین طریق احداث نموده اند و سماع و قص و بهر اختیار کرده نشان عدم وصول است بحقیقت نیات اکابر این خانواده بزرگ خیال کرده اند که بان مخرج تمام مقدمات تکمیل و تمهید این طریق مینمایند ندانسته اند که در تخریب و اضماعت ان می گویند و الله یخفی الخفی و هو البهیدی السبیلی

کتاب و وصیه شما دو هفتم

مخالفان آگاه برادر حقیقی حضرت ایشان میان غلام محمد در یافته در بیان جدیه و سلوک معارف
 بسیار این دو مقام اند **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْكَلِمَةُ الَّتِي لَا تَمُوتُ أَنَا الْهَدْيُ وَالْهَدْيُ**
لَا يَهْتَدِي لَنْ لَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ لَقَدْ جَاءَتْ رُسُلٌ رَبِّنَا بِالْحَقِّ وَرَحْمَةً لَهُمْ يَا أَهْلَ الْبَيْتِ
أَكْبَاهُ مُحَمَّدٍ الَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ صَلَوَاتُ اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَبَيْنَ كَانَهُ وَتَحِيَّاتُهُ عَلَيْهِ
وَعَلَيْهِمْ وَعَلَى مَنْ تَابَعَهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ آمِينَ چون دیده شده که طالبان بواسطه
 تهمت پستی فطرت و عدم دریافت صحبت شیخ کمال ممکن ننگ طویل او مطلب رفیع را
 در تصویر و تقصیر فرود آورده اند و بهر چه ایشان را در راه همیشه شده از حقیر و تقیر انفا نموده و همان
 تصدیق داشته و خود را بوصول آن کمال منتحی انگاشته آخوا یکدیگر منتحیان راه و وصلان آگاه
 و خجالت کار و نهایت روزگار خود بیان فرموده اند این جماعت پست فطرت باستینا قوت متخیله
 در آن احوال کامل را بر احوال ناقصه خود تطبیق داده اند همان قصه است هم بخوابند مگر شسته شده

در این سلسله علویه که سر موعده مخالفت شدت تجویز کرده اند و ابتداء و احداث کرده اند آنگاه پس گفتند نفس درین طریق اتم باشد پس اقباب طرق باشد پس طالب اختیار این طریق اولی و سب باشد چاره بغایت اقباب است و مطلب و کمال نعمت و جماعت از متاخرین خلفای ایشان که صنایع این بزرگواران گرفته بعضی امور درین طریق احداث نموده اند و سماع و قص و بهر اختیار کرده نشان عدم وصول است بحقیقت نیات اکابر این خانواده بزرگ خیال کرده اند که بان مخرج تمام مقدمات تکمیل و تمهید این طریق مینمایند ندانسته اند که در تخریب و اضماعت ان می گویند و الله یخفی الخفی و هو البهیدی السبیلی

سبح است بر آن حق است تفصیل این سخن عنقریب مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی این مشتاق
 سعوری و این مشابہت ظاهری باعث آن تحمیل می شود و چون در طریقه علویه لقبندیه جذب بر
 سلوک مقدم است مجذوبان این طریق را که بدولت سلوک مشرف نشده اند این هم تحمیل و این
 نوع توهم بسیار است و جمیع راهم از ایشان که احوال منقلبیه در مقام جذب حاصل میشود و از آنجا بحال
 سیر و قطع منازل سلوک و طی مساکب سیر الی امدد الگازند و بان تقلبات خود را مجذوب
 ساکب میدانند بجز طایفه فریاد یافت که فقره چند نوشته شود و در بیان حقیقت جذب و سلوک و ترقی و پیا
 این هر دو مقام با ذکر بعضی از خواص متمیز هر یک از دیگر و ترقی در میان جذب مبتدی جذب
 سستی و حقیقت تعامیمیل و انشاء و علوم دیگر که مناسب آن مقام باشد یعنی الحق و بیطیل
 کب اطل و کب کبره لطفی موان + فاش کتف و فی حدیث کف فی حدیث سبھا انه وهو سبھا انه فک
 کبیل و نعم الملک و نعیم الکیل این مکتوب مشتمل است بر دو مقصد و یک خاتمه مقصد اول
 بیان معارفی که بمقام جذب متعلق اند و مقصد ثانی در آنچه تعلق بسلوک ارد و خاتمه بیان
 معنی علوم و معارف متفرقه است که طال بان را در متن آنها کشیده است مقصد اول
 بیان مجذوبان سلوک تمام با کرده هر چند جذب قوی داشته باشد و از هر راه که متجرب شوند
 در عمل جز اگر از باب قلوب اند به سلوک و تکریر نفس آن مقام قلب نمیتوانند گذشت و بقلب قلب
 سیرت انجذاب ایشان انجذاب قلبی است محبت شان عرضی است نه ذاتی عرضی است اصل
 نفس با روح درین مقام متفرج است و خلقت با نور درین تعامل مختلط با کلبه و صیقلی تمام قلب
 بر آمدن و بقلب قلب پریشان و انجذاب روحی بمطلوب پیدا کردن بے تخلص روح از نفس
 بر آید ترقیه بمطلوب و جدا شدن نفس از روح و فرود آمدن او در مقام بندگی متصور نیست مادم
 که این هر دو فی حقیقت مجتمع اند حقیقت جامع قلبیه محکم و برپاست انجذاب خالص روحی متصور
 نیست و تخلص روح از نفس بعد از قطع منازل سلوک و طی مساکب سیر الی امدد و تحقق سیر فی امدد

سبح است بر آن حق است تفصیل این سخن عنقریب مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی این مشتاق
 سعوری و این مشابہت ظاهری باعث آن تحمیل می شود و چون در طریقه علویه لقبندیه جذب بر
 سلوک مقدم است مجذوبان این طریق را که بدولت سلوک مشرف نشده اند این هم تحمیل و این
 نوع توهم بسیار است و جمیع راهم از ایشان که احوال منقلبیه در مقام جذب حاصل میشود و از آنجا بحال
 سیر و قطع منازل سلوک و طی مساکب سیر الی امدد الگازند و بان تقلبات خود را مجذوب
 ساکب میدانند بجز طایفه فریاد یافت که فقره چند نوشته شود و در بیان حقیقت جذب و سلوک و ترقی و پیا
 این هر دو مقام با ذکر بعضی از خواص متمیز هر یک از دیگر و ترقی در میان جذب مبتدی جذب
 سستی و حقیقت تعامیمیل و انشاء و علوم دیگر که مناسب آن مقام باشد یعنی الحق و بیطیل
 کب اطل و کب کبره لطفی موان + فاش کتف و فی حدیث کف فی حدیث سبھا انه وهو سبھا انه فک
 کبیل و نعم الملک و نعیم الکیل این مکتوب مشتمل است بر دو مقصد و یک خاتمه مقصد اول
 بیان معارفی که بمقام جذب متعلق اند و مقصد ثانی در آنچه تعلق بسلوک ارد و خاتمه بیان
 معنی علوم و معارف متفرقه است که طال بان را در متن آنها کشیده است مقصد اول
 بیان مجذوبان سلوک تمام با کرده هر چند جذب قوی داشته باشد و از هر راه که متجرب شوند
 در عمل جز اگر از باب قلوب اند به سلوک و تکریر نفس آن مقام قلب نمیتوانند گذشت و بقلب قلب
 سیرت انجذاب ایشان انجذاب قلبی است محبت شان عرضی است نه ذاتی عرضی است اصل
 نفس با روح درین مقام متفرج است و خلقت با نور درین تعامل مختلط با کلبه و صیقلی تمام قلب
 بر آمدن و بقلب قلب پریشان و انجذاب روحی بمطلوب پیدا کردن بے تخلص روح از نفس
 بر آید ترقیه بمطلوب و جدا شدن نفس از روح و فرود آمدن او در مقام بندگی متصور نیست مادم
 که این هر دو فی حقیقت مجتمع اند حقیقت جامع قلبیه محکم و برپاست انجذاب خالص روحی متصور
 نیست و تخلص روح از نفس بعد از قطع منازل سلوک و طی مساکب سیر الی امدد و تحقق سیر فی امدد

بر آنکه سنی فرق و جمیع مائت کتور بر سید و شصت و پنجم از سائر مشیرین عقل نمودند و از اجناس عامه نمایند

بلکه بعد از حصول مقام الفرق بعد از جمع که بسیر عن الله بالعلم و دار و صورت بندوست هر گدای
 مرد میدان که شود به پشته آخر سلیمان که شود به قطعه الفرق بین جذب المذنب و جذب
 المذنب تدبیر شهود این مجذوبان از باب قلوب در پرده کثرت است این معنی را معلوم کنند یا نه
 شان درین کثرت نیست الا عالم ارواح که بطیافت و احاطه و سر بیان بتوجه خود بصورت شبیه است
 ان الله خالق ادمه علی صوره تبه و با این مناسبت شهود روح را شهود حق میداند تعالی و تقدس
 و احاطه و سر بیان و قرب و معیت هم برین قیاس است زیرا که نظر سالک بتوجه میکند مگر تا بمقام فوق
 بمقام فوق فوق و فوق مقام ایشان مقام روح است پس نظرشان از مقام روح بالا نرود و شهود
 جز روح امر دیگر نباشد نظر بقوق روح موقوف است بر سیدن بمقام روح و محبت و انجذاب هم
 در رنگ شهود است شهود حق سبحانه که بکلمه محبت و انجذاب بجناب تقدس او وابسته بمحصل
 نهایت سیر الاله غیر است به بیچکسرا تا نگردد او فنا در نیست راه در بارگاه کسب یابد
 اطلاق شهود درین مقام از تنگی میدان عبارت است و الا کارخانه این بزرگواران با و راه و راه
 شهود و شعارفت همچنانکه مقصد ایشان همچون و بیچگونه است اتصال ایشان با سچانه نیز همچون
 و بیچگونه است چون راه همچون راه نیست لا یجیل عطاء الا عطاء الهی اتصاله
 شریف بقیاس به هست رب الناس را با جان ناس به احاطه و سر بیان و قرب و معیت
 حق متعالی و محققین از باب سلوک که نهایت کار رسیده اند علمی است موافق علماء اهل حق شکر
 الله تعالی سعید هم حکم کردن بقرب ذاتی و انشال آن نزد ایشان از بیاصلی و دوریت نزدیک
 حکم بقرب که کنند بزرگ میفرماید هر که گوید نزدیکم دور است و هر که دور است نزدیک است
 تصحیف اینست علی که متعلق بتوجیه وجود است منشأ آن انجذاب و محبت قلبی است از باب
 قلوب که جذب پیدا کرده اند و بر او سلوک قطع متنازل بنیامید این علم با ایشان مناسبت ندارد و همچنین
 مجذوبان که بسلک از قلب بجلیت متوجه بمقلب قلب اندازین علوم تشریحی می نمایند و مستغفر

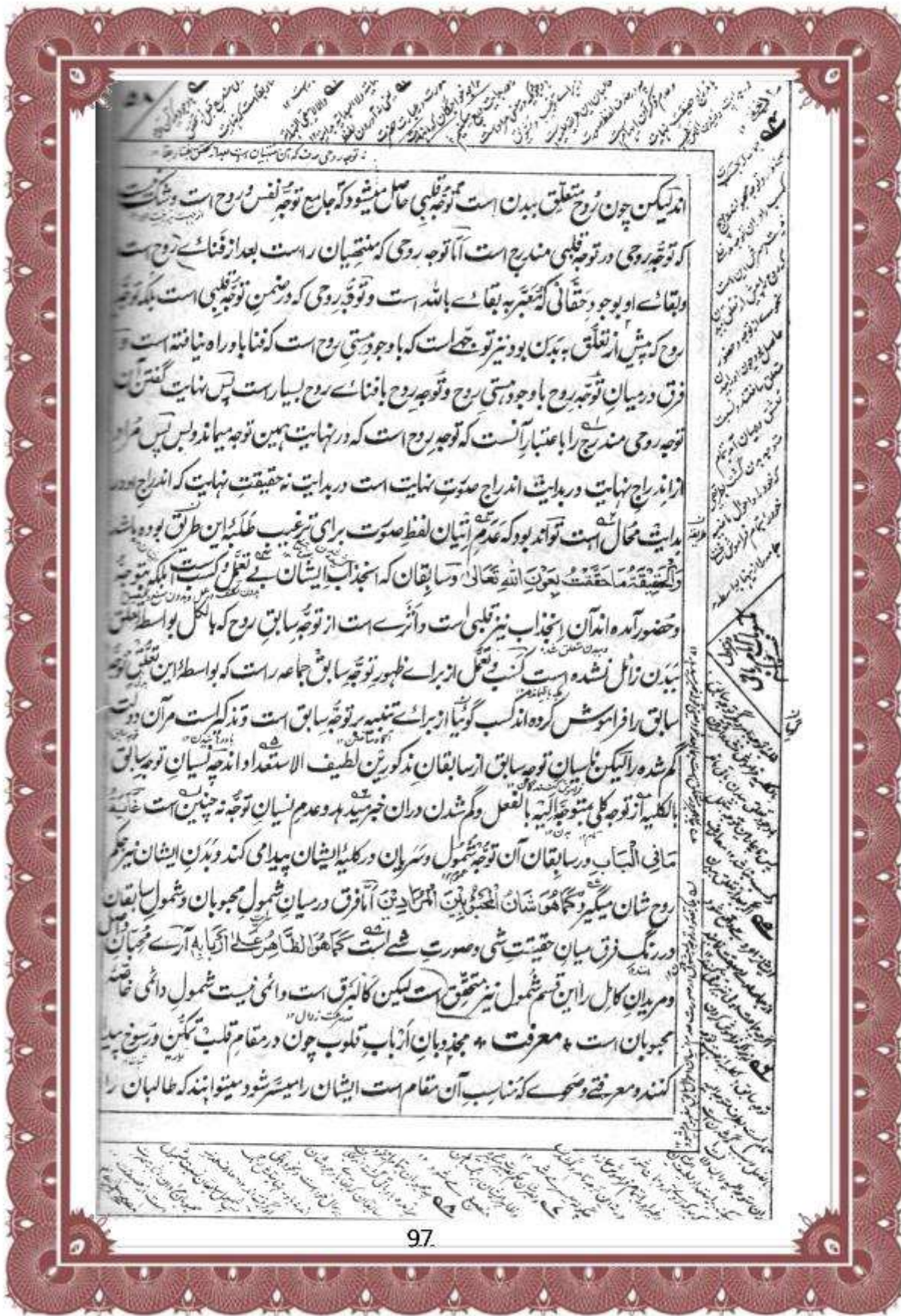
سید و شصت و پنجم از سائر مشیرین عقل نمودند و از اجناس عامه نمایند
 قطعه الفرق بین جذب المذنب و جذب المذنب تدبیر شهود این مجذوبان از باب قلوب در پرده کثرت است این معنی را معلوم کنند یا نه
 شان درین کثرت نیست الا عالم ارواح که بطیافت و احاطه و سر بیان بتوجه خود بصورت شبیه است
 ان الله خالق ادمه علی صوره تبه و با این مناسبت شهود روح را شهود حق میداند تعالی و تقدس
 و احاطه و سر بیان و قرب و معیت هم برین قیاس است زیرا که نظر سالک بتوجه میکند مگر تا بمقام فوق
 بمقام فوق فوق و فوق مقام ایشان مقام روح است پس نظرشان از مقام روح بالا نرود و شهود
 جز روح امر دیگر نباشد نظر بقوق روح موقوف است بر سیدن بمقام روح و محبت و انجذاب هم
 در رنگ شهود است شهود حق سبحانه که بکلمه محبت و انجذاب بجناب تقدس او وابسته بمحصل
 نهایت سیر الاله غیر است به بیچکسرا تا نگردد او فنا در نیست راه در بارگاه کسب یابد
 اطلاق شهود درین مقام از تنگی میدان عبارت است و الا کارخانه این بزرگواران با و راه و راه
 شهود و شعارفت همچنانکه مقصد ایشان همچون و بیچگونه است اتصال ایشان با سچانه نیز همچون
 و بیچگونه است چون راه همچون راه نیست لا یجیل عطاء الا عطاء الهی اتصاله
 شریف بقیاس به هست رب الناس را با جان ناس به احاطه و سر بیان و قرب و معیت
 حق متعالی و محققین از باب سلوک که نهایت کار رسیده اند علمی است موافق علماء اهل حق شکر
 الله تعالی سعید هم حکم کردن بقرب ذاتی و انشال آن نزد ایشان از بیاصلی و دوریت نزدیک
 حکم بقرب که کنند بزرگ میفرماید هر که گوید نزدیکم دور است و هر که دور است نزدیک است
 تصحیف اینست علی که متعلق بتوجیه وجود است منشأ آن انجذاب و محبت قلبی است از باب
 قلوب که جذب پیدا کرده اند و بر او سلوک قطع متنازل بنیامید این علم با ایشان مناسبت ندارد و همچنین
 مجذوبان که بسلک از قلب بجلیت متوجه بمقلب قلب اندازین علوم تشریحی می نمایند و مستغفر

بقوه مدونی بکسر یا بید خود

مستغفر بزرگی

میشند یعنی از مجذوبان باشند که هر چند پراهملک و آینه وطی منازل نمایند اما نظرشان از خاک
 بیگ قطع نشود و رولعوق پیدا کنند آنحال این علوم و این ایشان نمیکنند و از این و از این و از این
 تئذ برآید که در عروج یکایک قریب و صعو و بعد از آن کس کند و لنگ اندزین آخیر جانت است
حَدِيثٌ قَرِيْبٌ الظَّالِمُ اَلْمَا دَا جَعَلَ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا وَاجْعَلَ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ نَصِيْرًا
 است و وصول بنهایت مطلب یعنی از این علوم است چه هر چند نیندیشیر نسبت پیدا شود عالم
 مابعدی یعنی نسبت ترمیمها بر این زمان عالم را چنین صلح دانستن و یا صلح را محیط عالم بدین
 است معنی ندارد که مثلا اشرا ب و تیرت اهلا ذی کب معرفت حضرت خواجۀ نقشبند قدس الله
 تعالی بر سطح الاقدس فرموده اند که ما نهایت را در بدایت درج میکنیم یعنی این عبارت است که
 جذب و توجیه که منتصیان را در نهایت میسر میشود و در این طریق در آنجذاب و توجیه که در ابتدا پیدا
 میشود درج است زیرا که آنجذاب یعنی آنجذاب روحی است و جذب مبتدی جذب قلبی چون
 تلب برزخ است میان روح و نفس پس خصمن جذب قلبی جذب روحی نیز حاصل است و توجیه
 این است بر این اندراج را با این طریق هر چند این معنی در جمیع جذبات حاصل است بنا بر آنست که اگر
 از آن دو نوعه طریقۀ از برای حصول این معنی وضع نموده اند و شکله از برای حصول این مطلب
 پس کرده اند و دیگران را این معنی بر سبیل اتفاق میسر میشود و در دنیا بطه برت ندارند و ایضا این کلام
 در تمام جذبه ایشان فاصل است که دیگران را نیست و اگر هست نادر است و لکن بعضی ایشان را
 این تمام است اما قطع منازل سلوک نمایند فناست و بقائت شدید بقائت و بقائت از با سلوک
 است و در توجیه از مقام کمال که شبیه به مقام سید عرفان الله بالله است نیز بدست می آید که این
 است سعادتانی نمایند تحقیق این جمیع عنقریب شرح خواهد یافت انشاء الله تعالی این جا توجیه
 است آید است که روح را پیش از تعلق بر بدن خود است از توجیه مقصود حاصل بود چون پس
 پس گشت آن توجیه را فل شد اگر بر این سلسله علیۀ طریقۀ از برای ظهور آن توجیه سابق وضع نموده

این علوم و این ایشان نمیکنند و از این و از این و از این تئذ برآید که در عروج یکایک قریب و صعو و بعد از آن کس کند و لنگ اندزین آخیر جانت است
 این کلام در تمام جذبه ایشان فاصل است که دیگران را نیست و اگر هست نادر است و لکن بعضی ایشان را این تمام است
 اما قطع منازل سلوک نمایند فناست و بقائت شدید بقائت و بقائت از با سلوک است و در توجیه از مقام کمال که شبیه به مقام سید عرفان الله بالله است
 نیز بدست می آید که این است سعادتانی نمایند تحقیق این جمیع عنقریب شرح خواهد یافت انشاء الله تعالی این جا توجیه است آید است
 که روح را پیش از تعلق بر بدن خود است از توجیه مقصود حاصل بود چون پس پس گشت آن توجیه را فل شد اگر بر این سلسله علیۀ
 طریقۀ از برای ظهور آن توجیه سابق وضع نموده



اندکیس چون روح متعلق بدن است موجه قلبی حاصل میشود که جامع توجه نفس روح است و شکست
 که توجه روحی در توجه قلبی مندرج است آن توجه روحی که منتحبیان راست بعد از فناست روح است
 و بقائے او بوجو و حقیقی که تعبیر به بقائے باشد است و توجه روحی که در ضمن توجه قلبی است بلکه توجه
 روح که پیش از تعلق به بدن بود نیز توجه است که با وجود مستی روح است که فنا با و راه نیافته است و
 فرق در میان توجه روح با وجود مستی روح و توجه روح با فناست روح بسیار است پس نهایت گفتن آن
 توجه روحی مندرج را باعتبار آنست که توجه روح است که در نهایت همین توجه میماند پس پس مراد
 از اندراج نهایت در بدایت اندراج صدوت نهایت است در بدایت نه حقیقت نهایت که اندراج بود
 بدایت محال است تواند بود که حدیث ایشان لفظ صدوت برای ترغیب طلبه این طریق بوده باشد
 و الحقیقة ما حقیقت یعون الله تعالی و سابقان که اسجد آب ایشان بنه تغل کسبت ملک متوجه
 و حضور آمده اند آن اجذاب نیز قلبی است و اثر است از توجه سابق روح که با کمال بواسطه تعلق
 سابق زائل شده است نسبت تعلق از برای ظهور توجه سابق جماعه راست که بواسطه این تعلق توجه
 سابق را فراموش کرده اند کسب گویند از برای تنبیه بر توجه سابق است و مذکور است مرآن دوست
 گم شده را لیکن نسیان توجه سابق از سابقان مذکورین لطیف الاستعداد و اندچه نسیان توجه سابق
 بالکلیه از توجه کلی بتوجه کلبه بالفعل و گم شدن در آن خیر میسر مد و عدم نسیان توجه نه چنین است غایب
 مافی الباب و سابقان آن توجه شمول و سرمان در کلیه ایشان پیدای کند و بدن ایشان نیز عجز
 روح شان میگیرد و کما هو شأن العجبی بدن المثل من آفاق در میان شمول محبوبان و شمول سابقان
 در رنگ فرق میان حقیقت شی و صورت شی است کما هو الظاهر علی الگیا به آرسه محبان
 و مردان کامل را این هم شمول نیز متحقق است لیکن کالذوق است و انمی نیست شمول دائمی حقیقت
 محبوبان است به معرفت به مجذوبان از باب تلوب چون در مقام قلب تکلیف و رسیدن پدید
 کنند و معرفتی و صحیح که ناسب آن مقام است ایشان را میسر شود و میگویند که طالبان را

تا در رسانند و در صحبت ایشان انجذاب و محبت قلبی جامع طلاکب حاصل شود هر چند از ایشان بکمال
 نرسند چنانچه ایشان خود بجهت کمال نرسیده اند و دیگر بر او واسطه حصول کمال نمیتوانند شد مشهور است
 که از ناقص کمال نیامد افادۀ ایشان هر قدر که باشد بیش از افادۀ آریاب سلوک است هر چند پنهانیت
 سلوک رسد و جذب مستحقان پیدا کند آنگاه مقام تملک ایشان را بطریق غیر عن الله بالذکر فرو نیاوردند
 چه مستحق غیر جمیع عالم تر از کمال افادۀ نادر چه او را به عالم نسبتی و توجه نمانده افادۀ تواند نمود و شیخ معتاد
 که در برین مکتب گویند باعتبار آنست که او در مقام برزخیت که مقام قلب است فرو آمده است و از هر دو
 جهت روح و نفس حفظی و آفریننده است از جهت روح از فزونی استفاده میکند و از جهت نفس با وجود
 توفیق افادۀ مے نماید زیرا که او را توجه حق سبحانه و تعالی با توجه خلق جمع شده است که روح کدام حجاب و دیگر نیست
 پس افادۀ و استفاده معاً او را حاصل است بعضی از شیخ ازین برزخیت برزخیت بین الخلق و اسحق میخوانند
 و شیخ برزخ را جامع بین آتش و آینه و غیره میگویند پوشیده نماند که این هم برزخیت که بنا بر آن بر سر است
 و این مقام شمی که بنام آن بر صحت نیست زیرا که نفسشان درین مقام در غلبات انوار روح
 مشرب است و همان اندراج منشأ شکر شده است و در مقام برزخیت قلب نفس روح از یکدیگر
 جدا است پس آنچه را در آن گنجایش نباشد بلکه آنچه همه صحت است که در سبب مقام عترت است و هذلول
 شیخ کمال را چون در مقام قلب فردی آرد بواسطه برزخیت مناسبت بعالم پیدا می کند و واسطه
 حصول کمالات مستعدان کمالات می شود و مجذب شکر نیز چون در مقام قلب است بعالم مناسبت
 دارد و توجه را از ایشان درین نمیدارد و از انجذاب و محبت اگر چه سلبی باشد نیز نصیبی برست و دره
 است لاجرم راه افادۀ بروی کشاوه است بلکه گوئیم که گیت افادۀ مجذب شکر بیش از گیت افادۀ
 مستحق جمیع است و کیفیت افادۀ مستحق زیاد از کیفیت افادۀ مجذب است زیرا که مستحق جمیع را هر چند
 بعالم مناسبت پیدا شده است آنرا در صورت است فی الحقیقت مجذب است منصف بزرگ اصل است
 بر نسبت یاد و این مجذب است بعالم فی الحقیقت است و از جمله آفرین عالم است و باقی است

این مقام شمی که بنام آن بر صحت نیست زیرا که نفسشان درین مقام در غلبات انوار روح مشرب است و همان اندراج منشأ شکر شده است و در مقام برزخیت قلب نفس روح از یکدیگر جدا است پس آنچه را در آن گنجایش نباشد بلکه آنچه همه صحت است که در سبب مقام عترت است و هذلول شیخ کمال را چون در مقام قلب فردی آرد بواسطه برزخیت مناسبت بعالم پیدا می کند و واسطه حصول کمالات مستعدان کمالات می شود و مجذب شکر نیز چون در مقام قلب است بعالم مناسبت دارد و توجه را از ایشان درین نمیدارد و از انجذاب و محبت اگر چه سلبی باشد نیز نصیبی برست و دره است لاجرم راه افادۀ بروی کشاوه است بلکه گوئیم که گیت افادۀ مجذب شکر بیش از گیت افادۀ مستحق جمیع است و کیفیت افادۀ مستحق زیاد از کیفیت افادۀ مجذب است زیرا که مستحق جمیع را هر چند بعالم مناسبت پیدا شده است آنرا در صورت است فی الحقیقت مجذب است منصف بزرگ اصل است بر نسبت یاد و این مجذب است بعالم فی الحقیقت است و از جمله آفرین عالم است و باقی است

مے آئند و تو توجہ بقوت شے گسند و علم جامع حیوۃ است و ارادہ
 تابع علم است و قدرت نیز ثابت شد چه ارادت تخصیص احد المتقدّمین
 است این اعتسبات در ذات آب بمنزل شیونات است
 اگر با وجود این اعتسبات صفات زائده و ذات آب اثبات کرده شود بمنزل صفات
 است بوجود زائد آب باعتبار اولیٰ حی و عالم فاعل و مرید نمیتوان گفت از برای این اسمی
 ثبوت صفات زائده و کار است پس آنچه در عبارت بعضی شایخ در اثبات اسمی مذکورہ از
 آب واقع شدہ است یقیناً آن عدم فرق است میان شیون و صفات و همچنین حکم نفی وجود
 نیز محمول است بر عدم آن فرق و فرق دیگر در میان شیون و صفات آنست کہ مقام شیون کونی
 قوی ایشان است و مقام صفات پنجمین است محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آله و سلم و اولیا
 کہ برت مہر سے اندر حضور انہ تعالیٰ علیہم اجمعین وصول فیض ثانی ایشان را توسط شیونات
 و سایر انبیاء و جماعہ کہ بر آقا ام ایشانند صلوات اللہ تعالیٰ و برکت اللہ علی سیدنا و علیکم و علیٰ آلہم
 و سلم و علیٰ انصارہم اجمعین و در وقت اول ہم ایشان را توسط صفات است پس گوئیم کہ صفات
 آن سرور است علی الصلوٰۃ و السلام و واسطہ وصول فیض دویم است نفل شان العلم است و این
 شان جامع جمیع شیون اجالی و تفصیلی است و آن نفل معبر بقابلت ذات تعالیٰ و تقدس شان
 علم را بلکہ جمیع شیون اجالی و تفصیلی را لیکن باعتبار شمول شان علم انہا را باید دانست کہ این قابلیت
 اگرچه برزخ است میان ذات عنقہ اللہ و میان شان لعلم اما چون یک جهت اہمتر است
 و آن جهت ذات است تعالیٰ شہادتہ در برزخ نیز رنگ آن پیدا نمیشود و پس ان برزخ بزرگت
 دیگر کہ شان لعلم است منصف است پس ناچار آن را نفل آن شان گفته شد و ایضا نفل شے عبارت
 از طور شے است اگرچہ بیشتر و بیشتر باشد و مرتبہ دویم و چون حصول برزخ بعد حصول طریقت است
 لاجرم این برزخ در وقت تکالیف در تحت آن شان منکشف میشود پس باعتبار این ظهور تا باطل

علم جامع صفات
 زائده و علم
 جامع حیوۃ است
 و ارادہ تابع
 علم است و قدرت
 نیز ثابت شد
 چه ارادت
 تخصیص احد
 المتقدّمین است
 این اعتسبات
 در ذات آب
 بمنزل شیونات
 است اگر با
 وجود این
 اعتسبات
 صفات زائده
 و ذات آب
 اثبات کرده
 شود بمنزل
 صفات است
 بوجود زائد
 آب باعتبار
 اولیٰ حی و
 عالم فاعل و
 مرید نمیتوان
 گفت از برای
 این اسمی
 ثبوت صفات
 زائده و کار
 است پس آنچه
 در عبارت
 بعضی شایخ
 در اثبات
 اسمی مذکورہ
 از آب واقع
 شدہ است
 یقیناً آن
 عدم فرق
 است میان
 شیون و
 صفات و
 همچنین
 حکم نفی
 وجود نیز
 محمول
 است بر عدم
 آن فرق و
 فرق دیگر
 در میان
 شیون و
 صفات آنست
 کہ مقام
 شیون کونی
 قوی ایشان
 است و مقام
 صفات
 پنجمین
 است محمد
 رسول اللہ
 صلی اللہ
 علیہ و آله
 و سلم و
 اولیا کہ
 برت مہر سے
 اندر حضور
 انہ تعالیٰ
 علیہم
 اجمعین
 وصول فیض
 ثانی
 ایشان را
 توسط
 شیونات
 و سایر
 انبیاء و
 جماعہ کہ
 بر آقا ام
 ایشانند
 صلوات
 اللہ
 تعالیٰ
 و برکت
 اللہ علی
 سیدنا و
 علیکم و
 علیٰ آلہم
 و سلم و
 علیٰ
 انصارہم
 اجمعین
 و در وقت
 اول ہم
 ایشان را
 توسط
 صفات
 است پس
 گوئیم کہ
 صفات
 آن سرور
 است علی
 الصلوٰۃ
 و السلام
 و واسطہ
 وصول
 فیض
 دویم
 است نفل
 شان
 العلم
 است و این
 شان
 جامع
 جمیع
 شیون
 اجالی و
 تفصیلی
 است و آن
 نفل
 معبر
 بقابلت
 ذات
 تعالیٰ و
 تقدس
 شان
 علم
 را بلکہ
 جمیع
 شیون
 اجالی و
 تفصیلی
 را لیکن
 باعتبار
 شمول
 شان
 علم
 انہا را
 باید
 دانست
 کہ این
 قابلیت
 اگرچہ
 برزخ
 است
 میان
 ذات
 عنقہ
 اللہ و
 میان
 شان
 لعلم
 اما چون
 یک
 جهت
 اہمتر
 است و
 آن
 جهت
 ذات
 است
 تعالیٰ
 شہادتہ
 در
 برزخ
 نیز
 رنگ
 آن
 پیدا
 نمیشود
 و پس
 ان
 برزخ
 بزرگت
 دیگر
 کہ
 شان
 لعلم
 است
 منصف
 است
 پس
 ناچار
 آن
 را
 نفل
 آن
 شان
 گفته
 شد و
 ایضا
 نفل
 شے
 عبارت
 از
 طور
 شے
 است
 اگرچہ
 بیشتر
 و
 بیشتر
 باشد
 و
 مرتبہ
 دویم
 و
 چون
 حصول
 برزخ
 بعد
 حصول
 طریقت
 است
 لاجرم
 این
 برزخ
 در
 وقت
 تکالیف
 در
 تحت
 آن
 شان
 منکشف
 میشود
 پس
 باعتبار
 این
 ظهور
 تا
 باطل

طیبیت مناسب افتاده و طاعت از اولیاء الله که بر قدم وسه اند صلی الله تعالی علیهم وعلیٰ آلهم و سلم
 و بارکات انماست که از باب ایشان اند و وصول فیض ثانی طلال آن قابلیت جامع اند و کالتقل
 از مرآن ظل محل را و از باب سائر انبیا صلوات الله تعالی و تسبیحاً که علی تبتاً و علیهم و واسطه وصول
 فیض اول و ثانی ایشان را قابلیت انصاف ذاتست عز سلسله که بصفتا موجوده زائده و طاعت
 که بر قدم ایشانند از باب ایشان صفات است در حق وصول فیض اول و ثانی و واسطه وصول
 فیض اول مرآن سرور را علی الصلوة و السلام و قابلیت انصاف ذاتست تعالی و تقدست
 مزین صفات را گوشتا قابلیت که وسایل فیض سائر انبیا اند صلوات الله و برکات الله علی تبتاً
 و علیهم و علیهم الصلوة و السلام و وسایل وصول فیض اول نیز ایشان را واجب است که صفات
 محمیان را وسایل وصول فیض اول بعد از وسایل وصول فیض ثانی بخلاف دیگران که نیست
 بعضی از مشایخ قدس سره تعالی امین لهم کتباً حضرت علی الصلوة و السلام و قابلیت انصاف
 ساخته اند نشان آن عدم فرق میان شیون و صفات بلکه عدم علم است بمقام شیون و الله تعالی
 و هم بعد السبیل پس محض شد که رب آن حضرت علی الصلوة و السلام و الخیرة ربنا از باب
 هم در مقام شیون و هم در مقام صفات و واسطه وصول هر دو فیض است و نیز معلوم گشت که وصول
 فیض مراتب کالات ولایت آن حضرت علی الصلوة و السلام از ذاتست بتوسط امر زائده شیون
 تیرین مراتب اعتبار زیادتی در ایشان از مرتبغات عقل است لهذا محلی ذاتی مخصوص او گشت و کمال
 تابعان او چون از راه او فیض بگیرند ایشان را نیز ازین مقام شرفی بدست آمد و دیگران را چون واسطه
 صفاتی در میان است و صفات بوجود زائده موجود اند عاجز حصین در میان افتاد و محلی صفاتی نام
 ایشان گشت باید و است که قابلیت انصاف هر چند اعتبار است وجود زائده آرد و صفات موجود
 اند قابلیت اینجا آن چون قابلیت در رنگ برانند در میان ذات و صفات بلکه میان شیون صفات

طاعت از اولیاء الله که بر قدم وسه اند صلی الله تعالی علیهم وعلیٰ آلهم و سلم
 و بارکات انماست که از باب ایشان اند و وصول فیض ثانی طلال آن قابلیت جامع اند و کالتقل
 از مرآن ظل محل را و از باب سائر انبیا صلوات الله تعالی و تسبیحاً که علی تبتاً و علیهم و واسطه وصول
 فیض اول و ثانی ایشان را قابلیت انصاف ذاتست عز سلسله که بصفتا موجوده زائده و طاعت
 که بر قدم ایشانند از باب ایشان صفات است در حق وصول فیض اول و ثانی و واسطه وصول
 فیض اول مرآن سرور را علی الصلوة و السلام و قابلیت انصاف ذاتست تعالی و تقدست
 مزین صفات را گوشتا قابلیت که وسایل فیض سائر انبیا اند صلوات الله و برکات الله علی تبتاً
 و علیهم و علیهم الصلوة و السلام و وسایل وصول فیض اول نیز ایشان را واجب است که صفات
 محمیان را وسایل وصول فیض اول بعد از وسایل وصول فیض ثانی بخلاف دیگران که نیست
 بعضی از مشایخ قدس سره تعالی امین لهم کتباً حضرت علی الصلوة و السلام و قابلیت انصاف
 ساخته اند نشان آن عدم فرق میان شیون و صفات بلکه عدم علم است بمقام شیون و الله تعالی
 و هم بعد السبیل پس محض شد که رب آن حضرت علی الصلوة و السلام و الخیرة ربنا از باب
 هم در مقام شیون و هم در مقام صفات و واسطه وصول هر دو فیض است و نیز معلوم گشت که وصول
 فیض مراتب کالات ولایت آن حضرت علی الصلوة و السلام از ذاتست بتوسط امر زائده شیون
 تیرین مراتب اعتبار زیادتی در ایشان از مرتبغات عقل است لهذا محلی ذاتی مخصوص او گشت و کمال
 تابعان او چون از راه او فیض بگیرند ایشان را نیز ازین مقام شرفی بدست آمد و دیگران را چون واسطه
 صفاتی در میان است و صفات بوجود زائده موجود اند عاجز حصین در میان افتاد و محلی صفاتی نام
 ایشان گشت باید و است که قابلیت انصاف هر چند اعتبار است وجود زائده آرد و صفات موجود
 اند قابلیت اینجا آن چون قابلیت در رنگ برانند در میان ذات و صفات بلکه میان شیون صفات

و بر فرغ رنگ مرقمین خودی گیر و قابلیات نیز رنگ صفات گرفته قابلیت پیدا کرده اند که فانی است
اگر اندک است اندک نیست چه درون دیده اگر نیم هست بسیار است چه ازین بیان لایح گشت
که ظهور ذات تعالی تقدس سینه پرده منافی تجلی شهودی نیست لیکن تجلی وجودی را منافی است
لغذا آن سرور را علی الصلوة والسلام والرحمة والبرکات در جانب وصول فیض وجود کمالات ولایت
حائلی در میان نیامد و در جانب وصول فیض وجودی حائل در میان آمد که قابلیت انسان
است چنانکه گذشت گفته نشود که چون شیون و قابلیات اینها از اعتبارات عقل باشد وجود ذنبی
ثابت شد و از آن حجاب علمی لازم آمد غایب مافی الباب حجب صفات خارجی است و حجب شیون
علمی زیرا که گوئیم که موجود ذنبی در میان دو موجود خارجی برده نمیشود و موجود جسمی را پرده نمی شود
که موجود خارجی ولو مستلزم الفحجاب العلمی فیکون ان تقاطعه من البین بحصول بعضی الاعیان
بحد این الحجاب فیکون زواله چون این مقدمات معلوم گشت پس بدانکه اگر محمد است
استیفاء سیر او که منسب الی الله است تا بطل شایسته که اسم است و بعد از فنا در آن اسم
بقیة فی الله شرف می گردد و اگر بان اسم باقی گشت بقا باسد او را نیز زیاده گشت و باقی بقا بقا
در مرتبه اولی از ولایت خاصه محمدیه علیها الصلاة والسلام والرحمة و غل میشود و اگر محمد می شرف
نیت بقا بلت صفت یا نفس صفت که رتب است میرسد و اگر درین اسم فانی گشت فانی فی
بروسه اطلاق نباید کرد و همچنین بر تقدیر بقا بان اسم باقی باسد نیت چه اسم اعتبار از مرتبه است
که جامع جمیع شیون و صفات است و چون در جبهه شیون زناوت اعتبار است عین ذات ذنبی
بیکدیگر پس فنا در یک اعتبار فنا در جمیع اعتبارات است بلکه فنا در ذات تعالی و تقدس و همچنین
بقا بیک اعتبار بقا بجمیع اعتبارات است پس فانی فی الله و باقی باسد درین صورت گفتن درست
میشود و بخلاف در جانب صفات که موجود اند و وجود بر ذات منقاریت اینها با ذات عتر سلطانی
و با یک دیگر تحقیق است پس فنا در یک صفت تسلیم فنا در جمیع نیت و هکذا ذلک الحال فی البقاء

بسم الله الرحمن الرحیم

کلمه صفت
قابلیت
علمی
کلمات
علمی
مستلزم

علمی
تجلی
تقدس
فانی

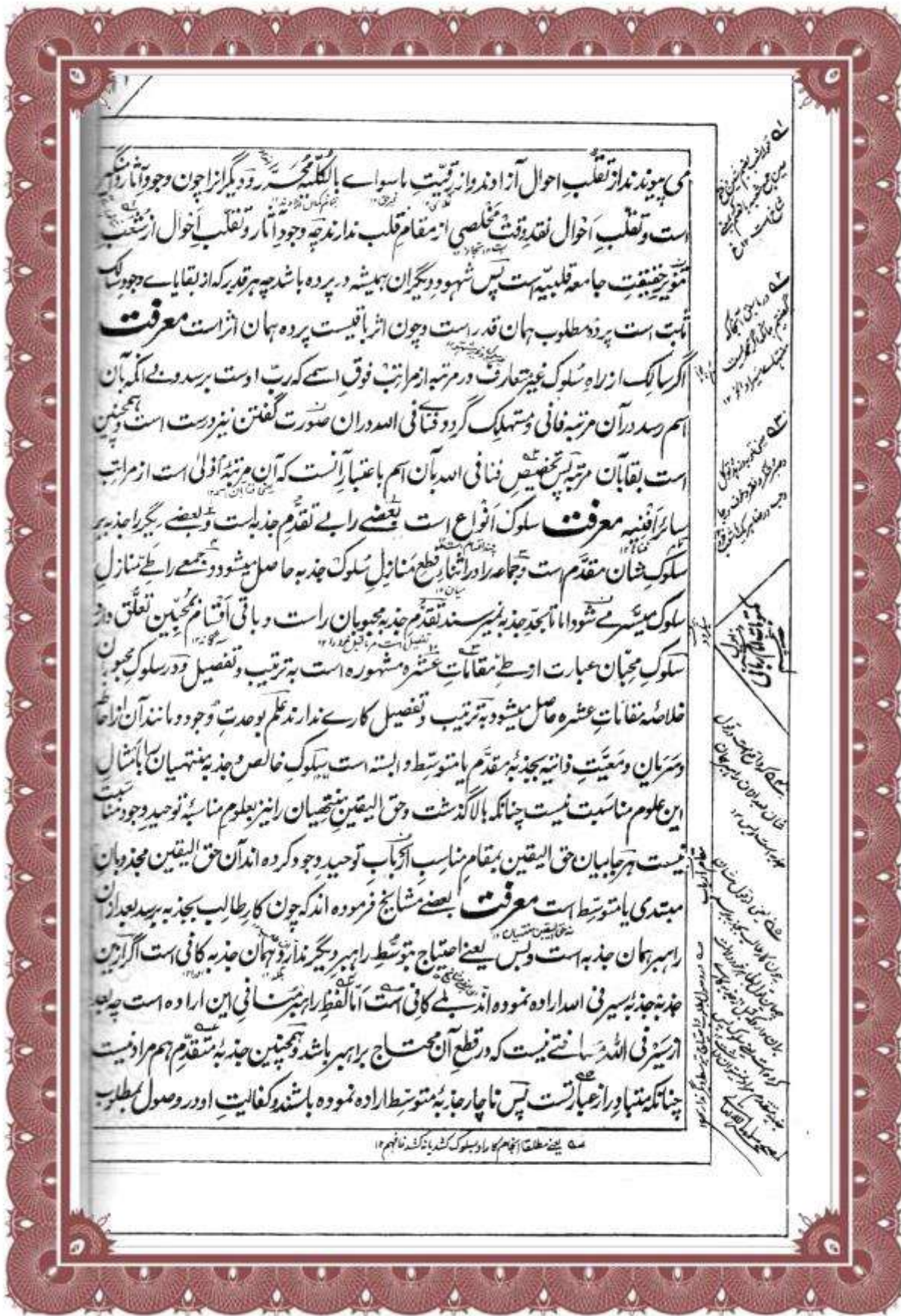
کلمه
فانی

کلمه
فانی
تقدس
علمی
تجلی
تقدس
فانی
کلمه
فانی
تقدس
علمی
تجلی
تقدس
فانی

یعنی چون قبولی اسد با صدم

پس ناچار این فانی را فانی فی اسد بناید گفت و باقی را باقی با صدمه بیکه مطلق فانی و باقی میتوان
گفت یا متقیه بصفتی یعنی فانی و صفت علم با باقی آن صفت پس ناچار فناء محمیان آتم آمد
بقائے ایشان اکمل و ایضا مخرج مجدی چون بجایست یون است و شیون را با عالم هیچ مناسبتی
نیست چه عالم ظل صفاست نه ظل شیون پس فناء سالک شانه مستلزم فناء مطلق او باشد
بسیکای هیچ بقائے وجود سالک و اثر او نماند و همچنین بر تقدیر بقا تمامی خود بان شان باقی بیگردد و
تخلف فانی و صفت که تمام از خود نمی برآید و اثرش زایل نمیکرد و چه وجود سالک اثر همان صفت
و عمل آن پس ظهور اسلماحی و جو ظل باطل نباشد و بقا با نماند فناء است پس مجدی از جوع بصفا
بشترت این است باشد و از خوف رزق محفوظ چه او بجای از خود برآمده است و با و صفت باقی گشته درین محل
نمی توانست باشد بخلاف و صورت فناء که صفاتی که خود در اینجا بواسطه بقائے اثر وجود سالک ممکن
است از اینجا تواند بود و احتما فیکه در میان مشایخ قدس الله تعالی است که در جوار از مجموع و اصل عدم
جوانان واقع است حق است که اگر محمیت محفوظ است از خود و اولی در خط است و همچنین است
تجدد فیکه در زوال اثر وجود سالک بعد از فناء او واقع است بعضی بزوال عین و اثر قابل گشته اند
بعضی دیگر زوال اثر را جز بنداشتند حق درین باب نیز تفصیل است اگر محمیت عین و اثر در
تجدد میسازد و غیر او را اثر زوال نمی شود چه صفت که اصل است باقی است پس زوال ظل آن
سایه ممکن نباشد اینجا و قیقه ایست باید است که مراد از زوال عین و اثر زوال شهودیت مجدی
یعنی زوال وجودی مستلزم الحاد و زنده است و جاعه اذین طائفه زوال وجودی تصور کرده اند
و حال اثر ممکن گزیننده اند و آن را الحاد و زنده دانسته اند و الحق ما حقیقت با عکله است
بسی است که با وجود قول بزوال وجودی بزوال عین نیز قابل گشته اند چه حکم بزوال عین وجود در رنگ
تجدد بزوال اثر مستلزم الحاد و زنده است با جمله زوال وجودی در عین و اثر محالست و شهودی
سود ممکن بلکه واقع لیکن مخصوص مجدی مشرب است پس محمیان تمام از قلب می آیند و بقلب

عقل فانی را فانی فی اسد بناید گفت و باقی را باقی با صدمه بیکه مطلق فانی و باقی میتوان گفت یا متقیه بصفتی یعنی فانی و صفت علم با باقی آن صفت پس ناچار فناء محمیان آتم آمد بقائے ایشان اکمل و ایضا مخرج مجدی چون بجایست یون است و شیون را با عالم هیچ مناسبتی نیست چه عالم ظل صفاست نه ظل شیون پس فناء سالک شانه مستلزم فناء مطلق او باشد بسیکای هیچ بقائے وجود سالک و اثر او نماند و همچنین بر تقدیر بقا تمامی خود بان شان باقی بیگردد و تخلف فانی و صفت که تمام از خود نمی برآید و اثرش زایل نمیکرد و چه وجود سالک اثر همان صفت و عمل آن پس ظهور اسلماحی و جو ظل باطل نباشد و بقا با نماند فناء است پس مجدی از جوع بصفا بیشترت این است باشد و از خوف رزق محفوظ چه او بجای از خود برآمده است و با و صفت باقی گشته درین محل نمی توانست باشد بخلاف و صورت فناء که صفاتی که خود در اینجا بواسطه بقائے اثر وجود سالک ممکن است از اینجا تواند بود و احتما فیکه در میان مشایخ قدس الله تعالی است که در جوار از مجموع و اصل عدم جوانان واقع است حق است که اگر محمیت محفوظ است از خود و اولی در خط است و همچنین است تجدد فیکه در زوال اثر وجود سالک بعد از فناء او واقع است بعضی بزوال عین و اثر قابل گشته اند بعضی دیگر زوال اثر را جز بنداشتند حق درین باب نیز تفصیل است اگر محمیت عین و اثر در تجدد میسازد و غیر او را اثر زوال نمی شود چه صفت که اصل است باقی است پس زوال ظل آن سایه ممکن نباشد اینجا و قیقه ایست باید است که مراد از زوال عین و اثر زوال شهودیت مجدی یعنی زوال وجودی مستلزم الحاد و زنده است و جاعه اذین طائفه زوال وجودی تصور کرده اند و حال اثر ممکن گزیننده اند و آن را الحاد و زنده دانسته اند و الحق ما حقیقت با عکله است بسی است که با وجود قول بزوال وجودی بزوال عین نیز قابل گشته اند چه حکم بزوال عین وجود در رنگ تجدد بزوال اثر مستلزم الحاد و زنده است با جمله زوال وجودی در عین و اثر محالست و شهودی سود ممکن بلکه واقع لیکن مخصوص مجدی مشرب است پس محمیان تمام از قلب می آیند و بقلب



می پیوندند از قلب احوال از او اندواز تربیت ماسواست بالکلیه ^{و در دیگر از چون وجود آثار} است و قلب احوال تقدیرت مخلصی از مقام قلب ندارند چه وجود آثار و قلب احوال از مشیت
 متوخی حقیقت جامعه قلبیه است پس شهود و دیگران همیشه در پرده باشد چه هر قدر که از بقایای وجود یک
 ثابت است پرده مطلوب همان قدر است و چون اثر باقیمت پرده همان اثر است معرفت
 اگر ساکن از راه سلوک غیر تعارف در مرتبه از مراتب فوق است که رب اوست برسد و آنکه بان
 اهم رسد در آن مرتبه فانی و تسلیک گردد و فانی المدد در آن صورت گفتن نیز درست است همچنین
 است بقایان مرتبه پر تحفه فی فانی البدان هم باعتبار آنست که آن مرتبه اولی است از مراتب
 سایر آفنیه معرفت سلوک انواع است بعضی را به تقدم جذب است و بعضی را بجز جذب بر
 سلوک شان مقدم است و جماع را در آثار قطع منازل سلوک جذب حاصل میشود و جمیع را طی منازل
 سلوک میسر می شود اما تا بعد جذب بر سر مقدم جذب مجویان راست و باقی اقسام همچنین تعلق در
 سلوک مجبان عبارات اوسط مقامات عشره مشهوره است بر ترتیب و تفصیل و در سلوک مجویان
 خلاصه مقامات عشره حاصل میشود بر ترتیب و تفصیل کار سه ندارد علم بوجدت وجود و مانند آن از راه
 و در بیان و معیت و انیه جذب بر مقدم یا متوسط و البته است سلوک خالص جذب نه تهیان با مثال
 این علوم مناسبت نیست چنانکه بالا گذشت و حق الیقین نه تهیان را نیز معلوم مناسب توحید وجود نیست
 نیست هر چه بیان حق الیقین بتمام مناسب آجاب توحید وجود کرده اند آن حق الیقین مجذوبان
 مبتدی یا متوسط است معرفت بعضی مشایخ فرموده اند که چون کار طالب جذب برسد بعد از آن
 را بهر همان جذب است و بس یعنی احتیاج متوسط را بهر دیگر ندارد و همان جذب کافی است اگر این
 جذب جذب سیری امداراده نموده اند بلی کافی است اما لفظ را بهر نسبت فی این اراده است چه بعد
 از سیری فی الله سانه نیست که در قطع آن محتاج بر اهر باشد همچنین جذب بر مقدم هم را نیست
 چنانکه متبادر از عبارات است پس تا چار جذب بر متوسط اراده نموده باشند و کفایت او در وصول بطلب

سه یعنی مطلقاً آنچه کار را سلوک کند یا کند تا هم

لله قلبی من غیره
میران من غیره
شکست من

شکست من
شکست من
شکست من

شکست من
شکست من
شکست من

شکست من
شکست من
شکست من

شکست من
شکست من
شکست من

شکست من
شکست من
شکست من

شکست من
شکست من
شکست من

و در وقت حصول این جذب از غریب بقرب تعارض نموده اند و همان

معلوم نمیشود چه بسیار از سرتیطان در وقت حصول این جذب از غریب بقرب تعارض نموده اند و همان
 جذب را جذب نهایت انگاشته اگر کافی سے بود و اثنای راه میگذراشت آنرا جذب متقدم چون محبوبان
 تعلق دادند اگر کافی باشد گنجایش دارد و محبوبان را بقلب غایت خواهند کشید و در اثنای طریق نخواهند
 گذاشت آنرا این کفایت در حق جمع جذبات متقدم هم منوعست جذب که انجام کار او بسلوک
 کشد کافی است و اگر بسلوک نیاید مجذوب بهتر است از محبوبان نیست خاتمه طائفه از شایخ
 قدس الله تعالی آنرا هم گفته اند که تجلی ذاتی مثل شعور است و محط حس بعضی ایشان از
 حال خود چنین گفته اند که در وقت ظهور این تجلی ذاتی تا مدتی قیاس حرکت افتاده بود و در دم و در
 سے انگاشته و بعضی دیگر منع کلام و جویان در تجلی ذات کرده اند حقیقت این سخن آنست که این تجلی
 ذات در پرده اسعی است از آنها و بقاء پرده بواسطه بقایای اثر وجود صاحب تجلی است و آن
 در شعوری بواسطه آن بقیه است اگر تمام فانی میگشت و ببقا باشد شرف می شد آن تجلی
 هرگز او را بشعور نمیساخت شعور محرق بالکائنات یعنی بتمام عالم و من هکذا کیف محرق
 اول ماس نار است هر آینه بسوزد و متلاشی شود و فانی نمین نار است و کیف محرق بلکه گویم آن
 تجلی که در پرده است تجلی ذات نیست داخل تجلی صفات است تجلی ذات که مخصوص آن حضرت است
 علی الصلوة و التمسک بالعمیة تجلی شایسته پرده است و علامت پرده بشعوری است و بشعوری
 او در نیست و دلیل بے پروگی شعور است و شعور در کمال حضور است بزرگی انحال صاحب
 این تجلی که با اصالة والا استقلال است چنین خبر داد علی بن الغفیر آنجا که گفت سوسه
 بیروش رفت بیک پر تو صفت ۴ نوعین ذات می نگری و می بینی به تو همین تجلی ذاتی که
 بے پرده است محبوبان را او می است و محبوبان را بزنی در که آندان محبوبان رنگ ارواح شان
 گرفته آندان نسبت در کلیه ایشان سرایت کرده است و در محبوبان این سرایت بسبب قدرت است
 و آنچه در حدیث نبوی علیه السلام است آنها و من الصیبات الملهات واقع شده است

کلیه از قبیل غیر است
 و در وقت حصول این جذب از غریب بقرب تعارض نموده اند و همان
 جذب را جذب نهایت انگاشته اگر کافی سے بود و اثنای راه میگذراشت آنرا جذب متقدم چون محبوبان
 تعلق دادند اگر کافی باشد گنجایش دارد و محبوبان را بقلب غایت خواهند کشید و در اثنای طریق نخواهند
 گذاشت آنرا این کفایت در حق جمع جذبات متقدم هم منوعست جذب که انجام کار او بسلوک
 کشد کافی است و اگر بسلوک نیاید مجذوب بهتر است از محبوبان نیست خاتمه طائفه از شایخ
 قدس الله تعالی آنرا هم گفته اند که تجلی ذاتی مثل شعور است و محط حس بعضی ایشان از
 حال خود چنین گفته اند که در وقت ظهور این تجلی ذاتی تا مدتی قیاس حرکت افتاده بود و در دم و در
 سے انگاشته و بعضی دیگر منع کلام و جویان در تجلی ذات کرده اند حقیقت این سخن آنست که این تجلی
 ذات در پرده اسعی است از آنها و بقاء پرده بواسطه بقایای اثر وجود صاحب تجلی است و آن
 در شعوری بواسطه آن بقیه است اگر تمام فانی میگشت و ببقا باشد شرف می شد آن تجلی
 هرگز او را بشعور نمیساخت شعور محرق بالکائنات یعنی بتمام عالم و من هکذا کیف محرق
 اول ماس نار است هر آینه بسوزد و متلاشی شود و فانی نمین نار است و کیف محرق بلکه گویم آن
 تجلی که در پرده است تجلی ذات نیست داخل تجلی صفات است تجلی ذات که مخصوص آن حضرت است
 علی الصلوة و التمسک بالعمیة تجلی شایسته پرده است و علامت پرده بشعوری است و بشعوری
 او در نیست و دلیل بے پروگی شعور است و شعور در کمال حضور است بزرگی انحال صاحب
 این تجلی که با اصالة والا استقلال است چنین خبر داد علی بن الغفیر آنجا که گفت سوسه
 بیروش رفت بیک پر تو صفت ۴ نوعین ذات می نگری و می بینی به تو همین تجلی ذاتی که
 بے پرده است محبوبان را او می است و محبوبان را بزنی در که آندان محبوبان رنگ ارواح شان
 گرفته آندان نسبت در کلیه ایشان سرایت کرده است و در محبوبان این سرایت بسبب قدرت است
 و آنچه در حدیث نبوی علیه السلام است آنها و من الصیبات الملهات واقع شده است



در بیان اینست که در این کتاب...

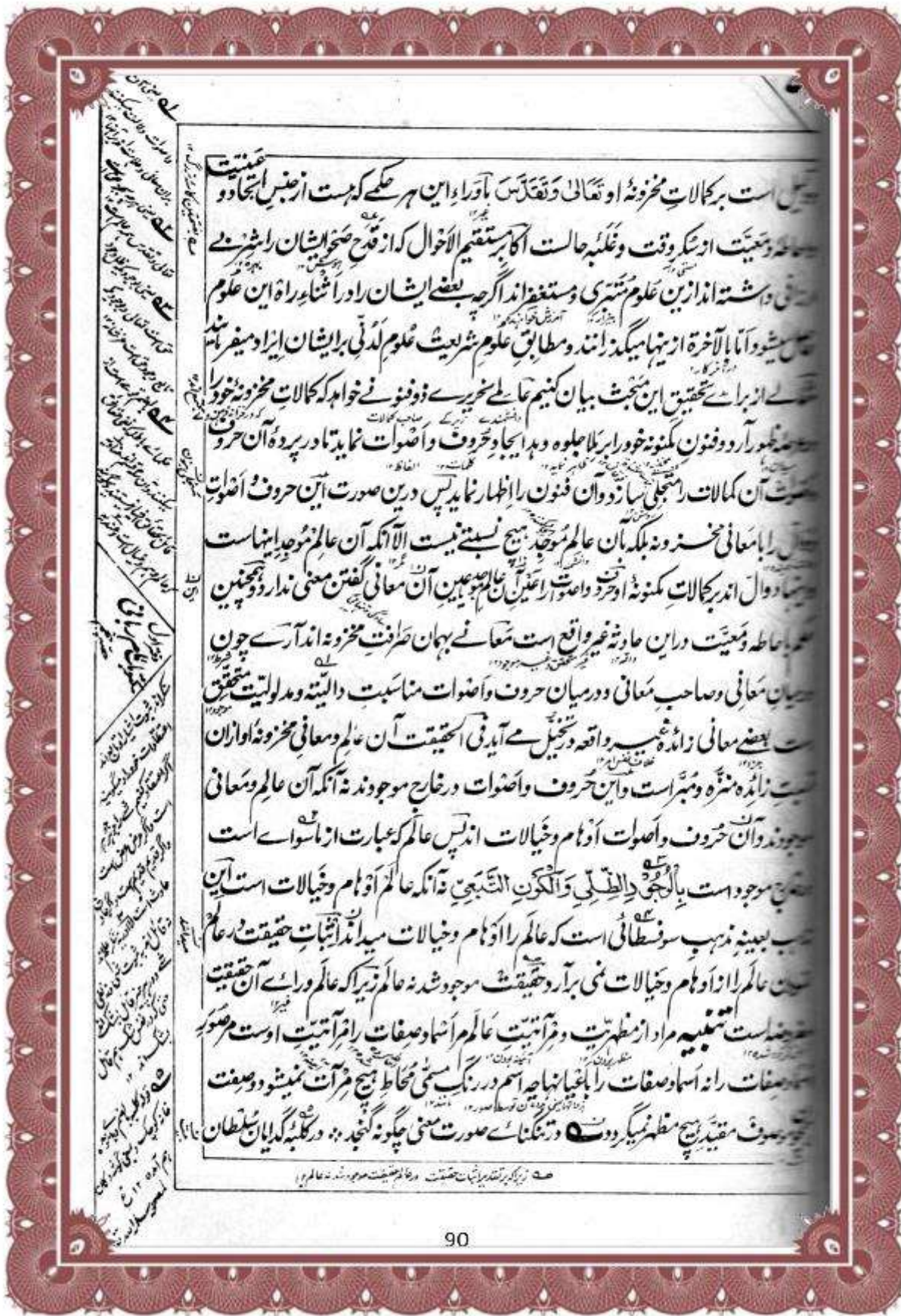
آن قائمیت اصلع ساخته است اولیک کالغایر بک هم اصلع و از شاخ هر که از نیت...
تو و خیر داده است مردش لامکانیت قلب بوده باشد چه کانی هر چند وسیع است آنانگست
عش با وجود عظمت و فراخی چون مکانیت هر زمین و جنب لامکانی که رحمت حکم دانه خزل
بل اقل بلکه گویم این قلب چونکه محل تعلی انوار قدم شده است بلکه بقای بقیم یافته عرش و غیر
اگر و واقعه مجرب و منلاشی گردند و اثرش از بیجا باقی نماند کما قال سید الطائفة فی هذا المقام
ان تعدت اذا اقربت بالقدر المبین له انش این لباسه است یکا که خاص بر بقه روشن
و خوشه اندام که نیز این خصوصیت ندارد و دخل دائره مکانند و تصفیح چونند لاجرم انسان خلیفه
رحمن آمد جل سلسله که ب صورت شمشیر خلیفه شمس است تا بر صورت شمشیر مخلوق نباشد
شمس را شاید و مخالفت را شاید عمل با امانت اصل خود تواند کرد و کما قال عطاء الله
الکرامی کانه قال تبارک و تعالی انک صرت الایمانه علی السموات و الارض و البحار
فایین ان یخلفها او اشققن منها و حملها الاینان انه کان ظاهرا و باجها و کما قال
عکله انفسه یحیی من وجوده و توابع وجوده انش اول کما انکیر لیس شیخ لا یکنون
ادراکک یعلق بالمفصود و کالعلم که نسبت به الی المملوک بیل العجز عن الادرک فی ذلک
الموطن ادراکک و الاعتراف بالجهل معرفه انهم معرفه بالله اسکندهم تخیرافیه متمسک
اگر در بعض عبارات لفظی که نمیخورد فیه به نظر و قیبه است و در شان او تعالی و تقدس واقع میشود
حاصل بتنگی میدان عبارتی باید کرد و در کلام را مطابقت آرائی علماء اهل سنت میباشد
معرفت عالم پیغمبر و کسب بیظلمه بر آنها و صفات الهیه است تعالی شانه و مرایا
و کالات و امتیه او سبحانه و تعالی و او سبحانه و تعالی گفته بود و کون و ستره بود مخزون
خواست که از ظلمت بلاء عرض دهد و از اجال تفصیل آرد و عالم را آفرینا و دلالت کند بر اصل خویش
و علامت باشد بر حقیقت خود پس عالم را باصل نعیه چون هیچ نسبت نیست الا آنکه عالم مخلوق است

در بیان اینست که در این کتاب...
در بیان اینست که در این کتاب...
در بیان اینست که در این کتاب...

در بیان اینست که در این کتاب...

در بیان اینست که در این کتاب...

در بیان اینست که در این کتاب...



است بر کلمات مخزونه او تعالی و تقدس با و را این هر حکمی که هست از جنس اشیا و
 معنی و معیت از سکر وقت و غلبه حالت آکا بر تقسیم الاحوال که از قبح صحیح ایشان را شریفی
 در پیشته اند ازین علوم مستبری و مستغنی اند اگر چه بعضی ایشان را در آشنای راه این علوم
 می شود و اما الاخره از آنها میگذرانند و مطابق علوم شریعت علوم لدنی برایشان ایزاد میفرمایند
 که از برای تحقیق این مبحث بیان کنیم عالمی که خیرے ذوفنونے خواهد که کلمات مخزونه خود را
 در صورت آرو و فنون مکنونه خود را بر کلام جلوه دهد اینجا و حروف و اصوات نماید تا در پرده آن حروف
 صورت آن کلمات را متجلی سازد و آن فنون را اظهار نماید پس درین صورت این حروف اصوات
 را با معانی حسنه و نه بلکه بان عالم موجود بیچ نسبتی نیست الا آنکه آن عالم موجود اینهاست
 در دنیا و اول اندر کلمات مکنونه او حروف و اصوات را تعبیر نماید و این عالم معانی لفظی معنی ندارد و همچنین
 عالم باطنه و معیت در این حادثه غیر واقع است معانی بهمان صورت مخزونه اندازے چون
 در میان معانی و صاحب معانی و در میان حروف و اصوات مناسبت و الینته و مدلولیت تحقیق
 است بعضی معانی زائده غیر واقع در تجلی می آید فی الحقیقت آن عالم و معانی مخزونه او از ان
 نسبت زائده منزه و مبراست و این حروف و اصوات در خارج موجودند آنکه آن عالم و معانی
 موجودند و آن حروف و اصوات او با هم و خیالات اند پس عالم که عبارت از اسواے است
 صحیح موجود است **بِالْحَقِّ وَالطَّيِّبِ وَالْكُورِ التَّيْبِ** تا آنکه عالم او با هم و خیالات است این
 سبب بعینه مذهب سونسطائی است که عالم را او با هم و خیالات میدانند اثبات حقیقت در عالم
 است عالم را از او با هم و خیالات نمی برد و حقیقت موجود شده عالم زیرا که عالم و باے آن حقیقت
 در حقیقت است **مقنیه** مراد از نظریت و قرآنیست عالم را اسما و صفات را قرآنیست اوست هر صورت
 اسما و صفات را به باطنها به اسم در رنگ می محاط بیچ قرآت نمیشود و صفت
 هر صورت مقنیه بیچ مظهر میگردود **و** در تکلمات صورت معنی چگونه گنجد به در کلمه که لیان سلطان
 صحت زیرا که بر تقدیر ایشان حقیقت و علامت صفت موجودند تا عالم

عالمی که خیرے ذوفنونے خواهد که کلمات مخزونه خود را در صورت آرو و فنون مکنونه خود را بر کلام جلوه دهد اینجا و حروف و اصوات نماید تا در پرده آن حروف صورت آن کلمات را متجلی سازد و آن فنون را اظهار نماید پس درین صورت این حروف اصوات را با معانی حسنه و نه بلکه بان عالم موجود بیچ نسبتی نیست الا آنکه آن عالم موجود اینهاست در دنیا و اول اندر کلمات مکنونه او حروف و اصوات را تعبیر نماید و این عالم معانی لفظی معنی ندارد و همچنین عالم باطنه و معیت در این حادثه غیر واقع است معانی بهمان صورت مخزونه اندازے چون در میان معانی و صاحب معانی و در میان حروف و اصوات مناسبت و الینته و مدلولیت تحقیق است بعضی معانی زائده غیر واقع در تجلی می آید فی الحقیقت آن عالم و معانی مخزونه او از ان نسبت زائده منزه و مبراست و این حروف و اصوات در خارج موجودند آنکه آن عالم و معانی موجودند و آن حروف و اصوات او با هم و خیالات اند پس عالم که عبارت از اسواے است صحیح موجود است بِالْحَقِّ وَالطَّيِّبِ وَالْكُورِ التَّيْبِ تا آنکه عالم او با هم و خیالات است این سبب بعینه مذهب سونسطائی است که عالم را او با هم و خیالات میدانند اثبات حقیقت در عالم است عالم را از او با هم و خیالات نمی برد و حقیقت موجود شده عالم زیرا که عالم و باے آن حقیقت در حقیقت است مقنیه مراد از نظریت و قرآنیست عالم را اسما و صفات را قرآنیست اوست هر صورت اسما و صفات را به باطنها به اسم در رنگ می محاط بیچ قرآت نمیشود و صفت هر صورت مقنیه بیچ مظهر میگردود و در تکلمات صورت معنی چگونه گنجد به در کلمه که لیان سلطان صحت زیرا که بر تقدیر ایشان حقیقت و علامت صفت موجودند تا عالم

چه کار دارد به معرفت **محل تابان آنسر و اعدای العینة و السکام و الخیة** اگر چه بواسطه
 اتباع آنحضرت علیه السلام و کلامه و الخیة از تجلی ذات که بالاصالة خاصه آنحضرت است
 علیه السلام و کلامه نصیبت و سایر انبیا را علینیت او و کلامه و کلامه و کلامه و کلامه
 تجلیات صفات است و تجلی ذات اشرف است از تجلی صفات لیکن باید دانست که انبیا و اهل
 بیت او علیه السلام و القیام و تجلیات صفات مراتب قرب حاصل است که محل تابان این
 است را نیست با وجود تجلی ذات بطریق تبعیت مثلاً شخصی بجهت جمال آفتاب در خارج عروج
 طے کرده با آفتاب برسد و در میان آفتاب و او غیر از مابقی رقیقه نماند و شخصی دیگر با وجود
 ذات آفتاب در عروج آن مراتب عاجز است هر چند میان او و آفتاب مابقی در میان نیست
 شک نیست که شخص اقل نزدیکتر است با آفتاب و حالتی است بکمال و قیقه او پس در هر که
 قرب بیشتر است و معرفت زیاده تر فاضلتر است پس هیچ قلی از اولیای این امت که خیر الامم است
 با وجود افضلیت پیغمبر خویش بر مرتبه هیچ نبی از انبیا نرسد اگر چه او را بواسطه متابعت پیغمبر خویش
 از مقام مابعد افضلیت نصیب حاصل شود فضل کلی انبیا است اولیا کفلی انده و کفلی
 اخرا کلامه **بسم الله سبحانه علیه ذلک و علی جمیع نعماته و الصلوة و السکام و کلامه**
 افضل انبیا و علی جمیع اولیایه و المرسلین و المذنبین و المذنبین و علی المرسلین

بسم الله سبحانه
 علیه ذلک و علی جمیع
 نعماته و الصلوة و
 السکام و کلامه

بسم الله سبحانه
 علیه ذلک و علی جمیع
 نعماته و الصلوة و
 السکام و کلامه

بسم الله سبحانه
 علیه ذلک و علی جمیع
 نعماته و الصلوة و
 السکام و کلامه

بسم الله سبحانه
 علیه ذلک و علی جمیع
 نعماته و الصلوة و
 السکام و کلامه

و الصلوة و السکام و کلامه
کتاب و وصفت نماز و ششم

بسیار بسیار بکپوری صدور یافته در منع از ادای صلوة نوافل جماعت مانند نماز عاشورا و شب
 و شبها غیره و این است **بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی شرقتنا من جملة امة**
انتم سلین و حنبتنا علی ان کتاب المبتدعات فی الدین و الصلوة و السکام علی من
بنیان الصلوة و ترعة اعلام الهدایة و علی الابرار و محبهم الاخبار باید دانست که

مکتوب سوم (۲۳) ترجمہ صحیح

أَرْسَلَ إِلَى عَبْدِ الرَّحِيمِ الْمُشَاهِرِ
 بِخَانَ خَانَانَ فِي جَوَابِ كِتَابَتِهِ
 فِي الْمَنَعِ عَنْ أَخِذِ الطَّرِيقِ مِنَ التَّافِيرِ
 وَبَيَّنَ مَضْرَبَهُ وَالْمَنَعِ عَنِ الْأَلْقَابِ
 الشَّبِيهِةِ بِأَهْلِ الْكُفْرِ نَحْنَانَا اللَّهُ
 سُبْحَانَهُ وَإِيَّاكُمْ عَنِ الْمَقَالِ الْخَالِي
 عَنِ الْحَالِ وَالْعِلْمِ الْمَعْرُوعِ عَنِ الْأَعْمَالِ
 بِحُرْمَةِ سَيِّدِ الْبَشَرِ الْمُبْعُوثِ وَالْأَسْوَدِ
 وَالْأَحْمَرِ عَلَيْهِ وَعَلَى آلِهِ مِنَ الصَّلَوَاتِ
 أَفْضَلُهَا وَمِنَ التَّسْلِيمَاتِ أَكْمَلُهَا
 وَيَرْحَمُ اللَّهُ عَبْدًا قَالَ آمِنًا
 بَلَّغَ رِسَالَتَكُمْ الْأَخِ الصَّالِحِ الصَّادِقِ
 تَبْلِيغًا وَحَلَى عَنْ جَنَابِكُمْ بِلِسَانِ
 التَّوْحِيدِ مَا حَكَمْتُمْ فَانْشُدْتُمْ
 أَهْلًا لِسَعْدِي وَالرَّسُولِ وَجَدًّا
 وَجَدًّا لِرَسُولِي رَحِيمًا وَجَدًّا لِرَسُولِ

مکتوب است و سوم به عبد الرحیم
 المشهور بخانانان صد دریافت بجواب
 مکتوب او در منع نمودن از اخذ طریق از
 پیر ناقص و در بیان مضرت او و زجر کردن
 از القابیکه شبیه اند ب اهل کفر حق سبحانه
 و تعالی بایان نمایان را از قایل خالی از حال
 و علم معر از اعمال نجات بخشند محرمست
 سید البشر که مبعوث است با سود و سود
 علیه و علی آلہ من الصلوات افضلها
 ومن التسليمات اکملها و رحم
 کنا دحق تقالے بر سیکه آمین گفت
 برادر با سعادت و صداقت مکتوب شمار
 از جناب شما ب زبان ترجمان حکایت نمود
 آنچه نمود پس این شعر بخواندم
 مر جا گفتم سعدی وقاصدش فرزند سو
 از برای آفت زور غنائے فرستے

ترجمان الفتح و محرم است صحیح ترجمان و خوش تقریر که یک لایحه در زبان باشد

ترجمان الفتح و محرم است صحیح ترجمان و خوش تقریر که یک لایحه در زبان باشد

مکتوبات نام بیان
مداول

علمها لعلها الآخر القابل للظهور الكما لكة
 حمر الله سبحانه وتعالى فعل كذا
 من القوة ان الدنيا مزرعة الاخر
 توبل لمن لم يزرع فيها وعطل ارض
 الاستعداد و اوضاع يذرا الاعمال
 وما ينبغي ان يعلم ان اضاءة الارض
 وتعطيلها اما ان لا يزرع فيها
 شيئا او ان يزرع فيها شيئا
 فاسد وهذا القسم من الاضاءة
 امثلا مضرة والترفاد من القسم
 الاول كما لا يخفى ونجت الهدر واصله
 بان اخذ الظرف من السائل
 الناقص وسلك مسلكه لان الناقص
 ما يحب هو متبع وما يشوب
 بالهوى لا يؤثر وان اشرا عان
 على الهوى فيحصل ظلمة على ظلمة
 ولان الناقص لا يميز بين الطرق
 للوصول الى الله سبحانه وبين الطرق
 التي لا توصل اليه سبحانه اذ هو

سے برادر قابل ظهور کما لک
 و قابل فعلیت شمارا از قوت بنقص ظهور
 جلوه دهد. چنان که دنیا مزرعت آخرت
 است و اسی است بر آن کس که در و چرخ
 نکارید و زمین استعداد خود را ملاحظه و اشت
 و پذیر اعمال را ضائع ساخت و باید دانست
 که اوضاع زمین تو طویل آن بدو طریق است
 یکی آنکه اندر هیچ حکم و دیگر آنکه تخم ناپاک
 و بد بریزد و این قسم از اوضاع است بدست اول
 مضرت او اشد است و فساد او اکثر چنانکه مخفی
 نیست و جاشیت بدو فساد آن بدین نوع
 است که طریق را از سائل ناقص اخذ
 نمود و سلسله رفتن گرفت زیرا که ناقص را
 هوای است متبوع و متشوب به هوای
 تاثیر کند و بر تقدیر تاثیر اعانت است
 مره را پس ثمره آن ظلمت است ظلمت
 و نیز ناقص را بدین سبب که او اصلا
 و اصل نیست میان طرق موصله حق سبحانه
 و میان طرق غیر موصله با و سبحانه اقیانے

علمها لعلها الآخر القابل للظهور الكما لكة
 حمر الله سبحانه وتعالى فعل كذا
 من القوة ان الدنيا مزرعة الاخر
 توبل لمن لم يزرع فيها وعطل ارض
 الاستعداد و اوضاع يذرا الاعمال
 وما ينبغي ان يعلم ان اضاءة الارض
 وتعطيلها اما ان لا يزرع فيها
 شيئا او ان يزرع فيها شيئا
 فاسد وهذا القسم من الاضاءة
 امثلا مضرة والترفاد من القسم
 الاول كما لا يخفى ونجت الهدر واصله
 بان اخذ الظرف من السائل
 الناقص وسلك مسلكه لان الناقص
 ما يحب هو متبع وما يشوب
 بالهوى لا يؤثر وان اشرا عان
 على الهوى فيحصل ظلمة على ظلمة
 ولان الناقص لا يميز بين الطرق
 للوصول الى الله سبحانه وبين الطرق
 التي لا توصل اليه سبحانه اذ هو

علمها لعلها الآخر القابل للظهور الكما لكة
 حمر الله سبحانه وتعالى فعل كذا
 من القوة ان الدنيا مزرعة الاخر
 توبل لمن لم يزرع فيها وعطل ارض
 الاستعداد و اوضاع يذرا الاعمال
 وما ينبغي ان يعلم ان اضاءة الارض
 وتعطيلها اما ان لا يزرع فيها
 شيئا او ان يزرع فيها شيئا
 فاسد وهذا القسم من الاضاءة
 امثلا مضرة والترفاد من القسم
 الاول كما لا يخفى ونجت الهدر واصله
 بان اخذ الظرف من السائل
 الناقص وسلك مسلكه لان الناقص
 ما يحب هو متبع وما يشوب
 بالهوى لا يؤثر وان اشرا عان
 على الهوى فيحصل ظلمة على ظلمة
 ولان الناقص لا يميز بين الطرق
 للوصول الى الله سبحانه وبين الطرق
 التي لا توصل اليه سبحانه اذ هو

استعدادهای مختلفه از جهت استعداد و استعدادها را در این کتاب ذکر کرده است و در بعضی موارد به توضیح آن پرداخته است

نیست. و همچنین او را مابین استعدادات مختلفه طالبان تمیز نماید. و چون آن ناقص طرق جذب را از طرق سلوک فرق نمود پس با اوقات استعداد طالب ابتدا از طریق جذب مناسب بود و بطریق سلوک غیر مناسب و ناقص با عیب عدم تمیز میان طرق و استعدادات مختلفه او را راه سلوک برد پس گمراه کرد و میدرا از راه حق چنانکه خود گمراه بود و پس بیخ کمال مکمل چون تربیت و تسلیب این طالب را اراده نماید لامحاله محتاج باشد اول بازاله چیزه کلاز مالک و ناقص بآن طالب رسیده و با صلاح آنچه بسبب فاسد گشتت بعد از آن تخم نیک و مناسب استعداد طالب در زمین قابلیت او بریزد پس بر ویدرو میدانی زیبا و حال جزو ناپاک مانند درخت ناپاک است که بر کنه شد از بالایی زمین نیست او را هیچ استوار است و حال سخن پاک مانند درخت پاک است و بخش استوار باشد و شاخ در آسمان پس محبت شیخ

غیر واصل قطره و کذا لا یتمیز غیر الاستعدادات المختلفة للطالبه و اذالم یتمیز طرق الحدیثه عن طرق السلوک فدیما كان استعداد الطالب مناسبا بطریق الحدیثه غیر مناسب بطریق السلوک ابتدا و ناقص بعد از تمیز بین الطرق و بین الاستعدادات المختلفة سلكه طریق السلوک ابتدا و فاضل عن طریق حکماصل فالشیخه الکامل المتکمل اذا اراد تربیة هذا الطالب و تسلیکة احواله از الاله ما اصاب من السالک التافه و اصلاح ما فسد بسببه ثم اتق البدایه الصالحه للناسیة لا استعدادها فی ارض الاستعدادات فی ثبوت نباتا حسنا و مثل کلمه خبیثه کمنجمة خبیثه اجنت من فوق الارض ما لها من بذر و مثل کلمه طنبه کمنجمة طنبه اصلها ثابته و فرعها فی السماء فصعبه الشیخ

استعدادهای مختلفه از جهت استعداد و استعدادها را در این کتاب ذکر کرده است و در بعضی موارد به توضیح آن پرداخته است

تغافل فیضان

در معرفت

کامل تکمیل کبریت است احمر نظر او دوست
دوا و حکمتش شفاء وید و نفاخر و الفنا
تبتنا الله سبحانه و اياك على جمادة
الشريعة المصطفوية على صاحبها
الصلوة والسلام والحيمة اذ هو ملاك
الامر ومدار النجاة ومناط السعادة ولعمري
ما قيل بالفارسية

کامل تکمیل کبریت است احمر نظر او دوست
دوا و حکمتش شفاء وید و نفاخر و الفنا
تبتنا الله سبحانه و اياك على جمادة
الشريعة المصطفوية على صاحبها
الصلوة والسلام والحيمة اذ هو ملاك
الامر ومدار النجاة ومناط السعادة ولعمري
ما قيل بالفارسية
محمد عربی کابرونه هر دوسه است
کسیکه خاک دشنیت خاک بریلو
و لغت المعالیه على صلوات سيد المرسلین
وسلواته و خیراته و بركاته النعمه
العجب کل العجب ان الراج الصادق
قد نقل ان من جلسا یمرون الشعراء
الفضلاء من یلقب فی الشعر بالکرمی
و الحال انه من السادات العظام و النبیا
الکرام فیما لیت شعر فی ما حمله علی هذا
الاسم الشنیع البین شنا عته و المسلم
ینبغی له ان یفر من هذا الاسم زیاد و یدبر
من الاسد المهلک و یکرهه کل الکرهه

کامل تکمیل کبریت است احمر نظر او دوست
دوا و حکمتش شفاء وید و نفاخر و الفنا
تبتنا الله سبحانه و اياك على جمادة
الشريعة المصطفوية على صاحبها
الصلوة والسلام والحيمة اذ هو ملاك
الامر ومدار النجاة ومناط السعادة ولعمري
ما قيل بالفارسية
محمد عربی کابرونه هر دوسه است
کسیکه خاک دشنیت خاک بریلو
باید که ختم نمائیم این بحث را بصلوات سید
المرسلین و تسلیات و تحیات و بركات و نعمته
کمال تعجب است که برادر با سعادت نقل نمود
که از شعراء فضلاء هم نشینان شاکس
است که لقب است بلقب کفری با وجودیکه
آنگس از سعادت عظام و نقیاس کرامت
لے کاش دانسته که برین اسم شیخ عین الشنا
چه چیز را گفته که او را و حالاً که مسلمان را
واجب است در این اسم زیاد تر از فرار او
از زمین ملک کرده دانستن او را بحال که است

کامل تکمیل کبریت است احمر نظر او دوست
دوا و حکمتش شفاء وید و نفاخر و الفنا
تبتنا الله سبحانه و اياك على جمادة
الشريعة المصطفوية على صاحبها
الصلوة والسلام والحيمة اذ هو ملاك
الامر ومدار النجاة ومناط السعادة ولعمري
ما قيل بالفارسية
محمد عربی کابرونه هر دوسه است
کسیکه خاک دشنیت خاک بریلو
باید که ختم نمائیم این بحث را بصلوات سید
المرسلین و تسلیات و تحیات و بركات و نعمته
کمال تعجب است که برادر با سعادت نقل نمود
که از شعراء فضلاء هم نشینان شاکس
است که لقب است بلقب کفری با وجودیکه
آنگس از سعادت عظام و نقیاس کرامت
لے کاش دانسته که برین اسم شیخ عین الشنا
چه چیز را گفته که او را و حالاً که مسلمان را
واجب است در این اسم زیاد تر از فرار او
از زمین ملک کرده دانستن او را بحال که است

عاشق سلیمان محمد
السنیة النبویه
محمد عربی کابرونه هر دوسه است
کسیکه خاک دشنیت خاک بریلو

قوله كقولنا... لأن هذا الاسم... الله سبحانه... والشهادة... أهل الكفر... عن مثل هذا الاسم... وما وقع في عبارات بعض المشايخ... قدس الله تعالى أئمة... السكر من مدح الكفر... على سبيل الزنا... عين الظاهر... كلام السكر... الظاهر المتبادر... بخيبة السكر... مع ان كذا الحقيقة... الإسلام الحقيقية... وغير السكر... لا عند هم ولا عند أهل الشرع... لكل شئ مويها... ذلك الشئ في ذلك اليوم...

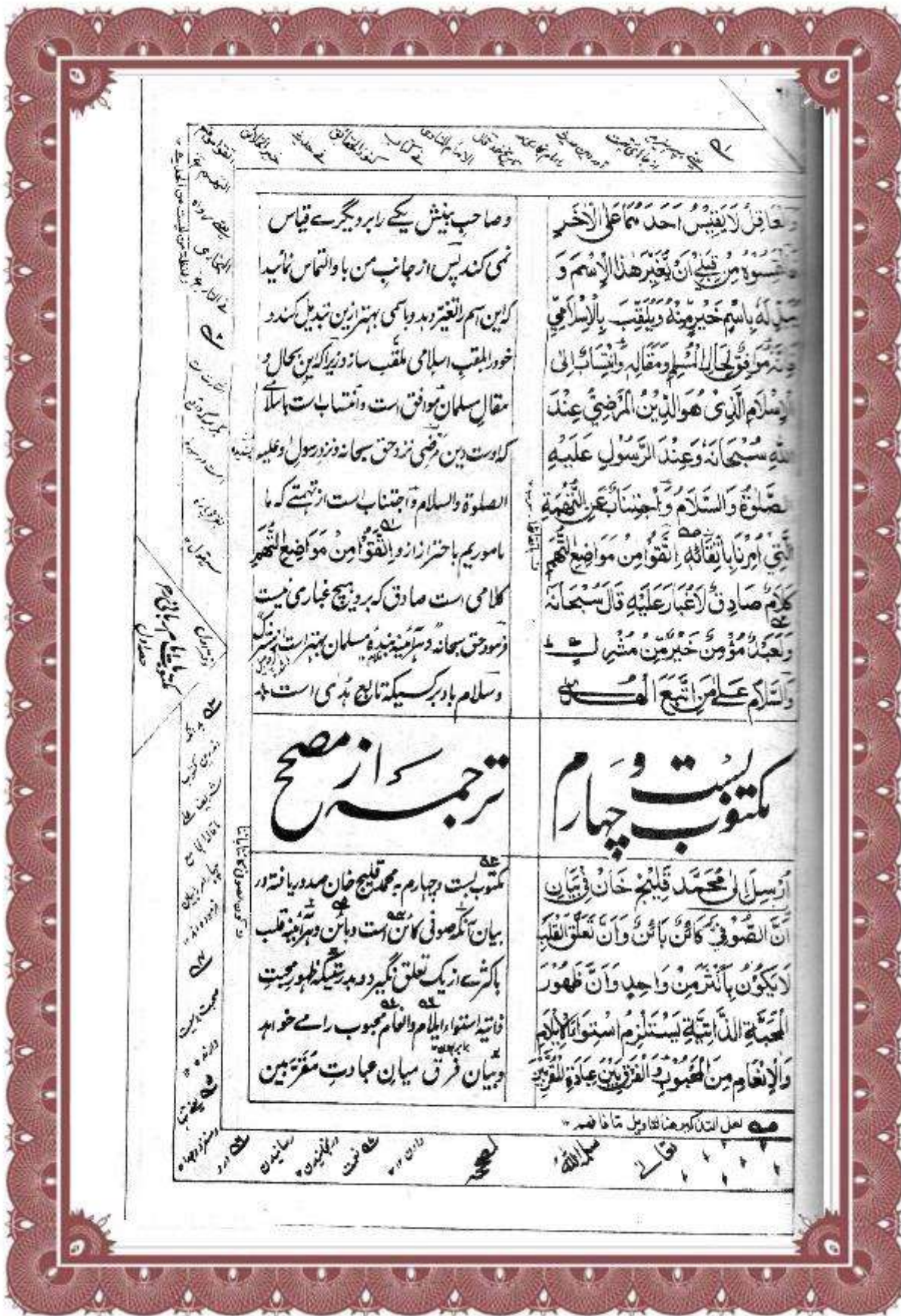
لأن هذا الاسم... الله سبحانه... والشهادة... أهل الكفر... عن مثل هذا الاسم... وما وقع في عبارات بعض المشايخ... قدس الله تعالى أئمة... السكر من مدح الكفر... على سبيل الزنا... عين الظاهر... كلام السكر... الظاهر المتبادر... بخيبة السكر... مع ان كذا الحقيقة... الإسلام الحقيقية... وغير السكر... لا عند هم ولا عند أهل الشرع... لكل شئ مويها... ذلك الشئ في ذلك اليوم...

لأن هذا الاسم... الله سبحانه... والشهادة... أهل الكفر... عن مثل هذا الاسم... وما وقع في عبارات بعض المشايخ... قدس الله تعالى أئمة... السكر من مدح الكفر... على سبيل الزنا... عين الظاهر... كلام السكر... الظاهر المتبادر... بخيبة السكر... مع ان كذا الحقيقة... الإسلام الحقيقية... وغير السكر... لا عند هم ولا عند أهل الشرع... لكل شئ مويها... ذلك الشئ في ذلك اليوم...

الله تعالى

قوله كقولنا... لأن هذا الاسم... الله سبحانه... والشهادة... أهل الكفر... عن مثل هذا الاسم... وما وقع في عبارات بعض المشايخ... قدس الله تعالى أئمة... السكر من مدح الكفر... على سبيل الزنا... عين الظاهر... كلام السكر... الظاهر المتبادر... بخيبة السكر... مع ان كذا الحقيقة... الإسلام الحقيقية... وغير السكر... لا عند هم ولا عند أهل الشرع... لكل شئ مويها... ذلك الشئ في ذلك اليوم...

قوله كقولنا... لأن هذا الاسم... الله سبحانه... والشهادة... أهل الكفر... عن مثل هذا الاسم... وما وقع في عبارات بعض المشايخ... قدس الله تعالى أئمة... السكر من مدح الكفر... على سبيل الزنا... عين الظاهر... كلام السكر... الظاهر المتبادر... بخيبة السكر... مع ان كذا الحقيقة... الإسلام الحقيقية... وغير السكر... لا عند هم ولا عند أهل الشرع... لكل شئ مويها... ذلك الشئ في ذلك اليوم...



بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وعلى
آله وصحبه وسلم
السلام على
الانبياء الطاهرين
والمؤمنين
الطاهرين
السلام على
خير الملائكة
المؤمنين

عاقِلٌ لَا يَفِيْسُ أَحَدٌ مَّا عَلَى الْأَخْيَرِ
عَسَوْهُ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُعْبِرَ هَذَا الْأَمَمَ وَ
سَدِّ لَهُ بِاسْمِ خَيْرِ مَوْتِنَهُ وَيَلْقَبُ بِالْإِسْلَامِيِّ
وَإِنَّ مَوْفِقَ الْحَالِ لِلْإِسْلَامِ وَقَالَهُ وَالنَّبِيُّ الْبَارِي
أُوْمَلِّمُ الَّذِي هُوَ الَّذِي الْمَرْخِي عِنْدَ
لَهُ سُبْحَانَهُ وَعِنْدَ الرُّسُولِ عَلَيْهِ
صَلَوَاتُ وَالسَّلَامُ وَأَجْتَنَابُ عَنِ النَّفْسِ
الَّتِي أَمْرًا بِأَنْفَالِهِ الْفَوَائِدُ مِنْ مَوَاضِعِ التَّحْقِيقِ
كَلَامٌ صَادِقٌ لِأَعْيَانِ عَلَيْهِ قَالَ سُبْحَانَهُ
وَأَعْبَادُ مُؤْمِنٌ خَيْرٌ مِنْ مَشْرِئِ
وَالسَّلَامُ عَلَى مَرَاتِعِ الْوَسْطِ

و صاحب پیش کیے رابر دیگر سے قیاس
نہی کند پس از جانب من باو التماس نماید
کہ این اسم للعتقہ و بدو با کسی بہتر ازین تبدیل کند
خود لقب اسلامی لقب سازد زیرا کہ این بحال و
مقال مسلمان توافق است و انتسابت با سلام
کہ است وین ترضی نزوح سمانہ و نزول و علیہ
الصلوة والسلام و اجتناب است از تہمتہ کہ ما
ما سوریم با خسر از زوار و القوامین مَوَاضِعِ التَّحْقِيقِ
کلامی است صادق کبر و بیچ بخاری نیست
و سوز حق سمانہ و بر زمینیدہ مسلمان بہتر است از
و سلام با در یک سیکہ تابع ہدی است کہ

مکتوب چہارم

ترجمہ صحیح

أَرْسَلْتُ إِلَى مُحَمَّدٍ قَلْبِي خَانَ فِي بَيَانَ
أَنَّ الصُّوفِيَّ كَأَنَّ بَأْسًا وَأَنَّ تَعْلُقَ الْقَلْبِ
لَا يَكُونُ بِأَثَرِ مِنْ وَاحِدٍ وَأَنَّ ظُهُورَ
الْحَبِيَّةِ الَّذِي تَبَيَّنَ لِي سَتْرُ مِاسْتَوَاتِ الْأَلَمِ
وَالْإِنْعَامِ مِنَ الْحَبُوبِ الْفَرْزِيِّ عِبَادَةُ الْقَوْلِيِّ

مکتوبت چہارم محمد علی محمد علیج خان مددیانہ در
بیان الک صوفی کا کہ بائن است و باین و ہر ذی قلب
با کہ سے از یک تعلق نگیرد و ہر شیکہ ظہور محبت
فاتیہ استوار الہام و الہام محبوب رائے خواہ
و بیان فرق میان عبادت معتزین

صلوات علیہ
اللهم صل علی
محمد و آل محمد
و علی خیر الملائک
المؤمنین
اللهم صل علی
محمد و آل محمد
و علی خیر الملائک
المؤمنین

الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وعلى
آله وصحبه وسلم
السلام على
الانبياء الطاهرين
والمؤمنين
الطاهرين
السلام على
خير الملائكة
المؤمنين
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وعلى
آله وصحبه وسلم
السلام على
الانبياء الطاهرين
والمؤمنين
الطاهرين
السلام على
خير الملائكة
المؤمنين

عبارت از یادداشت است که نهایت مرتبه کمال است حضرت خواجه علی الخالق نجله ان
 فرموده اند قدس الله تعالی سره که واسطه یادداشت پذیراشت است یعنی مرتبه گیر نیست
 مقصود از اظهار این قسم احوال ترغیب طالبان این طریقہ علیہ است هر چند که منکران را
 غیر از انکار نخواهد افزود و فیصل به کتب کثرت و تعین بدان کتب مکتوبی هرگز آید بخواند آفاست
 و آنکه ویدش نقد خود مردانه است به آبی است بلقبلی چون نمودن قوم موسی را نه خون بود
 آب بود و کانت کلام و الا کلام

مشیت و حکم

نیز بیایم تا بی سینه محمود صدور یافته و ترغیب بر صحبت شیخ کامل ممکن اجتناب از صحبت
 ناقص و تبانی است ذلک حق سبحانه و تعالی از ویادی و طلب خود که است فرموده از هر چه
 منافی وصول بطلب است اجتناب تمام میسر گردان و بخیر است بدین البتة الخیر عن ذیغیر الصبر
 علیہ و دخل الیه الصلوات و التسمیات الثقات نامه گرامی مشرف ساخت چون
 از طلب و شوق و شمع از زور و تعطش بود در نظر بسیار زیاده آمد چه طلب بیشتر حصول
 است و در مقدمه وصول مقصود و عزیز میفرماید اگر نخواستی و او نداوی خواهی حصول است
 طلب را نعمت عظمی و است از هر چه مخالفت است احتراز باید نمود بسیار احتیاطی و روی راه باید
 بروی و دست در آن حرارت تاثیر نماید و معظم ترین اسباب محافظت آن قیام بکسب است بحصول
 آن دولت لکن شکر کنیم که لازمه کسب و دوام انجام و تضرع است بجناب تبار خداوندی
 سلطانه تا وجه طلب او را از کعبه جاهل لایزال خود مصرف نگرداند اگر حقیقت انجام تضرع بیشتر شود
 صورت تضرع و نیازندی را از دست نمی باید داد و آن گنه تنبک و آفتاب که ایمان این است

بخواند

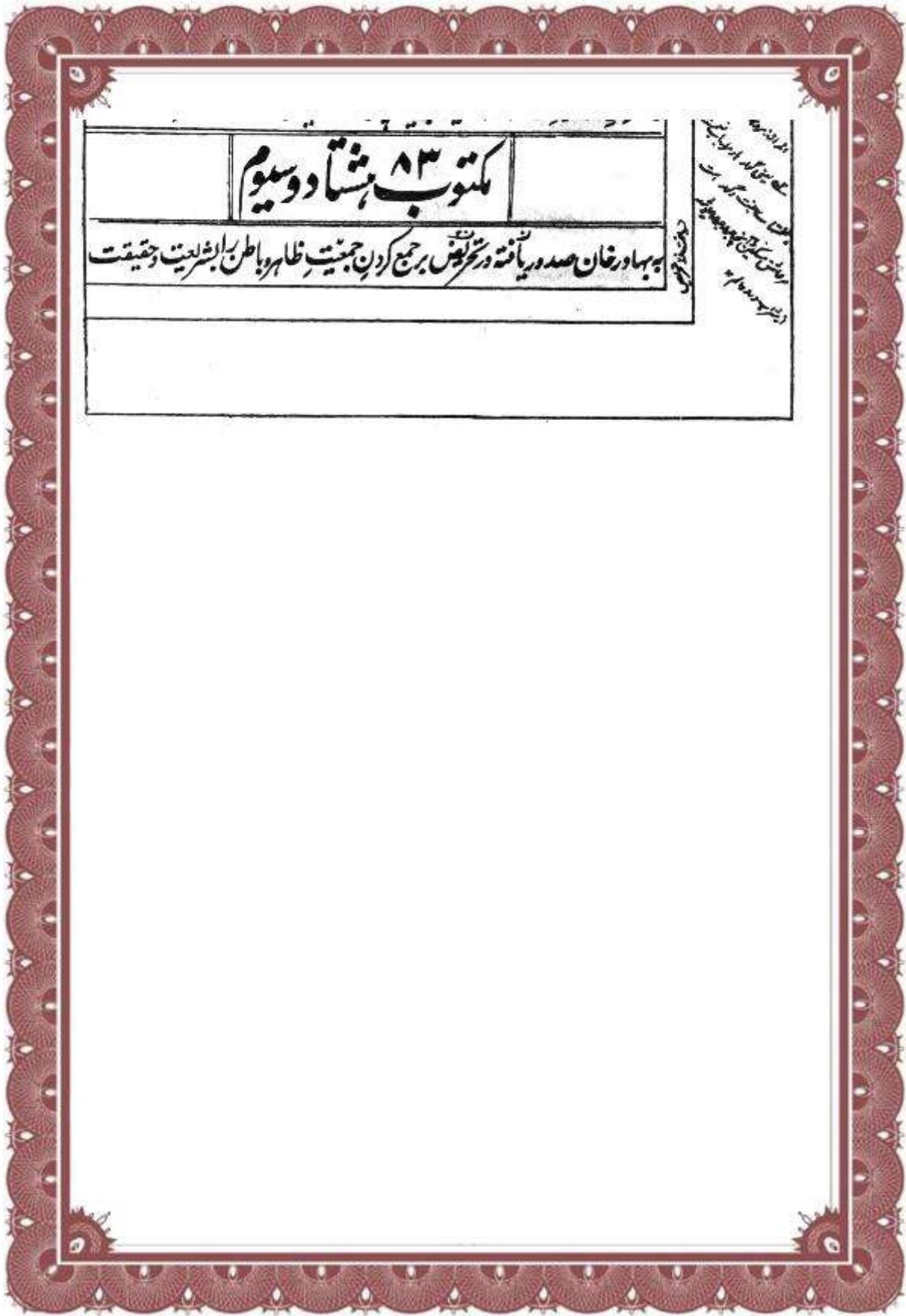
صحة امر من رآه یا سمع به

سینه محمود صدور یافته و ترغیب بر صحبت شیخ کامل ممکن اجتناب از صحبت ناقص و تبانی است ذلک حق سبحانه و تعالی از ویادی و طلب خود که است فرموده از هر چه منافی وصول بطلب است اجتناب تمام میسر گردان و بخیر است بدین البتة الخیر عن ذیغیر الصبر علیہ و دخل الیه الصلوات و التسمیات الثقات نامه گرامی مشرف ساخت چون از طلب و شوق و شمع از زور و تعطش بود در نظر بسیار زیاده آمد چه طلب بیشتر حصول است و در مقدمه وصول مقصود و عزیز میفرماید اگر نخواستی و او نداوی خواهی حصول است طلب را نعمت عظمی و است از هر چه مخالفت است احتراز باید نمود بسیار احتیاطی و روی راه باید بروی و دست در آن حرارت تاثیر نماید و معظم ترین اسباب محافظت آن قیام بکسب است بحصول آن دولت لکن شکر کنیم که لازمه کسب و دوام انجام و تضرع است بجناب تبار خداوندی سلطانه تا وجه طلب او را از کعبه جاهل لایزال خود مصرف نگرداند اگر حقیقت انجام تضرع بیشتر شود صورت تضرع و نیازندی را از دست نمی باید داد و آن گنه تنبک و آفتاب که ایمان این است

بخواند

این محافظت تا زمان وصول شیخ کامل محفل است بعد از آن تفویض مرادات خود است بان
 بزرگ و در رنگ سیت شدنت و دوست غشال فتائی اول فتائی فی شیخ است و آن فنا
 ثانیاً وسیله فتائی آمدی گردد و در آن روزی که چشم تست احوال به معبود تو برت اول
 نیز اگر طریق افاده دستفاده منبئی برنا سبت طرفین است ابتداء طالب را بواسطه کمال
 و نامت و خاست مناسبتی بجانب اقدس عو سلطانه نیت برزخی ذی جبین در کار است
 و آن شیخ کامل محفل است قوی ترین اسباب فتور و طلب انابت است شیخ ناقص که بسبب
 و جذب کار را تمام نکرده باشد شیخی خود را کشیده است طالب اصحبت او هم قائل است انابت
 او مرض مملک استعدا و بلند طالب را این چنین صحبت پرستی می آرد و از زوره جسیض می اندازد
 ششامریضیکه از طبیب ناقص دار و خورد دراز و یا مرض خودی گوشه و قابلیت از اهل مرض و ضلال
 می سازد هر چت آن دار و در است و انخوی از تخیف بخشه انانی الحقیقت لغیر ضررت این
 مریض اگر فضا طبیب حافظ برسد آن طبیب اول فکر از ال تاثیر آن دارومی نماید و سهلات مناسبت
 میفرماید بعد از زوال آن تاثیر فکر از امرض میکند به طریق این بزرگواران قدس الله تعالی
 آنکه از هم بر صحبت است و بگفت و شنود کاری نمی کشاید بلکه سستی و طلب پیدای آرد احتمال
 دار و که بعد از چند گاه بجانب دلی و اگر میری واقع شود اگر جزیده خود را رسانند و مشافقت چیزی اخذ
 نموده بیعت باز گردند گنجایش آرد و زیاده برین تصدیع است بقية الاحویة للسنون
 آنکه جنب شینت پناهی معارف دست آگاهی میان شیخ تاج در آن صوبه شغرت اند و بزرگ آنا
 استعدا و شمارا بطریق ایشان مناسبت کم است بل رابطه مناسبت حصول مطلوب معسر است
 و اگر کمتر بود که اگر گاه چه برسه از احوال خودی نوشته باشد تا بان تقریب ازین جانب چه چیز
 نوشته شود مناسبت چه سبب اخلاص ازین راه همواره در حرکت می باشد و انست لامر

این شیخ کامل محفل است قوی ترین اسباب فتور و طلب انابت است شیخ ناقص که بسبب جذب کار را تمام نکرده باشد شیخی خود را کشیده است طالب اصحبت او هم قائل است انابت او مرض مملک استعدا و بلند طالب را این چنین صحبت پرستی می آرد و از زوره جسیض می اندازد ششامریضیکه از طبیب ناقص دار و خورد دراز و یا مرض خودی گوشه و قابلیت از اهل مرض و ضلال می سازد هر چت آن دار و در است و انخوی از تخیف بخشه انانی الحقیقت لغیر ضررت این مریض اگر فضا طبیب حافظ برسد آن طبیب اول فکر از ال تاثیر آن دارومی نماید و سهلات مناسبت میفرماید بعد از زوال آن تاثیر فکر از امرض میکند به طریق این بزرگواران قدس الله تعالی آنکه از هم بر صحبت است و بگفت و شنود کاری نمی کشاید بلکه سستی و طلب پیدای آرد احتمال دار و که بعد از چند گاه بجانب دلی و اگر میری واقع شود اگر جزیده خود را رسانند و مشافقت چیزی اخذ نموده بیعت باز گردند گنجایش آرد و زیاده برین تصدیع است بقية الاحویة للسنون آنکه جنب شینت پناهی معارف دست آگاهی میان شیخ تاج در آن صوبه شغرت اند و بزرگ آنا استعدا و شمارا بطریق ایشان مناسبت کم است بل رابطه مناسبت حصول مطلوب معسر است و اگر کمتر بود که اگر گاه چه برسه از احوال خودی نوشته باشد تا بان تقریب ازین جانب چه چیز نوشته شود مناسبت چه سبب اخلاص ازین راه همواره در حرکت می باشد و انست لامر



مکتوب ہشتاد و سوم

بہ ماورغان صد و ریافتہ در شرح بعض بر جمع کردن جمعیت ظاہر و باطن بر ایشاعت و حقیقت

مکتوب ہشتاد و سوم
بہ ماورغان صد و ریافتہ در شرح بعض بر جمع کردن جمعیت ظاہر و باطن بر ایشاعت و حقیقت

که اکل آن از صورت گزشت به بحقیقت پوسته باشد و از ظاهر بر باطن آرمیده ظاهر غذا
 نمود ظاهر او باشد و باطن غذا شکل باطن او و الا بر این ظاهری مقصودست و اکل آن درین
 قصورست سعی کن بالقهر را سازی که بعد از آن چند آله میخوامی بخور و درین تکمیل غذا
 است مرصاحب غذا او را و بعد از آن ظاهر و باخبر تحریر سلام

مکتوب صد و شصت و نهم

بسیات و تقابیت بنامی شیخ فرید صد و یازده در بیان آنکه اسلام و کفر ضد یکدیگر اند و جمیع
 جمیع شدن این دو ضد مخالفست و عزت دادن یکی را استلزام خواری دیگر است و این
 اخبرنا قال سلمه الله تعالى في تذليل الكفار و عدم الاختلاف بينهم و مع بيان سبب هذا
 الاختلاف و در بیان آنکه دنیا و آخرت نیز ضد یکدیگر اند و آنکه لعل الله الذي انعم علينا
 و هدانا الى الاسلام و جعلنا من امة محمد عليه الصلوة و التحية و انك انعمت علينا
 و ازين و ابسته باتباع سيدك و من است و بس عليك و على الاله من الصدقات انصها و من
 الشقيعات انك لها متابعت و عليك الصلوة و التسليم و بيان احكام اسلام است و رفع
 رسوم كفريه چه اسلام و کفر ضد یکدیگر اند و اگر اند اثبات یکی موجب نفع دیگر است احتمال جمع شدن
 این دو ضد مخالفست و عزت دادن یکی را استلزام خواری دیگر است حق سبحانك و تعالی
 صيب خور و اكل العسل و اللحية فيصير ما يبا اليها الشجر جاهدا الكفار و لنا في ان كلفنا
 عليهم پس غیر خور و اكره صوف بخلق عظیم است جهاد و كفار و غلظت بر ایشان امر فرمود
 معلوم شد که غلظت بر ایشان داخل خلق عظیم است پس عزت اسلام و خواری کفر باطل کفر
 است کسیکه اهل کفر اغزیز و اشت اهل اسلام را خواری ساخت عزیز و دشمن عدیت از آنست

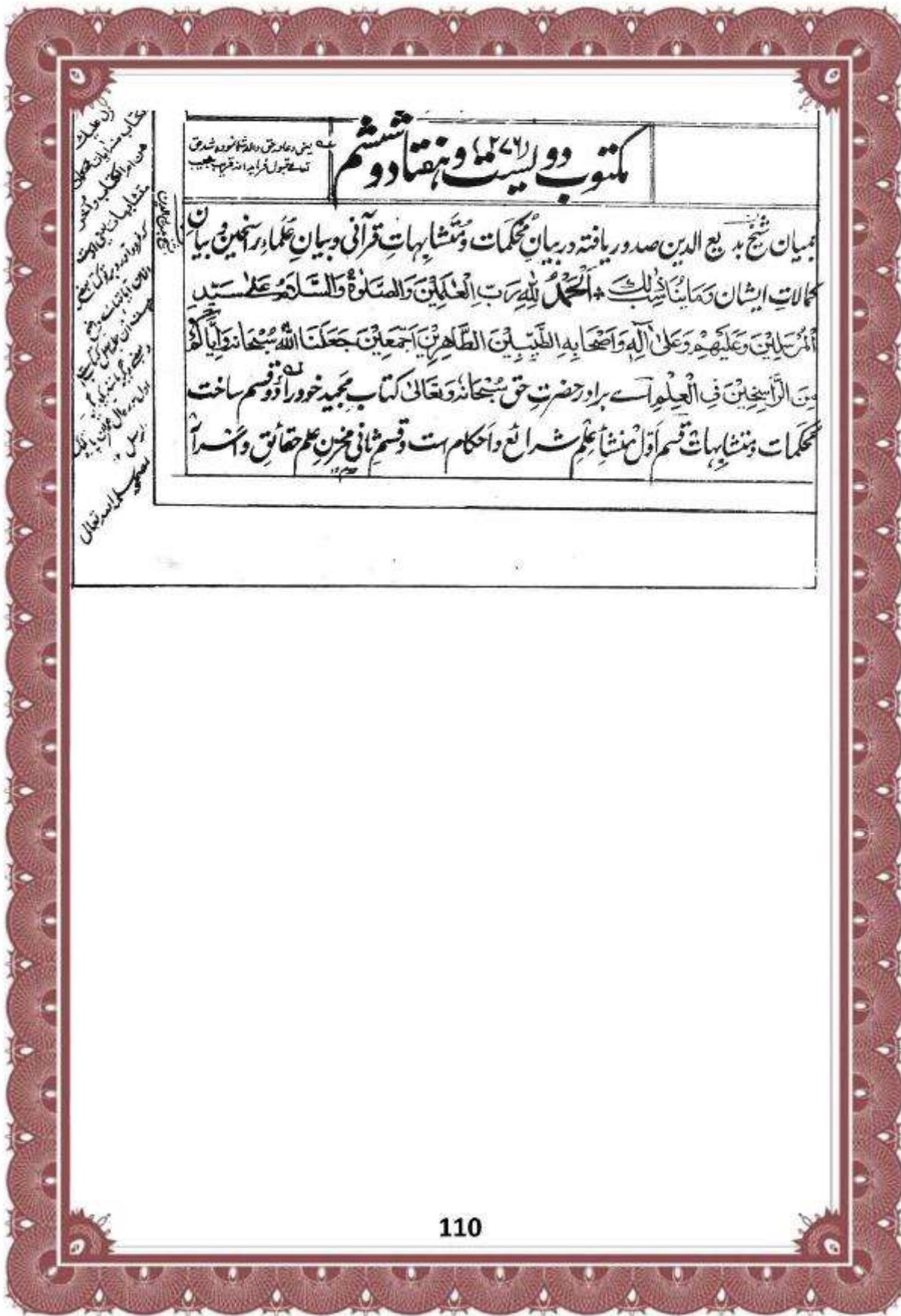
بسیات و تقابیت بنامی شیخ فرید صد و یازده در بیان آنکه اسلام و کفر ضد یکدیگر اند و جمیع
 جمیع شدن این دو ضد مخالفست و عزت دادن یکی را استلزام خواری دیگر است و این
 اخبرنا قال سلمه الله تعالى في تذليل الكفار و عدم الاختلاف بينهم و مع بيان سبب هذا
 الاختلاف و در بیان آنکه دنیا و آخرت نیز ضد یکدیگر اند و آنکه لعل الله الذي انعم علينا
 و هدانا الى الاسلام و جعلنا من امة محمد عليه الصلوة و التحية و انك انعمت علينا
 و ازين و ابسته باتباع سيدك و من است و بس عليك و على الاله من الصدقات انصها و من
 الشقيعات انك لها متابعت و عليك الصلوة و التسليم و بيان احكام اسلام است و رفع
 رسوم كفريه چه اسلام و کفر ضد یکدیگر اند و اگر اند اثبات یکی موجب نفع دیگر است احتمال جمع شدن
 این دو ضد مخالفست و عزت دادن یکی را استلزام خواری دیگر است حق سبحانك و تعالی
 صيب خور و اكل العسل و اللحية فيصير ما يبا اليها الشجر جاهدا الكفار و لنا في ان كلفنا
 عليهم پس غیر خور و اكره صوف بخلق عظیم است جهاد و كفار و غلظت بر ایشان امر فرمود
 معلوم شد که غلظت بر ایشان داخل خلق عظیم است پس عزت اسلام و خواری کفر باطل کفر
 است کسیکه اهل کفر اغزیز و اشت اهل اسلام را خواری ساخت عزیز و دشمن عدیت از آنست

طلبید اگر وقت ذکر گفتن صورت پیر بکلفت ظاهر شود آنگاه از آن قلب بایز برود و قلب
 نگاه داشته ذکر باید گفت میدانی که پیر کس است که از طریق وصول بجناب شمس
 خداوندی جانشانه استغافه نمائی و در او با رعایت ماورین طریق یابی مجر و کلاه و و منی و شجره که
 نرفت شده است از حقیقت پیری و مریی خارج است و داخل رسوم و عادات مگر آنکه با تیرگی
 از شیخ کمال و منکل پرست آری و به عقاود و اخلاص با زندگانی نمائی احوال ثمرات و تلج در صورت
 نیز قوی است و بدانی که شناسات و واقعات شبایان اعطاء و اعتبار نیست اگر کسی خود را و خواب
 باور واقعه با شاه وید با قطب وقت یافتنی حقیقت پیر چنان است بیرون خواب و واقعه اگر
 با شاه شود یا قطب گردو مسلم است پس از احوال و مواعید هر چه در بسیاری واقعات ظاهر شود و گنج
 اعتماد و او را و از اقل و بدانی که نفع ذکر و ترش آثار بران مربوط با تیان شریعت است پس او اس
 تراخص و سنن و واجبات از محرم و مشتمل نیک احتیاط باید کرد و در تفسیر و کشید بظن ارجاع باید نمود
 و بمقتضای قوسه اینها زندگانی باید نمود و والسلام

طریق وصول بجناب شمس
 در این کتاب از آنکه پیر کس است که از طریق وصول بجناب شمس
 خداوندی جانشانه استغافه نمائی و در او با رعایت ماورین طریق یابی مجر و کلاه و و منی و شجره که
 نرفت شده است از حقیقت پیری و مریی خارج است و داخل رسوم و عادات مگر آنکه با تیرگی
 از شیخ کمال و منکل پرست آری و به عقاود و اخلاص با زندگانی نمائی احوال ثمرات و تلج در صورت
 نیز قوی است و بدانی که شناسات و واقعات شبایان اعطاء و اعتبار نیست اگر کسی خود را و خواب
 باور واقعه با شاه وید با قطب وقت یافتنی حقیقت پیر چنان است بیرون خواب و واقعه اگر
 با شاه شود یا قطب گردو مسلم است پس از احوال و مواعید هر چه در بسیاری واقعات ظاهر شود و گنج
 اعتماد و او را و از اقل و بدانی که نفع ذکر و ترش آثار بران مربوط با تیان شریعت است پس او اس
 تراخص و سنن و واجبات از محرم و مشتمل نیک احتیاط باید کرد و در تفسیر و کشید بظن ارجاع باید نمود
 و بمقتضای قوسه اینها زندگانی باید نمود و والسلام

کتاب (۱۹۱) مکتوب صد و نود و یکم

بخان خانان صدور یافته در ترغیب بر متابعت انبیا علیهم السلام و السلام و در بیان آنکه در
 تحقیقات شرعی مرامت کسیر نام نموده اند و تخفیف نام نموده الحکم للذی هدانا
 لهذا و ما كنا لنهتدی لولا ان هدانا الله لقد جاءت رسل ربنا بالحق سعادت ابدی
 سعادت مری مربوط با بت انبیا است صلوات الله تعالی و تسلیما له سبحانه علی کل جمیع
 حق ما علی افضلهم خصوصاً اگر فرمائید ارسال عبادت کرده شود و با نجات شاقه و محامدات
 شدیه بجا آورده اگر بنویسند بت این بزرگواران متون مکرر و بیخبرند و خواب پیر و کس



کتاب دوا لیس و مقادیر ششم

بسم الله الرحمن الرحيم
تمت بحمد الله تعالى في شهر ربيع الثاني سنة 1410 هـ

بسم الله الرحمن الرحيم
بمیان شیخ برج الدین صدور یافته در بیان حکمت و منشاها ت قرآنی و بیان علماء در سخن بیان
کلمات ایشان و کما یندر لیس الحمد لله رب العالمین و الصلوة والسلام علی سید
المرسلین و علیهم و علی آله و اصحابه الطاهرین اجمعین جعلنا الله سبحانه و تالیه
بین الراغبین فی العلم و اس برادر حضرت حق سبحانه و تعالی کتاب مجید خوراد و تو قسم ساخت
حکمت و منشاها ت قسم اول منشا علم شرع و احکام است و قسم ثانی منین علم حقائق و اسرار

این کتاب
مشتمل بر
کلمات
ایشان
و کما
یندر
لیس
الحمد
الله
رب
العالمین
و الصلوة
و السلام
علی سید
المرسلین
و علیهم
و علی
آله و
اصحابه
الطاهرین
اجمعین
جعلنا
الله
سبحانه
و تالیه
بین
الراغبین
فی العلم
و اس
برادر
حضرت
حق
سبحانه
و تعالی
کتاب
مجید
خوراد
و تو
قسم
ساخت
حکمت
و منشاها
ت قسم
اول
منشا
علم
شرع
و احکام
است
و قسم
ثانی
منین
علم
حقایق
و اسرار

کتابخانه جامع آیت الله العظمی بروجردی
موسسه مطالعات و پژوهش‌های فلسفی، کلامی و حقوقی
تهران

بدو وجه و قدیم و سابق و اصابع و اَمال که در قرآن و احادیث آمده است همه از تشابهات است
و همچنین حروف مقطعات که در اوایل سوره قرآنی وارد شده اند نیز از تشابهات اند که بزایل آنها
نموده اند مگر علماء را سخن را تجمال حکمت مذکوره که تاویل عبارات از قدرت است که سید تعبیر آن نموده
و باوقات است که بوجه آن را معتبر ساخته بلکه تاویل آنها از آنرا غاصضه است که باخص خودش آبرزا
نموده اند از حروف مقطعات قرآنی چه نویسد که هر حرفه از آن حروف بحر است خواه از آنرا حقیقیه
عاشق و معشوق و مرثیت غاصضه از موزون و قیقه در محب و محبوب محکات هر چند آنهاست کتاب اند
آنها شایخ و ثمرات آن که تشابهات اند از قواعد کتاب اند آنهاست از وسایل پیش نیست از مرثیت
حصول نتایج پس کتاب تشابهات آمده محکات کتب بیشتر آن کتب تشابهات اند که هرگز
و اشاره بیان اهل مینمایند و از حقیقت معلوم آن مرتبه نشان میدهند بکلیات محکات تشابهات
حقائق اند و محکات نسبت به تشابهات صورت آن حقائق عالم را هر کس بود که باقیه بیشتر تواند جمع
ساخت و حقیقت را بصورت تواند فرو آورد و علماء بیشتر به بیشتر نمندند و محکات اکتفا نموده و علماء
را سخن علم محکات را حاصل نموده از اوایل تشابهات خط و افراسیگرند و جمع صوت و حقیقت که حکم
و تشابهات است مینمایند اما یکبار علم محکات و عمل مقتضات آن محکات تاویل تشابهات چه
و بصورت را گذاشته بچقیقت پدید آید محال است که از جمله خود بجزر است و مصلحت که از محکات
تو به شعور نماید که این نشانه کتب از بصورت و حقیقت است تا این نشانه است چه حقیقت
از صورت منفکیست قال الله تعالى و اعبدوا ربکم کما یأتیکم الذقائن ای الذقائن حکما
قال المفسرون عبادة رات زمان موت منتهی ساخت که تشابهات این نشانه است که آن منتهی
فقد قامت قیامت و در نشانه از خردی که ظهور حقائق است انفعاک صورت از حقائق آنجا حاصل است
پس حکم هر شاه علاصده است فلفط حکمت یکی باید یکی که مجال بازنه این که مقصودش ابطال
شراعت است چه هر حکمی که نفی است را بر بید است همان حکم برنتهی است قائم مومنان و اخص خاص

تاریخ تصانیف آیت الله العظمی بروجردی
کتابخانه جامع آیت الله العظمی بروجردی
موسسه مطالعات و پژوهش‌های فلسفی، کلامی و حقوقی
تهران

کتابخانه جامع آیت الله العظمی بروجردی
موسسه مطالعات و پژوهش‌های فلسفی، کلامی و حقوقی
تهران

والمعرفت

کتاب فیض الحیاتی
تالیف مولانا ابوالحسن علی دہلوی
جلد اول
کتابخانه مولانا ابوالحسن علی دہلوی
لاہور

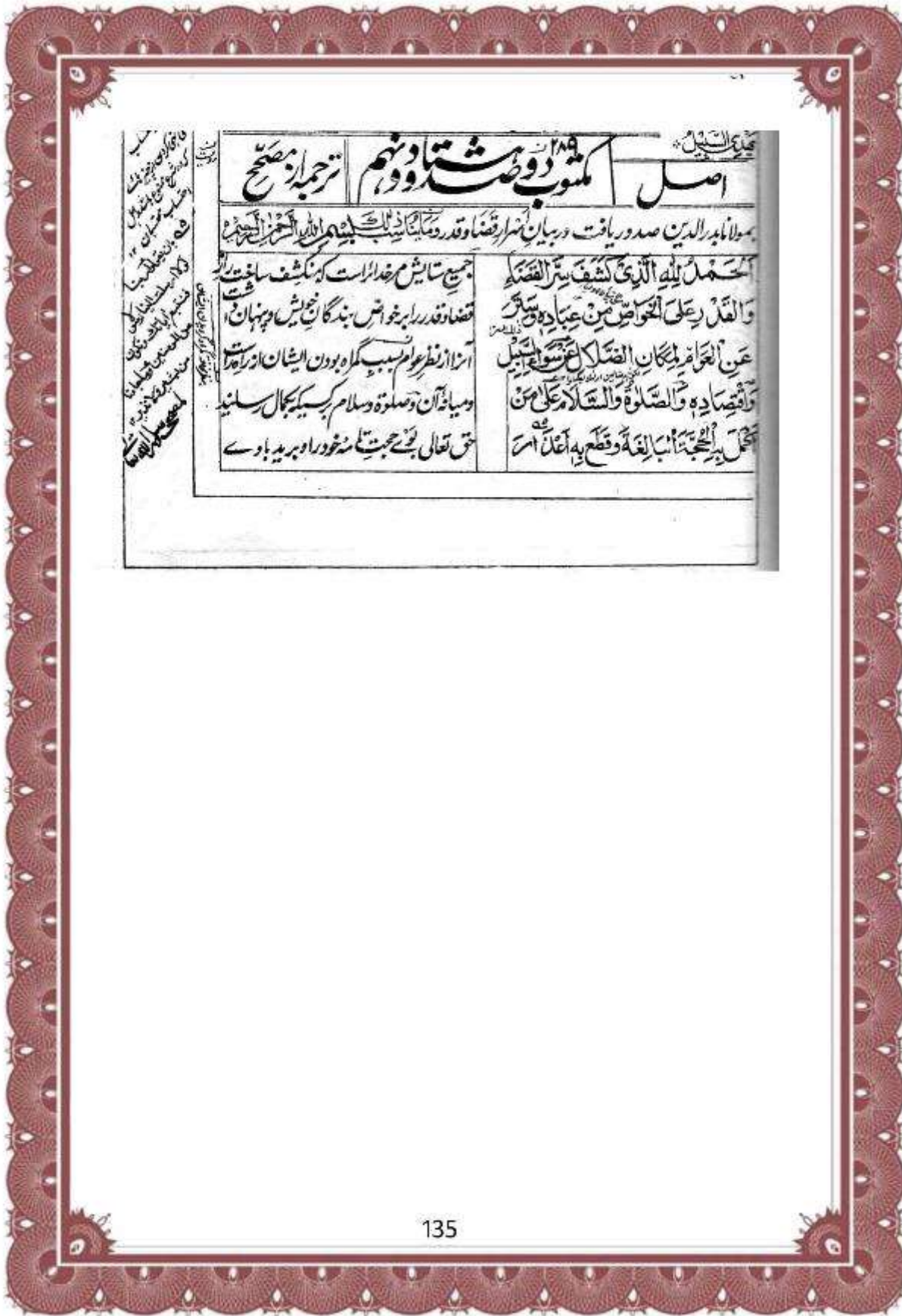
را مقروض علم حضرت حق سبحانہ یسائنت وکلماء ورا سخنان را غیر از ایمان بمتشابهات نصیب
یافت و تاویلاتی که علماء صوفیہ بیان کرده اند اخبار الاثر نشان آن متشابهات نیاست و از
آنست لعمریہ قابل استیسا باشد آن تاویلات را تصویب کرد و چنانچه عین القضاة و تاویل بعضی از تشابهات
گفته مثلاً از الف لام میم الخ خواسته که مبنی در و است که لا یرح عشق و محبت است و امثال آن
آخر کار چون حضرت حق سبحانہ و تعالی مجتنب فضل خود شده از تاویلات متشابهات را برین تفسیر
ساخت و جدوگے اوان در یاشے محیط زمین است و اوان کین کشاوه گردانید و است که علماء و را سخنان را
تیز از تاویلات متشابهات نصیب و از سرت اکمل لله الذی هدانا لهذا انه کاننا لکفرا
لکن لان هدانا الله لقد جاءتنا رسول ربنا بالحق تعیرت و تعلق مسطورہ را کہ طلب نموده بودند
حوالہ حضور و آشتی از ان مقولہ بیخ نمونشت چکنہ ظلم بعبارف دیگر جاری گشت و معاملہ کیش
بمعد و روحانیت داشت و السلاک علیکم و علی سائرین اتبع الہدی و آل تومر متابعہ
تلمصطف علی و علی الذی علی انخوانہ الصلوات التسلیمات الغلا

مکتوب دولیت و ہمتا و ہمتہم (۲۴۴)

بماعت الحی صدور یافت و در بیان علم یقین و عین یقین و حق یقین این علوم از علوم سابقہ
است کہ در توسط حال تحریر یافته بود و درین معرفت نہایت شہود و شہود نفسی است و معارفہ کلاخیر
نوشته اند شہود و نفسی را در رنگ شہود انانی بے حاصل نیستہ و راہ نفس و آفاق شہود اثبات نموده
بلکہ نفس شہود را در واژہ وصول دانستہ از ما و را این آن علوم و معارف نوشتہ اند چنانکہ این
سنی از کتب و رسائل ایشان لایح است بہ بلان آشدک الله تعالی کہ عظم یقین و رفات حق
سبحانہ و تعالی عبارات از شہود آلتے ست کہ وال اندر قدرت او تعالی و تقدس و شہود آن آیت
و شہود انانی کہ آشتہ و محققہ رفائی جز و در نفسی متصور نیست و آن جز و نفس کاکے نے شہود

بمعاہد الطوف و بیرون و حاج از را و شہود نفس و آفاق شہود سے دیگر اثبات فرمودہ اند

کتاب فیض الحیاتی
تالیف مولانا ابوالحسن علی دہلوی
جلد اول
کتابخانه مولانا ابوالحسن علی دہلوی
لاہور



حیدر الشیرازی
اصل

۱۸۹
کتاب دوستی و محبت

ترجمہ از مصحح

مولانا امیر الدین صدوری یافت در بیان اہم اہم قضایا و قدر و مقامات اہل بیت علیہم السلام و انوار النعمانی
 الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي كَشَفَ سِتْرَ الْقَصْدِ وَالْقَدْرَ عَلَى الْخَوَاصِّ مِنْ عِبَادِهِ بِسَائِرِ عَمَلِهِ
 عَنِ الْعَرَفَةِ لِيَكُنَ الْفَضْلُ لِلرَّسُولِ وَالرَّسُولِ وَالرَّسُولِ وَالرَّسُولِ
 وَالْقَصَادِيهِ وَالصَّلَاةِ وَالصَّلَاةِ وَالصَّلَاةِ وَالصَّلَاةِ
 الْكَلِّ بِرِجْلِ الْحَبَّةِ ابْنِ الْعَقَّةِ وَقَطَعَ بِهِ أَعْيُنَ أُمَّةٍ

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله الذي كشف ستر القصد والقدر على الخواص من عباده بسائر عمله
 عن العرفة ليكون الفضل للرسول والرسول والرسول والرسول
 والقصاديه والصلوة والصلوة والصلوة والصلوة
 الكل بريح الحبة ابن العقة وقطعه به اعين اممة

Handwritten marginal notes at the top of the page, including the name 'سید محمد حسن' and other illegible script.

بہا نہیں ہے نافرمانان ہلاک شونہ گان اور بان
اصحاب و گریکو کارانہ پر ہیرے گلان انکا ایمان
اوروند بقدر و نور شدند بقصدا کوس از صومو کوس
چون و تحقیق مسئلہ تصاویر حیرت بسیار وضاحت
کثیر شائع گریو و بگوشے از ناظرین آن دو نیم باطل
و خیال لا طائل غالب آیت حتی کہ گفت بعضی بعضی
در آنجا عیب را بنویسند بصورت و شرفی کردند
بعضی نسبت آنرا از حد است یک کتابے غالب گوشت
هریکه ازین دو خطا لفظیکے را از دو جوان اقتضای
در اعتقاد کہ اوست صراط مستقیم و سنج تویم
و ہر آمینہ موفق گریو بدین طریق مستقیم فرمود
کہ ایشانند اہل سنت جماعت رضی اللہ تعالیٰ
عنہم و سخن اسکلا فہم و اخلا فہم
پس ترک نمودند راہ افراط و تفریط
و اختیار کردند وسط و میان را مشقوست
از امام ابو حنیفہ کوفی رضی اللہ تعالیٰ عنہ
کہ پرسید کہ از امام اجل جعفر صادق
رضی اللہ تعالیٰ عنہما پس گفت اسے فرزند
خدا آیا تقویٰ نمودہ است حق تعالیٰ کا
راہ بندگان ہے فرمود کہ خدا تعالیٰ بزرگتر

العصاة الرسا لکتر و علی الہوا و اصحاب البرکۃ
الاشقیاء الذین امنوا بالقدیر کما ضوا
یا اقصاء و بعد فلما کانت مسئلتہ
القصاء و القدر قد کثر فیہ العجز
والضلال و غلب علی الذر فاطرہا
باطل الوہم و الخیال حتی قال لبعضہم
بعض العجز فیما یصدرون من العبد با
لاختیار و کفی بعضہم شکیبہ الوجود
القہار و اخلد طائفہ بطرفی الاصل
فی الاعتقاد الذی هو الصراط المستقیم
و المذہب القریب و القدر و فی ہذا الطرف
الفکر الناحیة الذین ہم اهل السنة
و الجماعہ رضی اللہ تعالیٰ عنہم و عن
اسکلافہم و اخلا فہم فانزلوا الافراط
و التفریط و اختاروا الوسط و البین
مر و عن ابن حنیفہ رضی اللہ تعالیٰ
عنہ کہ سأل جعفر بن محمد الصادق
رضی اللہ تعالیٰ عنہما فقال یا ابن
اللہ هل فوض اللہ تعالیٰ الامر
الی العباد فقال اللہ تعالیٰ اجل

Handwritten marginal notes on the right side of the page, including the name 'سید محمد حسن' and other illegible script.

أَبُو سَمِيحٍ الْأَشْعَرِيُّ بِتَأْثِيرِ الْقُدْرَةِ
 الْعَادَةِ فِي أَصْلِ الْفِعْلِ وَحُضُورِ الْفِعْلِ
 بِمَجْمُوعِ الْقُدْرَتَيْنِ وَقَدْ جُوزَ إِجْمَاعُ
 الْأَمْرَيْنِ عَلَى أَنَّ قَوْلَهُمَا بِهَيْئَتَيْنِ
 مُتَخَلِّفَتَيْنِ وَقَالَ الْقَاضِي أَبُو بَكْرٍ الْفَلَّاحُ
 بِتَأْثِيرِ الْقُدْرَةِ الْعَادَةِ فِي وَصْفِ
 الْفِعْلِ بِأَنْ يَجْعَلَ الْفِعْلَ مَوْصُوفًا
 بِمِثْلِ كَوْنِهِ طَاعَةً وَمَعْصِيَةً وَالْمُتَعَدِّ
 عِنْدَ الْعَبْدِ الضَّعِيفِ تَأْثِيرُ الْقُدْرَةِ
 الْعَادَةِ فِي أَصْلِ الْفِعْلِ وَفِي وَصْفِ
 مَعَادِ الْأَمْعَنِ لِتَأْثِيرِ الْوَصْفِ
 بِدُونِ التَّأْثِيرِ فِي الْأَصْلِ إِذِ الْوَصْفُ
 أَشْرَقَ الْمُنْفَرِعَ عَلَيْهِ لِكُنْهِ مَحْتَجِبِ الْإِلَى
 تَأْثِيرِهِ بِأَنْ يَجْعَلَ تَأْثِيرَ أَصْلِ الْفِعْلِ
 إِذْ وَجُودِ الْوَصْفِ زَائِدًا عَلَى وَجُودِ
 الْأَصْلِ وَلَا يَحْدُورُ فِي الْقَوْلِ
 بِالتَّأْثِيرِ أَنْ يَكُونَ كَمَا ذَكَرْنَا عَلَى
 الْأَشْعَرِيِّ إِذِ التَّأْثِيرُ فِي الْقُدْرَةِ
 أَيْضًا بِالْإِجْمَاعِ لِتَعْجِيزِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ كَمَا أَنَّ
 نَفْسَ الْقُدْرَةِ بِالْإِجْمَاعِ تَعَالَى أَيْضًا

ابو سحاق اشعرائی بتاثير قدرت عاده در
 نفس فعل و حصول فعل مجموع قدرتين متخالفتين
 است اجتماع دو صفت بر اثر واحد اما از دو جهت
 مختلف و قابل گشته است قاضی ابوبکر الفلاحی
 بتاثير قدرت عاده در وصف فعل بدین پنج
 که شریف گردانیده شود فعل مثلاً بوصف طاعت
 یا معصیت و نخست از نزد این بند و ضعیف تاثير
 قدرت عاده است در هر یک از نفس فعل و وصف
 فعل چه تاثير قدرت عاده در وصف بدون
 تاثير و در اصل پنج معنی ندارد زیرا که وصف
 اثر همان اصل است و متفرع است بر آن اما
 محتاج است بتاثير زائد بتاثير اصل فعل
 بدین سبب که وجود وصف زائد است بر
 وجود اصل و پنج اشکال نیست در قول
 بتاثير قدرت عاده هر چند این قول بر
 اشعری گران خواهد آمد زیرا که وصف
 تاثير در قدرت عاده نیز بايجاد حق است
 سبحانه چنانکه نفس قدرت نیز بايجاد
 اوست تقالی

تَأْثِيرُ الْقُدْرَةِ
 الْعَادَةِ فِي
 أَصْلِ الْفِعْلِ

وَالْقَوْلُ بِتَأْيِيدِ الْقَدَرِ هُوَ الْأَقْرَبُ إِلَى
 الصَّوَابِ وَمَذْهَبُ الْأَشْعَرِيِّ مِنْ أَخْبَلٍ
 فِي كَاتِرَةِ الْبَابِ فِي الْحَقِيقَةِ إِذْ لَا اخْتِيَارَ
 عِنْدَهُ حَقِيقَةً وَلَا تَأْيِيدَ لِلْقَدَرِ سَرَفًا
 كَمَا دُنِيَ أَصْلًا عِنْدَهُ لِأَنَّ الْفِعْلَ
 الْأَخْتِيَارِيَّ عِنْدَ الْبَابِ يَلْبَسُ
 إِلَى الْفَاعِلِ حَقِيقَةً بَلْ حِجَازًا وَعِنْدَ
 الْأَشْعَرِيِّ يَلْبَسُ إِلَى الْفَاعِلِ حَقِيقَةً
 وَإِنْ لَمْ يَكُنِ الْأَخْتِيَارُ تَأْيِيدًا لِحَقِيقَةٍ
 لِأَنَّ الْفِعْلَ يَلْبَسُ إِلَى قَدَرِ الْعَبْدِ
 حَقِيقَةً سَوَاءً كَانَتْ الْقَدَرُ مَوْجُودًا
 وَكَوْنِي الْجُمْلَةِ كَمَا هُوَ مَذْهَبُ غَيْرِ
 الْأَشْعَرِيِّ مِنْ أَهْلِ السُّنَّةِ أَوْ مَذْهَبًا
 مَعْضَا كَمَا هُوَ مَذْهَبُ وَبِهَذَا الْفَرْقِ
 يَمَيِّزُ مَذْهَبَ أَهْلِ الْحَقِّ عَنِ مَذْهَبِ
 أَهْلِ الْبَاطِلِ وَتَمَيُّزُ الْفِعْلِ عَنِ الْفَاعِلِ
 حَقِيقَةً وَإِثْبَاتُهُ لَهُ حِجَازًا كَمَا هُوَ
 مَذْهَبُ الْجَبَرِيَّةِ كَمَا مَحْضَرُ وَتَكَارُرًا
 عَنِ الصُّورِ قَوْلُ قَالَ صَلَّحِبِ الْمُهَيْلِ
 وَمِنْ الْجَبَرِيَّةِ مَنْ قَالَ بَانَ الْفِعْلُ

وَقَوْلُ بِتَأْيِيدِ الْقَدَرِ مَا دُنِيَ هَهُنَا
 كَمَا نَزِدُ كَمَا هُوَ مَذْهَبُ وَأَمَّا مَذْهَبُ
 الْأَشْعَرِيِّ فَسُيِّئَ فِي الْحَقِيقَةِ وَفِي دَائِرَةِ
 جَبَرِيَّةٍ هُوَ نَزِدُ الْأَشْعَرِيِّ عِبْدَ الرَّبِّ حَقِيقَةً
 حِجَازًا اخْتِيَارِيَّةً نَسَبَتْ وَقَدَرَتْ مَا دُنِيَ
 حِجَازًا تَأْيِيدِيَّةً نَسَبَتْ نَزِدُ جَبَرِيَّةً فِعْلًا اخْتِيَارِيًّا
 بِنِسْبَةِ حَقِيقَةٍ نَسَبَتْ كَرَاهِيَّةً وَبَلَدًا حِجَازًا
 وَنَزِدُ الْأَشْعَرِيِّ بِنِسْبَةِ حَقِيقَةٍ نَسَبَتْ كَرَاهِيَّةً
 هُوَ حِجَازًا مَرَاوِرًا حَقِيقَةً اخْتِيَارِيَّةً مَعْلُومَةً
 نَزِدُ كَرَاهِيَّةً فِعْلًا نَزِدُ اِلْتِمَاسًا تَقَدَّرَتْ حَقِيقَةً
 نَسَبَتْ هَهُنَا هُوَ مَذْهَبُ قَدَرَتْ فِي الْجُمْلَةِ مَوْجُودًا
 چنانکه مذهب غیر اشعری است از اهل سنت
 یا مدار صرف چنانکه مذهب ویست و به
 همین فرق ممتاز گردند مذهب اهل حق
 از مذهب اهل باطل - و اما این که فعل
 را از فاعل باعث با حقیقت نفعی کردن
 و باعتبار مجاز اثبات نمودن چنانکه قول
 جبریه است پس کفر است صریح و انکار
 است از بداینه صاحب تصحیف فرموده که
 بعضی از جبریه قائل اند باینکه صدر فعل از

له صاحبان
 من مذهب
 اشعری است
 فان و حمله
 گفت

و قول
 اشعری است
 که مذهب
 اهل حق
 است

له صاحبان
 من مذهب
 اشعری است
 فان و حمله
 گفت

عبد صرف باعتبار ظاهر و مجاز است اما فی الحقیقه
 او را هیچ استیلاعت حاصل نیست و عبد در
 شجر است که چون متحرک گرداند او را با متحرک گویند
 پس چون عبد مجبور محض است کاشی و این قول
 کفر است و هر که چنین اعتقاد کرد و کافر و بدیع
 فرموده که در مذهب جبریه است قول ایشان
 نیست مریدگان را افعال علی الحقیقه ندو
 خیر و شر و هر چه میکنند پس فاعل آن
 همان حق است بجان و این قول نیز کفر است
 اگر گوی هر گاه قدرت عبد را در افعال
 تا تاثیر نیست و در امور احقیقه اختیار پس نزد
 اشعری افعال را بعد حقیقه نسبت کردن چنانچه
 وارد گویم هر چه قدرت را در افعال تا تاثیر
 مستحق نیست مگر این قدر است که حق سبح
 آن را از برای حصول افعال مبرا ساخته است
 بدین سبب که می آفریند حق تعالی افعال عباد
 را بعد از صرف کردن ایشان قدرت و امتیاز
 خود را در افعال بطریق جبری عادت -
 و نیز قدرت عبد علت عادیه گشته است از
 برای حصول افعال پس ثابت شد

من العبد ظاهر و مجاز اما فی الحقیقه
 لا استطاعة لنا والعبد كاشجر اذا
 حركتها الريح تحركت فكذلك
 العبد مجبور كاشجر وهذا كفر
 من اعتقد هذا يصير كافرا وقال
 ايضا في مذهب الجبرية قولهم
 ان ليس للعباد افعال على الحقيقة
 الا في الخبر لا في الشر وما فعل العبد
 قال فاعل هو الله سبحانه وهذا كفر
 فان قلت اذ لم يكن لقدرة العبد
 تاثير في الافعال ولم يكن اختيارا
 له حقيقة كما منتهى نسبة الافعال الى
 العبد حقيقة عند اشعري قلت ان
 القدرة وان لم يكن لها تاثير في
 الافعال الا انه سبحانه جعلها
 مدارا الوجود الالهي بان يخلق
 الله تعالى الافعال عقيب صرف
 قدرتهم واختيارهم الى الافعال
 بطريق جبري العادة وكانت القدرة
 لعل عاديه لوجود الافعال فيكون

کفر است

فعال علی الحقیقه
 در خیر و شر و هر چه
 میکنند پس فاعل
 همان حق است
 قول نیز کفر است

کفر است

لِقَدَرٍ لَمْ يَخْلُ فِرْصَةً وَلَا فَجَالَ كَادَةً
 لَا تَهْجَاهُ تَوْجِدُهَا عَادَةً وَإِنْ لَمْ
 يَكُنْ لَهَا تَأْتِرٌ فِي الْأَفْعَالِ فَبِعَاتِبِ الْعِلْمِ
 الْعَادَةِ تَنْسِبُ إِلَى الْعِبَادَةِ أَعْمَالَهُمْ حَقِيقَةً
 هَذَا أَمْرٌ النَّسَائِي فِي تَصْحِيحِهِ مَذْهَبٌ
 الْأَشْعَرِيُّ وَالْكَلامُ بَعْدَ خُلُوعِ تَأْمِيلِ
 أَعْلَمُ أَنْ أَهْلَ السُّنَنِ ائْتَمَرُوا بِالْقُدْسِ
 وَقَالُوا إِيَّانَ الْقَدْرِ خَيْرٌ لَا وَشَرٌّ لَا وَجَلُّوا
 وَرَوَى عَنْ اللَّهِ سُبْحَانَهُ لِأَنَّهُ مَعْنَى الْقَدْرِ
 هُوَ الْأَحْدَثُ وَالْإِحْيَاءُ وَمَعْلُومٌ أَنَّ
 لَيْسَ مَخْدُودٌ وَلَا مَوْجِدٌ إِلَّا اللَّهُ سُبْحَانَهُ
 لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ فَالْقَدْرِ
 وَالْمَعْنَى وَالْقُدْسِيَّةُ أَكْثَرُ وَالْقَضَاءُ
 وَالْقَدْرُ وَرَعْمُوَانُ الْأَعْمَالِ الْعِبَادَةِ
 حَاصِلُهُ بِقَدَرِ الْعَبْدِ وَخَدَّهَا قَالُوا
 كَوَضَعَهُ اللَّهُ سُبْحَانَهُ الشَّرَّ بَعْدَ عَمَلِهِمْ عَلَيْهِ
 كَانَ ذَلِكَ جَوْزًا مِمَّنْهُ سُبْحَانَهُ وَهَذَا جَلُّ
 مِنْهُمْ لِأَنَّ الْقَضَاءُ لَا يَسْلُكُ الْقُدْرَةَ
 وَالْإِحْتِيَارُ مِنَ الْعَبْدِ لِأَنَّهُ قَضِيَّتَانِ
 الْعَبْدُ يَفْعَلُهُ أَوْ يَنْزِلُ بِهِ بِخَيْرِهِ غَايَةَ

مر قدرت را و خطی و رد و انفعال عبادت بزرگه انفعال
 بدون قدرت عبادت عبادت بوجود و نیاوردده شد
 اگر چه ویرا و رد و انفعال تاثیریه حاصل نیست
 پس باعث عبادت عبادت عبادت عبادت عبادت
 کرده میشود و بسو عبادت انفعال ایشان حقیقت
 همین است غایت و سع و تصحیح ذهاب اشعری
 و کلام و سه تا حال جائی تر دوست با پدوست
 که هر آینه اهل سنت ایمان آورده اند بقدر قائل
 گشته اند این که قدر را خیر و شر و شیرین و تلخ
 هر آن از حق است بجانته هر او از قدر همین است
 است و ایجاد و معلوم است که محدث و موجود حق
 است بجانته غیر او و اوست بجانته موجود و خلق
 هر چه پس بر پستی او را و فرقه معتزله قدریه
 از قضا و قدر انکار نموده اند و زعم کرده که هر آینه
 انفعال عبادت محض بقدرت عبادت بوجود و سه
 آیه گفته اند که اگر حق بجانته قضا میگردد و بدی است
 خلاف معمود ایشان را بر آنگان البته می بود
 این امر از وجهی که جوهری است و این قول از
 جهالت ایشان است چنانچه حق بجانته قدرت
 و اختیار را از عبادت نمانند زیرا که در قضا و قدر

مر قدرت را و خطی و رد و انفعال عبادت بزرگه انفعال بدون قدرت عبادت عبادت بوجود و نیاوردده شد اگر چه ویرا و رد و انفعال تاثیریه حاصل نیست پس باعث عبادت عبادت عبادت عبادت عبادت کرده میشود و بسو عبادت انفعال ایشان حقیقت همین است غایت و سع و تصحیح ذهاب اشعری و کلام و سه تا حال جائی تر دوست با پدوست که هر آینه اهل سنت ایمان آورده اند بقدر قائل گشته اند این که قدر را خیر و شر و شیرین و تلخ هر آن از حق است بجانته هر او از قدر همین است است و ایجاد و معلوم است که محدث و موجود حق است بجانته غیر او و اوست بجانته موجود و خلق هر چه پس بر پستی او را و فرقه معتزله قدریه از قضا و قدر انکار نموده اند و زعم کرده که هر آینه انفعال عبادت محض بقدرت عبادت بوجود و سه آیه گفته اند که اگر حق بجانته قضا میگردد و بدی است خلاف معمود ایشان را بر آنگان البته می بود این امر از وجهی که جوهری است و این قول از جهالت ایشان است چنانچه حق بجانته قدرت و اختیار را از عبادت نمانند زیرا که در قضا و قدر

پس بر تحقیق بود

این امر از وجهی که جوهری است و این قول از جهالت ایشان است چنانچه حق بجانته قدرت و اختیار را از عبادت نمانند زیرا که در قضا و قدر

چه ای بجعل الفعل واجباً ومتعاً ووجوب الفعل امتناعاً عنها في اختيار ارتداد الأول لا بد من وجوب بالاختيار حصوله لا شكاً وإنما هو من قبيل بافعال الی

مَا فِي الْبَابِ أَنَّهُ يُوجِبُ الْاِخْتِيَارَ
 وَهُوَ مُحْتَقِقٌ لِاِخْتِيَارِ مَنْفَعَةٍ لَهُ وَالصَّاحِبُ
 مُتَقَوِّضٌ بِأَفْعَالِ الْبَارِئِ تَعَالَى لِأَنَّ فِعْلَهُ
 مُسْتَعَانَةٌ بِالنَّظَرِ إِلَى الْعُقَاةِ أَمَا وَاجِبٌ
 أَوْ مُتَمَعٌّ إِذْ لَوْ تَعَلَّقَ الْقَضَاءُ بِأَنْ جُودَ فَعَلٍ
 أَوْ بِالْعَدَمِ فَيَمْتَنِعُ فَلَوْ كَانَ وَجُوبُ
 الْفِعْلِ بِالِاخْتِيَارِ مَنْفَعِيًّا لَهُ لَمْ يَكُنْ
 الْبَارِئُ تَعَالَى مُخْتَارًا أَوْ هَذَا الْفِعْلُ
 وَلَا يَحْتَقِقُ عَلَى أَحَدٍ أَنَّ الْقَوْلَ شَبَّهَ الْقَوْلَ
 قَدْ رَوَى الْعَبْدُ فِي إِيجَادِ أَفْعَالٍ مَعَ كَمَالِ
 ضَعْفِهِ فَوَعْنَايَةِ السَّخَاةِ وَمَنْشَأُ
 نَهْيًا بِنَاءِ السَّفَاهَةِ وَيَهْدَى أ بِالْعِ مَشَابِهُ
 مَا وَرَاءَ النَّهْرِ شَكَرَ اللَّهُ تَعَالَى مَا سَعَى لَهُمْ فِي
 تَضَلُّلِهِمْ فِهَذَا بِوَالْمُسْتَعْلَى حَتَّى قَالَ
 إِنَّ الْعَبْرَةَ أَعْدَى حَالَةٍ لَهُمْ حَيْثُ لَمْ
 يَسْتَبْرَأُوا لِأَثَرِ نِيَّاتِهِمْ وَأَحَدٌ وَامْتَعَنُوا
 أَنْبَسُوا شَرَكَاءَ لَا يَخْضَعُونَ لِعَمَلِ الْبَرِّيَّةِ
 أَنَّهُ لَا يَفْعَلُ الْعَبْدُ أَصْلًا وَإِنْ حَرَكَاةً
 بِمَنْزِلَةِ حَرَكَاتِ الْجَاهِلَاتِ لَا فَرْقَ لَهُمْ
 أَصْلًا وَلَا قَصْدًا وَلَا اِخْتِيَارًا وَرَعَوْا

که عیب با اختیار خود کار خواهد کرد و یا نخواهد کرد و قیامت
 مافی البایان چنین قضا اختیار عید را واجب
 و لازم میگردد و این مثبت است اختیار است مافی
 آن و نیز مقتضی است بافعال بارئ تعالی زیرا که
 فعل او بجهاد بنظر قضا واجب است یا متمنع
 چه قضا اگر بوجود متعلق است واجب است یا بعد
 پس متمنع پس اگر وجوب فعل اختیاری مافی اختیار
 بود بارئ تعالی در افعال خود مختار نبود که
 و این کفر است و برعکس مخفی نیست که تحقیق
 قول با استقلال قدرت عید در ایجاد افعال
 خویش با وجود کمال ضعف و درغایه سبکی است
 و نشانه نهایت بیخودی و ازینجا است که مشایخ
 ماوراء النهر شکر الله تعالی سبعمهم مبالغه نموده
 اند و تضلیل ایشان اندرین مسئله سجدیکه گفته اند
 که حال مجوس نیکوتر است از حال ایشان چه مجوس
 غیر از یک شرک است اثبات نکرده اند و معتزله
 شرک را بے نهایت اثبات نموده اند و جبریه
 زعم نموده که فاعل است هرگز مرعبد را و نه قدرت
 و نه اراده و نه اختیار و حرکاتش در رنگ جمادات
 و گفته که عید نه فعل خیر ثواب داده شود و

له من غیر
 متعلق است
 عطف بر
 انضمام
 متعلق
 مع الضمان
 البانی

کتاب
 فی
 التعلیل
 و
 التعلیل
 و
 التعلیل

طین کان یخبر فی ذی القعدة سنات له

بالتعلیل و التعلیل

مَذْهَبِ أَكْثَرِ شُعْرَى بَلَّ إِلَى مَذْهَبِ
 الْجَبْرِيِّ فَتَارَةً يَقُولُونَ بَأَنَّ الْأَخْتِيَارَ
 لِلْعَبْدِ حَقِيقَةً وَنِسْبَةَ الْفِعْلِ لِمَبْدِي
 مَجَازٍ وَتَارَةً يَقُولُونَ بِصُعُوبِ الْأَخْتِيَارِ
 الْمُسْتَلْزِمِ لِلْجَبَارِ وَمَعَ ذَلِكَ كَيْسَمَعُو
 أَكْلَهُ بَعْضُ الصُّوفِيَّةِ فِي هَذَا الْمَقَامِ
 مِنْ أَنَّ الْعَاعِلَ وَالْحَدَّ لَيْسَ الْأَهُوَ
 وَأَنَّ لَا تَأْتِي الْقُدْرَةُ الْعَبْدَ فِي الْأَفْعَالِ
 أَصْلًا وَأَنَّ حَرَكَاتِهِ بِمَنْزِلَةِ حَرَكَاتِ
 الْجِبَادَاتِ بَلْ وَجُودَ الْعَبْدِ ذَاتًا وَ
 صِفَةً كَسَرَابٍ يَقْبَعُ بِحَسْبِهَا الظَّاهِرُ
 مَلَهُ أَحْتَى إِذْ لَجَلَهُ لَا كَمْ يَجِدُ شَيْئًا
 وَوَجَدَ اللَّهُ عِندَهُ وَأَمْثَالُ هَذَا الْكَلَامِ
 إِزْدَادَهُمْ جُزْأً نَعْمَكَ الْمُدَّاهِنَ وَالْأَهْلَكَ
 فِي الْأَقْوَالِ وَالْأَفْعَالِ فَتَقُولُ فِي تَحْقِيقِ
 هَذَا الْمَقَامِ وَاللَّهُ سُبْحَانَهُ أَعْلَمُ بِحَقِيقَةِ
 الْعَرَامِ إِنَّ الْأَخْتِيَارَ لَوْ لَمْ يَكُنْ ثَابِتًا
 لِلْعَبْدِ حَقِيقَةً كَمَا هُوَ مَذْهَبُ أَكْثَرِ شُعْرَى
 لَمَا نَسَبَ اللَّهُ تَعَالَى الظُّلْمَ إِلَى الْعَبْدِ
 إِذْ لَا اخْتِيَارَ لَهُمْ وَلَا تَأْتِي الْقُدْرَةُ بِهِمْ

بمذہب بیشتر شعری بلکہ مذہب جبری پس
 وہ میزند با یکدیگر بر حقیقت اختیار
 حاصل نیست و نسبت فعل بوجہ است
 و گاهی بعضی اختیار بعب تامل میشود
 کہ مستلزم جبر است و معذلک کلام بعضی
 از صوفیہ اندرین مقام استماع بینامیت
 یا عمل افعال یکجہ است پس وہ برگز تا
 نیست مقدرت عبد را در افعال حرکات
 بمنزلہ حرکات جمادات است بلکہ وجود
 عبد از روی ذات و صفت مثل سراسر است
 بزین ہموار کہ پیدا روان را نشنہ آئے در توجہ
 بیاید نزدیک آن نیاید آن را چسب
 و یافت خدا را نزدیک آن - و این چنین
 کلام محاد لیز نیز ساخته است مرآت الشان را بر باد است
 و مسألات و اقوال افعال پس گوئیم در تحقیق
 این مقام و اللہ سبحانہ اعلم بحقیقتہ المر
 یدرتیکہ اگر اختیار ثابت نبوے مر عبد
 حقیقتہ چنانکہ مذہب شعری است البتہ نسبت
 نہ نمودے حق تعالی ظلم را بعباد چہ مرآت
 نہ اختیارسے حاصل است نہ قدرت ایشان

بہ اشارہ لا در تار
 مثل لفظی کلمہ العالم
 کسب فی حقیقتہ بطور

بہ بعضی کلمہ از ان
 جو لفظ مراد از مراد
 و بعضی کلمہ است
 المستلزم از مراد

کلمات امر ربانی
 از قول

وَأَمَّا هِيَ مَدَّ الرَّحْمَضُ عِنْدَهُ وَقَدْ نَسَبَ
 سُبْحَانَهُ الظُّلْمَ الْبَيْهُوتِ غَيْرَ مَوْضِعٍ مِنْ
 كِتَابِ الْمُجِيدِ وَفَعَّلَ الْمَدَارِيَةَ بِدُونِ
 الشَّائِرِ وَكَوْنِ الْجَمَلِ لَا يُجِيبُ الظُّلْمَ مِنْهُمْ
 لَعَنَهُمُ إِنَّ الْأَيُّمَ وَالْمُعْتَذِرَ الْعَمِيَّ
 مِنْهُ لَعَالَى مِنْ غَيْرِ أَنْ يَكُونَ الرَّحْمِيَّ
 قَاتِلًا اللَّهُ لَيْسَ بِظُلْمٍ أَصْلًا إِذْ هُوَ مَجْتَبَا
 مَا لَكَ عَلِيمُ الْأَطْلَاقِ يَتَصَرَّفُ فِي ظِلْمِ
 الْمَطْلُوقِ كَيْفَ يَشَاءُ أَمَا نَسَبَةُ الظُّلْمِ
 إِلَيْهِمْ تَمَسُّ تَنْزِيمُ الشُّبُوتِ الْأَخْتِيَارِ لَهُمْ
 وَأَخْتِيَارُ الْجَارِ فِي هَذَا هَلْ لَيْتَ يَخْلُقُ
 الْمَسْبُوبَ قَلْبًا مِمَّنْ تَكَبُّ مِنْ غَيْرِ ضَرْفٍ
 وَأَمَّا الْقَوْلُ بِضَعْفِ الْأَخْتِيَارِ فَلَا يَخْلُقُ
 إِذَا كَانَ يُرَاكِبُهُ الضَّعْفُ بِالنَّسَبِ إِلَى
 لِحْتِيَارِهِ تَعَالَى فَهَسَلَمُ وَلَا تَرَى هُنَا
 لِأَحَدٍ وَكَذَا الضَّعْفُ بِمَعْنَى عَدَمِ الْأَسْتِقْلَالِ
 فِي صُدُوقِ الْأَعْمَالِ الْبِئْسَ مَسَلَمٌ وَأَمَّا
 الضَّعْفُ بِمَعْنَى عَدَمِ الْمَدِّ خَلِيَّةٍ لِلْحَقِيَّةِ
 فِي الْأَفْعَالِ فَتَمْتَنِعُ وَهُوَ أَوَّلُ الْمَسْتَكَلِّ
 وَنَسَبُ الْمَنْعِ قَدْ مَرَّ مَقْصُودًا بِبَعْضِ أَنْ

تاثير سے قدرت ايشان مرا محض است
 نزو اشعری بس وحال ائمه نسبت نموده است
 حق سبحانه و تعالی ظلم را با ايشان در موضع متعده
 از کتاب مجید خود و مدار تیره صرف بدون تاثير
 و لوقی جمله تصحیح نمی نماید صدور ظلم را از ايشان
 آرے الامام و تعذیب حق صل علام عباد را
 بدون ائمه ايشان را اختیار سے حاصل بود صلا
 ظلم نیست چه او سبحانه مایا است علی الاطلاق
 تصرف نماید در ملک مطلق خود و بهر نهجیکه خواهد اما
 نسبت ظلم با ايشان پس تکریم شہوت اختیار را
 مرا ايشان را و احتمال تجب از اندرین مسئلہ
 خلاف متبادر است بدون متر و ن از کتاب
 آن کرده نشود و اما قول بضعف اختیار پس
 خالی نیست کہ مراد بان اگر ضعف نسبت باختیار
 حق است تعالی پس مسلم است و کسے دوران
 نزاع نیست و همچنین ضعف بمعنی عدم استقلال
 در صدور افعال نیز مسلم است و اما ضعف بمعنی
 عدم فعلیت اختیار و افعال پس مسلم نیست
 و ان اول مسئلہ است و سند منع مفسلا
 پیش ازین گذشتہ

در اسم
 من لانه ان کل
 انهم علیما و نزل
 فیکون اللان حادو بل
 نزل من ذم الی حادو بل
 انهم انفسک و نزل
 انصاع الی انفسک و نزل
 السور الی انفسک و نزل

در اسم
 من لانه ان کل
 انهم علیما و نزل
 فیکون اللان حادو بل
 نزل من ذم الی حادو بل
 انهم انفسک و نزل
 انصاع الی انفسک و نزل
 السور الی انفسک و نزل

يَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى كَلَّفَ عِبَادَهُ
 بِقَدْرٍ طَائِفَتِهِمْ وَاسْتَطَاعَتِهِمْ وَخَفَّفَ
 فِي التَّكْلِيفِ لضعف خلقهم قَالَ
 اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَرِيدُ اللَّهُ أَنْ يَخَفِّفَ
 عَنْكُمْ وَخَلَقَ الْإِنْسَانَ ضَعِيفًا كَيْفَ
 وَهُوَ سَجَّانَةٌ حَكِيمٌ رُفُوفٌ رَحِيمٌ
 لَا يَلِيْقُ بِالْحِكْمَةِ وَالرَّأْفَةِ وَالرَّحْمَةِ
 تَكْلِيفٌ مَا لَا يَسْتَطِيعُ لَهُ الْعَبْدُ فَلَمْ
 يَكْلِفْ رَفْعَ الصَّخْرَةِ الْعَظِيمَةِ الَّتِي كَانَتْ
 عَلَى رِجْلِ الْعَبْدِ بَلْ كَلَّفَهَا هُوَ الْيَسِيرَ
 عَلَى الْعَبْدِ مِنَ الصَّلَاةِ الْمَشْتَمَلَةِ عَلَى
 الْقِيَامِ وَالسُّجُودِ وَالْقِرَاءَةِ الْيَسِيرِ
 وَكُلِّ ذَلِكَ يَسِيرٌ غَايَةُ الْيُسْرِ وَكَذَلِكَ
 الصَّوْمُ مَثَلًا فِي هَيَاةِ الشَّهِوَةِ وَالْقِيَامُ
 أَيْضًا كَذَلِكَ إِذْ قَدَّرَ مِنْ نِعْمِ الْعَشْرِ
 وَلَمْ يَقْدِرْ رِبَا الْكُلِّ وَالْيَتْمَانُ مَثَلًا
 يَسْرًا يَتَّقَلُ عَلَى الْعِبَادِ وَمِنْ كَمَالِ
 الرَّأْفَةِ حَبْلُ الْيَتَامَى وَخَلْفَانُ الْعُمَرِ
 الْأَصْلُ فَجَعَلَ الْوَصِيَّةَ خَلْفًا لِدَيْمِ
 وَكَذَا أَحْكَمَ بَانَ مَنْ لَمْ يَقْدِرْ عَلَى

و استنیت که بختش حق تعالی تکلیف او را
 مرندگان خود را با اندازه طاقت و استطاعت
 شان و اندرین تکلیف تخفیف را رعایت فرموده
 است بضعیف فلقت ایشان چنانکه فرموده
 است حق تبارک و تعالی میخواهد خدا که بسبب
 کندار شما و انسان ضعیف آفریده شده است
 چگونه و حال آنکه او بجا نباشد با برآفت
 و رحمت نسوزد بگفت از حق رحمت او که تکلیف
 بر او بسیار است چه بگوید که او نتواند بر حسب حکم خدا کرده
 بنده را بر سر و شستن سنگ عظیم که آن را نتواند بر سر
 بلکه تکلیف داده است با آنچه آسان تر است
 بر عباد از نماز سه سجده که مشغول اند بر قیام کعبه
 و سجود و قرائت میسر و این همه که آسان اند و نعمت
 آسانی و همچنین روزه مثلاً در نهایت سهولت
 و زکوة نیز این چنین است زیرا که واجب گردانیده
 شده است به علم حسد و واجب گردانیده شده است
 تمام روز نصف مثلاً تا که دشوار نبود بر بندهگان
 و از کمال رحمت است که مقرر فرموده است
 مرا سوره را بدان عوض بر تقدیر بعد از اصل خواندن
 عوض ضعیف را مشعر ساخته و همچنین حکم فرموده که

و استنیت که بختش حق تعالی تکلیف او را

و استنیت که بختش حق تعالی تکلیف او را

و استنیت که بختش حق تعالی تکلیف او را

تَعْبَادِ صَلَاتِكَ قَاعِدًا وَمَنْ لَمْ يَقْدِرْ عَلَى الْقَعْدِ
 عَلَى مَضْطَجِعًا وَكَذَا مَنْ لَمْ يَقْدِرْ عَلَى
 السُّكُوعِ وَالسُّجُودِ صَلَاتِكَ مُؤَمِّبًا إِلَى غَيْرِكَ
 سَمَا لَا يَخْفَى عَلَى النَّاطِقِ فِي الْأَحْكَامِ
 الشَّرْعِيَّةِ بِنَظَرٍ لِإِعْتِبَارِ رُؤْيَا الْأَنْصَافِ فَيَعْدُ
 سَامًا التَّكْلِيفَاتِ الشَّرْعِيَّةِ فِي عَنَائَةِ
 تَيْسُرٍ وَنَهَائَةِ الشَّهْوَةِ وَيَطَالِعُ كَمَالَ
 تَرْفَعَةٍ مِنْهُ سُبْحَانَهُ عَلَى الْعِبَادِ فِي
 حَفَّاتِ تِلْكَ التَّكْلِيفَاتِ وَمُضَلَّاتِ
 حَيْفِ التَّكْلِيفَاتِ مَتَى الْعَوَامُّ فِي بَادِيَةِ
 تَكْلِيفَاتِ تِلْكَ مَوَالِدِ فَإِنَّ لِبَعْضِهِمْ تَيْسُرًا
 زِيَادَةً فِي الصَّوْمِ الْمَفْرُوضِ وَبَعْضُهُمْ
 فِي الصَّلَاةِ الْمَفْرُوضَاتِ وَعَلَى
 هَذَا الْقِيَاسِ وَمَا هَذَا الْقَمْعُ إِلَّا
 كَمَالَ التَّخْفِيفِ وَعَدَمُ وَجَدَانِ
 تَيْسُرِي أَدَاءِ الْأَحْكَامِ لِلبَعْضِ مَتَى
 عَلَى رُجْحٍ وَظُلْمَاتِ نَفْسَانِيَّةٍ وَكَذَلِكَ
 حَاطَبِيَّةٌ نَاشِئَةٌ عَنِ هَوَى النَّفْسِ
 كَمَا سَأَلَ الْمُتَّصِبَةَ بِعِبَادَاتِ اللَّهِ
 سُبْحَانَهُ قَالَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ كَبُرَ عَلَى

هر که بر قیام قدرت ندارد و نشسته نماز گذارد هر که
 بر قعود قادر نبود و بر سپلو خفته نماز ادا نماید همچنین
 کسیکه بر رکوع و سجود قدرت نیابد یا شاره نماز
 ادا کند و سوائے اینها از آنچه مضمی نیست بر
 کسی که ناظر است در احکام شرعی بی نظر اعتبار
 و انصاف پس بیاید تمام احکام شرعی را در
 غایت یسر و نهایت سهولت و مطلق نماید
 کمال آفت اورد سبحانه بر عباد و صعقات آفرید
 آن تکلیفات شاید تخفیف این تکلیفات
 تمام عوام است و از رویا و تکلیفات از
 مامورات شرعی چه بعضی از ایشان ثمنای
 زیاده روزه فرض مینمایند و بعضی در نماز فرض
 و علی هذا القیاس و تیسرت این تیسری
 اگر از جهت کمال رعایت تخفیف و عدم
 وجدان یسر در اداء احکام مر بعضی را
 بینی است بر وجود طلبیات نفسانیه
 و کمورات طبعیه که ناشی است از هوا
 نفس آماره که ایستاده است بعد از
 حق سبحانه و تعالی فرمود
 حق سبحانه و تعالی و شور آمد

در احکام شرعی
 در احکام شرعی
 در احکام شرعی

غالی

الشِّرْكَيْنِ مَا دَعَوْهُمُ إِلَيْهِ وَقَالَ اللَّهُ
 تَعَالَى وَإِنَّمَا الْكَلْبُ مِنَ الْأَعْمَالِ الْغَائِبِينَ
 فَكَمَا أَنَّ مَرَضَ الظَّاهِرِ مُوجِبٌ لِلْعُسْرِ
 إِدَاءُ الْأَحْكَامِ كَمَا أَنَّ مَرَضَ الْإِطْلَاقِ
 أَيْضًا مُوجِبٌ لِذَلِكَ الْعُسْرِ وَقَدْ وَرَدَ
 الشَّرْحُ الشَّرْهِي لِإِطْلَاقِ رُؤُوسِ النَّفْسِ
 الْأَمَّارَةِ وَتَرْفَعُ هَوَاجِجَهَا هَوَى النَّفْسِ
 وَمَتَابَعَةُ الشَّرِّ يُعَدُّ عَلَى طَرَفِي الْقَبِيضِ
 فَذَلِكَ وَهِيَ كَبْرٌ وَجُودٌ ذَلِكَ الْعُسْرِ
 كَيْسَلٌ وَجُودٌ هُوَ النَّفْسُ فَيَقْدَرُ وَجُودُ
 الْهَوَى يَقْدِرُ الْعُسْرُ فَإِذَا انْتَهَى الْهَوَى
 كَلِمَتُهُ انْتَهَى الْعُسْرُ رَأْسًا وَأَمَّا كَلَامُهُ
 بَعْضُ الصَّوْفِيَّةِ الْمَذْكُورِ سَائِقًا فِي نَفْسِي
 الْأَخْتِيَارِ أَوْضَعْنِيهِ فَأَضَلَّنِي كَلَامُهُمْ
 إِنَّ لَهُمْ كَيْفًا مَطَابِقًا بِحُكْمِ الشَّرِّ يُعَدُّ
 فَلَا اعْتِبَارَ لَهُ أَضَلُّ فَكَيْفَ يُصَلِّحُ الْحَيَّةُ
 وَالْقَلْبُ يُدْرِكُ مَا الصَّالِحُ لِلْحَيَّةِ وَالْقَلْبُ يَدْرِكُ
 أَقْوَالَ الْعُلَمَاءِ مِنْ أَهْلِ الشُّنَّةِ كَمَا وَافَقَ
 أَقْوَالَ لَهُمْ مِنْ كَلَامِ الصَّوْفِيَّةِ الْقَبْلُ وَمَا
 نَحَا لَهُمْ لَا يَقْبَلُ عَلَى أَنَا الْقَوْلُ أَنَّ الصَّوْفِيَّةَ

برشته كان آنچه بخوانی ایشان را بان
 وزیر فرموده و هر آینه نماز و شواست مگر
 فروتنی کنندگان به پس چنانکه مرض ظاهر
 موجب عسر و ارا حکام است همین مرض
 باطن نیز موجب آن عسر است و حال آنکه
 شریعت عزرا برای ابطالان من رسوم نفس
 آماره و ازاله هواجس آن وارد شده است
 پس هر نفس و متابعت شریعت بر طرفان
 نقیض اندک جرم وجود آن عسر میل باشد بر جرم
 هوائی نفس پس با ندادن عسر هر نفس موجود
 و آسوده شود و چون هوائی نفس با تکمیل نفس
 گردد و عسر در احکام اصلا نماند و آن کلام بعضی
 از صوفیه در نفسی اختیار یا ضعف آن که سابقا
 مذکور شد پس بدانکه کلام صوفیه اگر مطابق حکم
 شرعی نبوده و او را اصلا اعتباری نیست پس
 حجیت و تقلید را چگونه منزه و شایان حجیت
 و تقلید اقوال علماء اهل سنت است و پس
 پس آنچه از اقوال صوفیه موافق اقوال
 ایشان باشد مقبول است و آنچه مخالفشان است
 غیر مقبول صحیح لهذا گوئیم که صوفیه

شرح الشرح الشریح لایطلاق رؤوس النفوس الامارة

شرح الشرح الشریح لایطلاق رؤوس النفوس الامارة

مستقیمه الاحوال لم یعبأ ذو الفقیر
 عساکر لانی الاحوال ولا فی الاحمال
 لانی لا اقوال ولا فی العلوام والمعارف
 وینموتون ان یفتیه الخلاف مع الشرع
 تکیه عن شتم فی الحال واخلل فی
 وروصد الحال ما خالف الشرع
 الحکمة ویا جمل خلک الشرع دلیله
 ان ذاقه وعلامة الاتحاد علی ما فی
 الباب ان الصوفی لو تکلم بکلام
 مخالف للشرع نایس عن الکشف
 فی غلبه الحال وسکر الوقت فهو
 معذور وکشفه غیر یصح و غیر صالح
 للفتن بل یبغی ان یجعل کلامه
 ویصرف عن ظاهره فان کلامه الشکلی
 یجعل ویصرف عن الظاهر

مستقیم الاحوال از شریعت تجاوز نمیکنند
 نه در احوال و نه در اعمال و نه در
 اقوال و نه در علوم و معارف و میدانند
 که بقیه خلاف با شریعت ناشی است
 از مستقیم حال و احتمال بال و نه مخالف
 شریعت حقه اصلا نمی بود با جمله
 خلاف شریعت دلیل رتبه است
 و علامت الحما و غایه ما فی الباب
 اگر از بعض صوفیه کلامی مخالف
 شریعت ناشی ادکشف در علیه حال
 و سکر وقت صادر شد معذور است
 و کشف او غیر صحیح که شایان تعلیمیت
 بلکه لازم است که کلام او بر محل
 حل کرده شود و از ظاهر خود مضموت
 ازیه که کلام سکاری حل کرده میشود و از ظاهر خود

کتاب التوحید

هذا اما یتبرن فی هذا المقام یعون الله سبحانه و تحسن توفيقه تعالى
 والحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى

مکتوب (۲۹۰) ووصد ونوم

بلا محمد باشم صدور یافت در بیان طریق که حضرت حق سبحانه و تعالی حضرت

الْمَشْرُوكِينَ مَا دَعَوْهُمْ إِلَيْهِ وَقَالَ اللَّهُ
 نَعَالِي وَإِنَّمَا الْكَيْفِيَّةُ الْأَهْلُ الْفَاشِعِينَ
 فَكَمَا أَنَّ مَرَضَ الظَّاهِرِ مُوجِبٌ لِعُسْرِ
 آدَاءِ الْأَحْكَامِ كَذَلِكَ مَرَضُ الظَّاهِرِ
 أَيْضًا مُوجِبٌ لِذَلِكَ الْعُسْرِ وَقَدْ وَرَدَ
 الشَّرْحُ الشَّرْهِيَّ الْإِطَالِ رُغْمَ النَّفْسِ
 الْأَمَانَةِ وَرَفَعَهَا جِيسَهَا مَوْجِي النَّفْسِ
 وَمَتَابَعَةُ الشَّرْهِيَّةِ عَلَى طَرَفِ الْقَبِيضِ
 فَلَا جَرَمَ بِكَوْنِ وَجُودِ ذَلِكَ الْعُسْرِ
 دَلِيلَ وَجُودِهَا نَفْسِ فَيَقْدَرُ وَجُودُ
 الْمَوْجِبِ يَقْدَرُ الْعُسْرُ فَإِذَا انْتَقَى الْهَوَى
 كَلِيَّةً انْتَقَى الْعُسْرُ رَأْسًا وَإِنَّمَا كَلَامُ
 بَعْضِ الصُّوفِيَّةِ الْمَذْكُورِ سَابِقًا فِي نَعْيِ
 الْأَخْتِيَارِ أَوْضَعُفٍ فَأَحْلَمْنَا أَنَّ كَلَامَهُمْ
 إِن لَكُنْكُمْ مُطَابِقًا بِالْحُكْمِ الْمَشْرُوعِ
 فَلَا اغْتِبَارَ كَذَا أَصْلًا فَكَيْفَ يَتَعَيَّلُ الْحُجَّةُ
 وَالْتِقْلِيدُ وَإِنَّمَا الصَّالِحُ الْحُجَّةُ وَالْتِقْلِيدُ
 أَقْوَالُ الْعُلَمَاءِ مِنْ أَهْلِ الشَّدِيدِ فَهَذَا رَافِقُ
 أَقْوَالِهِمْ مِنْ كَلَامِ الصُّوفِيَّةِ يُقْبَلُ وَمَا
 حَاكَمَهُمْ لَا يُقْبَلُ عَلَى أَنَا نَقُولُ أَنَّ الصُّوفِيَّةَ

برش مکان آنچه بخوانی ایشان را بان
 وزیر فرموده و هر آینه نماز و شواست مگر
 فروتنی کنندگان به پس چنانکه مرض ظاهر
 موجب عسر و آزار احکام است همچنین مرض
 باطن نیز موجب آن عسرت و حال آنکه
 شریعت غیر از برائت ابطال این رسوم نفس
 آماره و ازاله هواجس آن وارد شده است
 پس هواجس و متابعت شریعت بر طرف
 تقیض اندل اجرم وجود آن عسر دلیل باشد بر
 هواجس نفس پس باندازه عسر هواجس نفس موجود
 دانسته شود و چون هواجس نفس با کفایت
 گردد و عسر در احکام اصلا نماند و اما کلام بعضی
 از صوفیه در نفی اختیار یا ضعف آن که سابقا
 مذکور شد پس بدانکه کلام صوفیه اگر مطابق حکم
 شرعی نبوده و او را اصلا اعتباری نیست پس
 حجیت و تقلید را چگونه منزه نمایان حجیت
 و تقلید اقوال علماء و اهل سنت است و پس
 پس آنچه از اقوال صوفیه موافق اقوال
 ایشان باشد مقبول است و آنچه مخالفشان است
 غیر مقبول می‌گردد اینگونه که صوفیه

در معرفت
 در معرفت
 در معرفت

در معرفت
 در معرفت

المستقيمة الأحوال لم يعبادوا والفقير
 أصلاً لا في الأحوال ولا في الأعمال ولا
 لا في الأقوال ولا في العلوم والمعارف
 ويعلمون أن بقية الخلاق مع الشريعة
 ناشية عن سقيم في الحال مفضل فيه
 ولو صدق الحال ما خالف الشريعة
 الحقة وبإجماله خلاف الشريعة دليل
 الزندقة وعلامة الإلحاد غاية ما في
 الباب أن الصوفي لو تكلم بكلام
 مخالف للشريعة نأش عن الكشف
 في غلبته الحال وسكر الوقت فهو
 معذور وكشفه غير صحيح وغير صالح
 للتقليد بل ينبغي أن يجعل كالم
 ويصرف عن ظاهره فإن كاهن الشكاري
 يجعل ويعصرف عن الظاهر

مستقيم الأحوال از شریعت تجاوز میکنند
 نه در احوال و نه در اعمال و نه در
 اقوال و نه در علوم و معارف و میدانند
 که بقیه خلاف با شریعت ناشی است
 از سقیم حال و اختلال بال و نه مخالف
 شریعت حقه اصلاً نه بر وجهی
 خلاف شریعت دلیل زندقه است
 و علامت الجاه و غایب مافی الباب
 اگر از بعض صدوقیه کلامی مخالف
 شریعت ناشی ادکشف در غلبه حال
 و سکر وقت صادر شد معذور است
 و کشف او غیر صحیح که شایان تقلید است
 بلکه لازم است که کلام او بر محل
 حل کرده شود و از ظاهر خود مصرف
 زیرا که کلام سکاری حل کرده میشود و از ظاهر

کتابت المراسم

هذا ما كتبت في هذا المقام بعين الله سبحانه وحسن توفيقه تعالى
 والحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى

مکتوب (۲۹۰) ووصد و نووم

بلا محمد باشم صد و ریانت در بیان طریق که حضرت حق سبحانه و تعالی حضرت

در این وقت در این مناجات و معنی تراحت مطلق نماند بر کعبه

می آید و ارواح ایشان بفراموشی نفوس و مقام اصلی خود متوجه جناب قدس اندر هر
از مقام نفس مطمئنه که در مقام بندگی متکبران ذر است گشته است مدد برنج میرسد روح را بواسطه
آن امداد و تساببت خاصه بطلوب پیدا میگردد و آرام این بررگواران بعبادات است و تسکین
در اوست حقوق بندگی و طاعات پس خروج در نها و ایشان کم است و شوق ضعیف و در کواران
شان قلیل هنوز مبتدیانند پس در وقت ایشان لامع است و کمال اتباع سنت بوده
بصیرت شان مکمل لاجرم حدیقه بصیرت را در وجود چینی می بینند که نزدیکان در انظار آن جز
هر چند عروج کمتر دارند اما نورانی اند و بنور اصل منور و در همان مقام شان عظیم دارند و جلیل
القدر اند ایشان را احتیاج بسماع و وجد نیست عبادات ایشان را کار سماع میکنند و نورانی
پهل از عروج کفایت می بخشند جامع مقلدان اذ اهل سماع و وجد که بکمال شان این بزرگواران و اوست
نمیستند خود را از عشاق می گیرند و ایشان را از خود گویند عشاق و محبت را منحصر در نفس و وجد
می دانند و طائفه دیگر از منتهبیان آنانند که بعد از قطع حساب سیرالی امد و تحقیق به بقایا رسیده
ایشان را جذب قوی عنایت می فرمایند و بقلب انجذاب کشان کشان می برند و در وقت
انجا از سیرایت ممنوع است و تشکیه ایشان را غیر جائز در عروج محتاج با موعظه نیستند سماع و قصر
در شگفتی قلوب ایشان با نیست و وجد و تواجد را با ایشان کار نه بان عروج انجذابی
به نهایت نهایت مرتبه بکن الوصول میرسد و بواسطه تساببت آن سرور علی علیه السلام الصلوات
و السلام علیها و آلها و سلم از مقام مخصوص بان سرور است عاکه الصلوات و المصیبه نصیب می یابند
این نوع وصول مخصوص طائفه افراد است آنطاب نیز از مقام نصیب ندارند و محض فضل از وی
بجمله طائفه این نوع و اهل نهایت نهایت را عالم باز گردانند و نور است مستعدان باحواله نمایند
نفس در مقام بندگی فرود می آید و روح او بخرج نفس متوجه جناب مقدس است اوست که جامع کمال است
قوتی است و عادی تکلیفات طلبیه و اعنی بالقلب همت انظار ایشان در کمال است و اوست که علوم مقامات
نورسند

نوعی است از جناب
مستعدان است
در اوست
نوعی است از جناب
مستعدان است
در اوست
نوعی است از جناب
مستعدان است
در اوست

بلکه بسیار است از مراتب که تو آنرا تمیز نیتالی میکنی از مقام روح نیز باین تر است تمیزی که فوق العرش
 ترا متمیز می شود و نیز داخل اثره تشبیه است و آن مکتوب منزه از عالم افراس است چه عرش محمد و حجت
 و متفک است العباد است عالم افراس ماورای عالم حیات و انبعاث است چه روح لامکانی است در
 مکان نمیگنجد و روح را در ماوراء عرش اثبات نمودن ترا در وهم فیندازد که روح از تو بعید است مست
 و دور دراز در میان تو و روح است نه چنین است روح را نسبت با جمیع اکتبه با وجود لامکانیت
 برابر است ماورای عرش گفتن معنی دیگر دارد و تا با خجاستی متوانی دریافت طائفه از صوفیه که نیز
 روحی رسیده اند و فوق العرش از در یافته اند تمیز الهی بکاشانه تصور نموده اند و علوم بسیار
 آن مقام را از علوم علم گفته و نیز استوار ادین مقام عمل کرده و سخن است که آن نور نور روح
 است این فقیر را نیز در وقت حصول آن مقام این نوع اشتباه می پیداشده بود اما چون عنایت
 خداوندی جل شطآنه ازان و بر طه گذراننده دانست که آن نور نور روح بودند نور الهی جل شطآنه
 اعلم الله الذی هدانا لهذا لو کان کفرا لکان هدا ان الله و چون روح لامکانی است
 و بصورت بیونی و حسب گونگی مخلوق است لاجرم مثل اشتباه می گردد و الله یحیی الموتی و هو
 یهدی السبیل و جماعه از ایشان که آن نور روح فوق العرش را گرفته فرودی آینه و بان بقا
 پیدا میکنند خود را جامع بین تشبیه و التمزیه میدانند و اگر آن نور را از خود جدای یا بند مقام
 فرق بعد جمع تصور میکنند اثنال این مغالطات صوفیه را بسیار است و حق سبحانه العالیم
 عن مَقَاتِ الْأَعْلَاطِ وَ حَالِ الْخَبَابِ ایدو است که روح هر چند نسبت با عالم بی چون است
 اما نظریه بی چون حقیقی داخل دائره چونت گویا بر رخ است در میان عالم چون و در میان جناه
 قدس نه چون حقیقی پس رنگ هر دو طرف دار و هر دو اعتبار در و صیح است بخلات
 چون حقیقی که چون را بوسه ایداره نیست پس تا از جمیع مقالات روح غرض ننماید بان اهم رسد
 پس اول از جمیع طبقات سلوات حتی العرش می باید گذشت و تمام از تو از مکان می باید بر که بعد از آن

این مقام را از علوم علم گفته و نیز استوار ادین مقام عمل کرده و سخن است که آن نور نور روح است این فقیر را نیز در وقت حصول آن مقام این نوع اشتباه می پیداشده بود اما چون عنایت خداوندی جل شطآنه ازان و بر طه گذراننده دانست که آن نور نور روح بودند نور الهی جل شطآنه اعلم الله الذی هدانا لهذا لو کان کفرا لکان هدا ان الله و چون روح لامکانی است و بصورت بیونی و حسب گونگی مخلوق است لاجرم مثل اشتباه می گردد و الله یحیی الموتی و هو یهدی السبیل و جماعه از ایشان که آن نور روح فوق العرش را گرفته فرودی آینه و بان بقا پیدا میکنند خود را جامع بین تشبیه و التمزیه میدانند و اگر آن نور را از خود جدای یا بند مقام فرق بعد جمع تصور میکنند اثنال این مغالطات صوفیه را بسیار است و حق سبحانه العالیم عن مَقَاتِ الْأَعْلَاطِ وَ حَالِ الْخَبَابِ ایدو است که روح هر چند نسبت با عالم بی چون است اما نظریه بی چون حقیقی داخل دائره چونت گویا بر رخ است در میان عالم چون و در میان جناه قدس نه چون حقیقی پس رنگ هر دو طرف دار و هر دو اعتبار در و صیح است بخلات چون حقیقی که چون را بوسه ایداره نیست پس تا از جمیع مقالات روح غرض ننماید بان اهم رسد پس اول از جمیع طبقات سلوات حتی العرش می باید گذشت و تمام از تو از مکان می باید بر که بعد از آن

در مرتبه اول که در عالم اول است
در مرتبه دوم که در عالم دوم است
در مرتبه سوم که در عالم سوم است
در مرتبه چهارم که در عالم چهارم است
در مرتبه پنجم که در عالم پنجم است
در مرتبه ششم که در عالم ششم است
در مرتبه هفتم که در عالم هفتم است
در مرتبه هشتم که در عالم هشتم است
در مرتبه نهم که در عالم نهم است
در مرتبه دهم که در عالم دهم است

مراتب الامکانیت عالم از قوا را نیز سه باید نمود آن زمان تا آن اسم رسد که خواجہ پندار که در دو
وصول است به حاصل خواجہ بچونند از نیست به حق سبحانہ و تعالیٰ کہ در این عالم خلق عالم
انفراست و در این عالم انفرات است و شایسته نیست است ظلاً و اصلاً انجلا و تفصیلاً و در این عالم
مراتب ظلی و صلی و کونی و آبی و اجالی و بیلی مطلبی حقیقی را می باجیست تا اگر این بحث بخوبی
و که ام صاحب دولت را این سعادت شرف سازند ذلک فضل اللہ یمن یشاء و اللہ
ذو الفضل العظیم یمت بند باید داشت و هر چه در راه برست افتد نجات بناید کرد و در ماوراء
ورای باجیست که کیف الوصول الی سعاده و در دنیا قلل الجبال و در دهن مویز
تبدیل خیزد و او حاصل و استمرار وقت کے اسم علم است که بعد از تحقق فنا مطلق بقاء باقی
شرف شده باشد و علم حصولی او بعد از حضوری تبدیل یافته است این بحث به بیان شرح کلام
بر آنکه هر یک عالم را از او ذات خود حاصل میگردد و طریق حصول آن حصول صورت معلوم
است و در ذوق علم حصولی است و هر یک محتاج بحصول صورت نباشد و آن علم ذات خود
علم حصولیست چه ذات بنفسه حاضر عالم است و در علم حصولی تا صورت معلوم حاصل است و در وقت
شروع حصول است و چون آن صورت از ذوق زایل گشت آن توجیه ذوق نیز زایل گشت
پس دوام توجیه در علم حصولی محال عادی است بخلاف در علم حصولی که تعلقات از معلوم در اینجا
غیر تصور است چنانچه تحقق آن علم حصولی است و چون این حضور دائمی است علم نیز
دائم باشد پس زوال توجیه از ذات خود ممکن نباشد و در بقا باقی علم است حصولی که زوال آن متصور
گمان کنی که بقا باقی است از آنکه خود را همین حق یابی چنانکه بعضی ازین طائفه حق یقین را
این عبارت تعبیر نموده اند که چنین است بقا باقی که بعد از فنا مطلق میسر شود این قسم معلوم و ثابت
نار و این حق یقین که بعضی گفته اند مناسبت بقا باقی است که در حقیقت دست میدهد بقا باقی که
مقصود است و دیگر است مع ذوق این مع نشانی بخدا بخشی چه پس تکرار توجیه و دوام حضور

اینکه تا آنکه
در مرتبه اول که در عالم اول است
در مرتبه دوم که در عالم دوم است
در مرتبه سوم که در عالم سوم است
در مرتبه چهارم که در عالم چهارم است
در مرتبه پنجم که در عالم پنجم است
در مرتبه ششم که در عالم ششم است
در مرتبه هفتم که در عالم هفتم است
در مرتبه هشتم که در عالم هشتم است
در مرتبه نهم که در عالم نهم است
در مرتبه دهم که در عالم دهم است

المرتب - فایده لایزاله فی العلم الالهی - ولا یفترق عن حق و کسرا

در مرتبه اول که در عالم اول است
در مرتبه دوم که در عالم دوم است
در مرتبه سوم که در عالم سوم است
در مرتبه چهارم که در عالم چهارم است
در مرتبه پنجم که در عالم پنجم است
در مرتبه ششم که در عالم ششم است
در مرتبه هفتم که در عالم هفتم است
در مرتبه هشتم که در عالم هشتم است
در مرتبه نهم که در عالم نهم است
در مرتبه دهم که در عالم دهم است

اختیار یک طریق برائے مصلحتی انصافیت این طریق بر طریق دیگر لازم نمی آید و بعضی آن
 طریق دیگر نیک شدت دروازه شهر را توان بست بر نتوان دهن مخالفان بست بر نیک
 نفع ذریعہ انعام و نلیثه اولاً و آخراً و الصلوة والسلام و العقیة علی رسولہ من بعدک و علی
 الہ الاخبیار

کتاب دوم صد نو و دویم

شیخ عبد الحمید بکلی صد و ریانت در بیان آداب ضروریہ فرمیدان و رفع بعضی شبه ایشان
 و بیان ایشان بگوید: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ اَدْبَنَّا بِالْاَدَابِ النَّبَوِیَّةِ وَهَدَانَا
 بِالْاِخْلَاقِ الْمُنْطَقِیَّةِ عَلَیْهِ وَعَلَى اِلٰهِ الصَّكَاوَاتِ وَالسَّكِينَاتِ اَمَّنَّا وَ اَمَلْنَا بِمَا دَاكُمَا لِكَا
 این راه از دو حال عالی نیستند فرمیدان یا مراد اگر مراد اندک طوبی لهم برآه انجذاب و محبت ایشان
 را کشان کشان خواهند بود و بطلب اعلی خواهند رسانید و هر آوی که در کار شود متوسط یا بیستوی
 تعلیم شان خواهد شد و اگر زنیست واقع شود و در نتیجه خود فهمد و توان مواخذہ خواهند کرد و اگر بهر
 ظاهر احتیاج باشد باشد سعی ایشان بان دولت و ولایت خواهند فرمود با جمله عنایت
 ازلی جل شط الله متکفل حال این بزرگواران است بسبب و بسبب کسان ایشان را کفایت
 خواهند کرد و الله یحب الی من یتقاه و اگر مریدان کسان ایشان بے توسط پر کمال مکمل شود
 است پیرے باید که بدولت جذب و شلوک مشرف شده باشد و سعادت فنا و بقا سعادت
 گشته و سیر الی الله و سیر فی الله و سیر عن الله بالهد و سیر فی الاشیاء بالهد و بالهد الی الله سیر
 و اگر جذب او بر شلوک او مقدم است و بر بیت مراد ان مرئی شده که بر بیت احمد است کلام او
 دواست و نظر او شفا حیات و لها سه مرده بتوجه شریف او منوط است و تا زکی جانما سه
 قسره بالنیفات لطیف او مر بوط و اگر این طور صاحب دولت پیدا نشود ساکب مجذوب
 بچشم منتقم است و بر بیت ناقصان از دنیست آید و متوسط او بدولت فنا و بقا میرسد آسمان

موتی که بر این
 در میان
 در میان
 در میان

اینکه در این کتب که در این کتاب است

در حقیقت بقدره بکلی بصورت محض از ریاضی همان بر وجه بلکه بصورت کشف و تعاقب کرده اند چون
 بهیچون تصور کرده اند چون آرام گرفته اند مانند راه پیمانی که در این راه از بی مانند مانند که در این
 احوال جامع که در تعلیم یا میان تنه چون آورده اند و بی مانند اگر دیده از احوال این طالبان است
 نامرزا کرده و تشنگان آرام طلب گرفته بهر ارباب بهتر است از محقق تا بطلان و از تصدیق تا محقق
 فرق بسیار است و آنچه بر طالبان بطلب ترسیده که محقق را قدیم میدانند و چون را چون
 می انگارند اگر با شرف غیر صحیح ایشان را معذورند و در این خطا و غلطی مواخذه نمایند زیرا که در کتب
 آن کسیتا اذ اکتفا انا مشاء طلب کعبه شد و از شوق متوجه وصول آن گشت اتفاق
 در این راه راه خانه شدیدی بجای کعبه او را پیش آمد اگر چه آن مشابهت در صورت است آن شمشیر
 کرد که کعبه است و بهای تمام گشت و شخصی دیگر خوش کعبه از او بعد از کعبه معلوم ساخته
 تصدیق بکعبه کرد این شخص هر چند گامی از طلب بر او کعبه نرفته است اما کعبه را کعبه ندانست
 است و در تصدیق خود محقق است حال او از حال طالب محقق مذکور بهتر است از حال طالب
 محقق که هر چند بطلب سیده است اما غیر طلب طلب ندانست است از حال محقق که قدمی در راه
 طلب نرفته است بهتر است چنانچه با وجود حقیقت تصدیق بطلب قطع مسافت راه طلب و در
 فاصله کعبه کرده است پس عزت او را محقق باشد و طائفه هم از ایشان باین کمال خیالی و در حال محقق
 خود را بدست نمی و اکتفا اذ اکتفا انا مشاء طلب کعبه شد و از شوق متوجه وصول آن گشت اتفاق
 را ضلع ساخته اند و در شوق بزرگت و حضرت طلب طالبان را زایل گردانیده اند و در کتب
 قاصدا و اقصا اذ اکتفا انا مشاء طلب کعبه شد و از شوق متوجه وصول آن گشت اتفاق
 بهیچند نرسیده و بیشتر است زیرا که بستندی و متهمی در صورت جذب متشاکر کند و بطاهر و عشق و محبت
 استساری اگر صفت الحقیقت با یکدیگر شناختند نماند و احوال یکدیگر را هم در گریه است ع
 چه نسبت فناک را با عالم پاک به در آید و هر چه هست معلول است و بر نفس محمول و در این کتاب

اینکه در این کتب که در این کتاب است
 در حقیقت بقدره بکلی بصورت محض از ریاضی همان بر وجه بلکه بصورت کشف و تعاقب کرده اند چون
 بهیچون تصور کرده اند چون آرام گرفته اند مانند راه پیمانی که در این راه از بی مانند مانند که در این
 احوال جامع که در تعلیم یا میان تنه چون آورده اند و بی مانند اگر دیده از احوال این طالبان است
 نامرزا کرده و تشنگان آرام طلب گرفته بهر ارباب بهتر است از محقق تا بطلان و از تصدیق تا محقق
 فرق بسیار است و آنچه بر طالبان بطلب ترسیده که محقق را قدیم میدانند و چون را چون
 می انگارند اگر با شرف غیر صحیح ایشان را معذورند و در این خطا و غلطی مواخذه نمایند زیرا که در کتب
 آن کسیتا اذ اکتفا انا مشاء طلب کعبه شد و از شوق متوجه وصول آن گشت اتفاق
 در این راه راه خانه شدیدی بجای کعبه او را پیش آمد اگر چه آن مشابهت در صورت است آن شمشیر
 کرد که کعبه است و بهای تمام گشت و شخصی دیگر خوش کعبه از او بعد از کعبه معلوم ساخته
 تصدیق بکعبه کرد این شخص هر چند گامی از طلب بر او کعبه نرفته است اما کعبه را کعبه ندانست
 است و در تصدیق خود محقق است حال او از حال طالب محقق مذکور بهتر است از حال طالب
 محقق که هر چند بطلب سیده است اما غیر طلب طلب ندانست است از حال محقق که قدمی در راه
 طلب نرفته است بهتر است چنانچه با وجود حقیقت تصدیق بطلب قطع مسافت راه طلب و در
 فاصله کعبه کرده است پس عزت او را محقق باشد و طائفه هم از ایشان باین کمال خیالی و در حال محقق
 خود را بدست نمی و اکتفا اذ اکتفا انا مشاء طلب کعبه شد و از شوق متوجه وصول آن گشت اتفاق
 را ضلع ساخته اند و در شوق بزرگت و حضرت طلب طالبان را زایل گردانیده اند و در کتب
 قاصدا و اقصا اذ اکتفا انا مشاء طلب کعبه شد و از شوق متوجه وصول آن گشت اتفاق
 بهیچند نرسیده و بیشتر است زیرا که بستندی و متهمی در صورت جذب متشاکر کند و بطاهر و عشق و محبت
 استساری اگر صفت الحقیقت با یکدیگر شناختند نماند و احوال یکدیگر را هم در گریه است ع
 چه نسبت فناک را با عالم پاک به در آید و هر چه هست معلول است و بر نفس محمول و در این کتاب

در غیاب لغات است و در کتب است

فائده رسانند و در صحبت ایشان انجذاب و محبت قلبی جامع طلائی حاصل شود هر چند از ایشان کمال
 نرسد چنانچه ایشان خود بجهت کمال نرسیده اند و گیر بر او واسطه حصول کمال نمیتوانند شد مشهور است
 که از ناقص کمال نیاید اما فایده ایشان هر قدر که باشد بیش از فایده آریاب سلوک است هر چند بنیابت
 سلوک بریند و جذب منتصیان پیدا کنند اما بقام تلکشان را بطریق سیرین الله را بگذرود و نیاید و با
 چه منتهی غیر مرجع بعالم بر یکجمله فایده ندارد چه او را بعالم نسبتی و آنچه نمانده با فایده تواند نمود و هیچ منتها
 را که برینجست گویند باعتبار آنست که او در مقام برزخیت است که مقام قلب است فرود آمده است و از هر
 جهت روح و نفس حفظ و آفر گرفته است از جهت روح از فواید استفاده میکند و از جهت نفس با وجود
 خود فایده می نماید زیرا که او را توجیه حق سبحانه و تعالی با توجیه خلق جمع شده است که روح کلام حجاب و دیگر نیست
 پس فایده و استفاده معاً او را حاصل است بعضی از شایعین ازین برزخیت برزخیت زمین اخلق و اسحق میخوانند
 و شیخ برینج را جامع بین تشبیه و التزم میگویند پوشیده نماند که این هم برزخیت که بنا بر آن بر سر است
 لکن مقام شیخی که بنیابت آن بر صحت نیست زیرا که نفسشان درین مقام در غلبات انوار روح
 سنج است و همان اندراج منشاء شکر شده است و در مقام برزخیت قلب نفس روح از یکدیگر
 جدا است پس ناما شکر را در آن گنجایش نباشد بلکه آنها همه صحت است که مناسب مقام دعوت است ^{هذه}
 و شیخ کمال را چون در مقام قلب فرود آید بواسطه برزخیت مناسبت بعالم میدانی کند و واسطه
 حصول کمالات مستعدان کمالات می شود و مجذوب شکن نیز چون در مقام قلب است بعالم مناسبت
 دارد و توجیه را از ایشان دریغ نمیدارد و از انجذاب و محبت اگر چه تسلی باشد نیز نصیب بدست آورده
 است لاجرم راه فایده هر دو کساده است بلکه گوئیم که کسبت فایده مجذوب شکن بیش از کسبت افاده
 منتهی مرجع است و کسبت فایده منتهی زیاد از کسبت فایده مجذوب است زیرا که منتهی مرجع را هر چند
 بعالم نسبت پیدا شده است اما در صورت است فی الحقیقت مبداء است منصف بزرگ اصل است
 و بنیابت با و این مجذوب با مناسبت بعالم فی الحقیقت است و از جمله افراد عالم است و باقی است

این کلام را در مقام
 برزخیت است
 و در مقام
 قلب است
 و در مقام
 روح است
 و در مقام
 نفس است
 و در مقام
 فایده است
 و در مقام
 کمال است
 و در مقام
 سلوک است
 و در مقام
 سیرین است
 و در مقام
 تلک است
 و در مقام
 سیرین است
 و در مقام
 تلک است
 و در مقام
 سیرین است
 و در مقام
 تلک است

ظلمت مناسب افتاده و طالع از آفتاب و اندک بر قدم و س از صلی الله تعالی علیک و علیک وسلم
 و بارک اسمائے که از باب ایشان اند و وصول فیض ثانی طلال آن قابلیت جامع اند و کانتقال
 اندر آن ظل محفل را و آری باب از انبیا صلوات الله تعالی و نسیه لایه علی نبینا و علیکم و واسطه وصول
 فیض اول و ثانی ایشان را قابلیت اقصاف ذاتی عزت کانتا بصفت موجوده زائده و طالع
 که بر قدم ایشانند از باب ایشان صفات است و حق وصول فیض اول و ثانی و واسطه وصول
 فیض اول مر آن سرور را علی الصلوة و کانت کانت قابلیت اقصاف ذاتی تعالی و تقدس
 مزین صفات را گویند قابلیت که وسایل فیض سایر انبیا اند صلوات الله و برکات الله علی نبینا
 و علیکم و علیکم و طلال این قابلیت جامع اند و کانت فیض اول جامع محفل او طالع که بر قدم آن سرور
 علی و علیکم و الصلوة و اللقبه و وسایل وصول فیض اول نیز ایشان را جدا است که معانی
 محمیان را و وسایل وصول فیض اول جدا از وسایل وصول فیض ثانی بخلاف دیگران که یک است
 بعضی از اشخاص محمد را تعالی امیر که در باب حضرت علی الصلوة و اللقبه و قابلیت اقصاف
 ساخته اند نشان آن عدم فرق میان شیون و صفات بلکه عدم علم است بر مقام شیون و الله یحیی
 و یمیت و اللقبه و اللقبه پس متفق شد که رب آن حضرت علی الصلوة و اللقبه و اللقبه و اللقبه
 هم در مقام شیون و هم در خانه صفات و واسطه وصول سر و فیض است و نیز معلوم گشت که وصول
 فیض مراتب کالات و ولایت آن حضرت علی الصلوة و اللقبه و اللقبه و اللقبه و اللقبه
 سیرت است و اعتبار زیادتی در ایشان از مرتبه عات عقل است لهذا محفل ذاتی مخصوص او گشت و کمال
 آبهان او چون از راه او فیض میگردد ایشان را نیز ازین مقام شرفی بدست آمد و دیگران را چون واسطه
 صفاتی در میان است و صفات موجوده زائده موجوده اند خارج خصیص در میان افتاد و بخشی صفاتی نام
 ایشان گشت باید است که قابلیت اقصاف هر چند اعتبار است و وجود زائده در وجه صفات موجود
 اند قابلیت اینها آنچون قابلیت در رنگ بر از میان ذات و صفات بلکه میان شیون صفات

و طالع از آفتاب و اندک بر قدم و س از صلی الله تعالی علیک و علیک وسلم
 و بارک اسمائے که از باب ایشان اند و وصول فیض ثانی طلال آن قابلیت جامع اند و کانتقال
 اندر آن ظل محفل را و آری باب از انبیا صلوات الله تعالی و نسیه لایه علی نبینا و علیکم و واسطه وصول
 فیض اول و ثانی ایشان را قابلیت اقصاف ذاتی عزت کانتا بصفت موجوده زائده و طالع
 که بر قدم ایشانند از باب ایشان صفات است و حق وصول فیض اول و ثانی و واسطه وصول
 فیض اول مر آن سرور را علی الصلوة و کانت کانت قابلیت اقصاف ذاتی تعالی و تقدس
 مزین صفات را گویند قابلیت که وسایل فیض سایر انبیا اند صلوات الله و برکات الله علی نبینا
 و علیکم و علیکم و طلال این قابلیت جامع اند و کانت فیض اول جامع محفل او طالع که بر قدم آن سرور
 علی و علیکم و الصلوة و اللقبه و وسایل وصول فیض اول نیز ایشان را جدا است که معانی
 محمیان را و وسایل وصول فیض اول جدا از وسایل وصول فیض ثانی بخلاف دیگران که یک است
 بعضی از اشخاص محمد را تعالی امیر که در باب حضرت علی الصلوة و اللقبه و قابلیت اقصاف
 ساخته اند نشان آن عدم فرق میان شیون و صفات بلکه عدم علم است بر مقام شیون و الله یحیی
 و یمیت و اللقبه و اللقبه پس متفق شد که رب آن حضرت علی الصلوة و اللقبه و اللقبه و اللقبه
 هم در مقام شیون و هم در خانه صفات و واسطه وصول سر و فیض است و نیز معلوم گشت که وصول
 فیض مراتب کالات و ولایت آن حضرت علی الصلوة و اللقبه و اللقبه و اللقبه و اللقبه
 سیرت است و اعتبار زیادتی در ایشان از مرتبه عات عقل است لهذا محفل ذاتی مخصوص او گشت و کمال
 آبهان او چون از راه او فیض میگردد ایشان را نیز ازین مقام شرفی بدست آمد و دیگران را چون واسطه
 صفاتی در میان است و صفات موجوده زائده موجوده اند خارج خصیص در میان افتاد و بخشی صفاتی نام
 ایشان گشت باید است که قابلیت اقصاف هر چند اعتبار است و وجود زائده در وجه صفات موجود
 اند قابلیت اینها آنچون قابلیت در رنگ بر از میان ذات و صفات بلکه میان شیون صفات

بعضی چون فیضی و صاحب کمال

پس تا چارین فانی را فانی فی السد بنا میگفت و باقی را باقی باسد بنا میگفت مطلق فانی و باقی میتوان
گفت یا تقیه بصفه یعنی فانی در صفت علم یا باقی بان صفت پس تا چار فناناے محمدیان تقریر آمد
و بقاے ایشان اکل و ایضا عروج محمدی چون بجایست یون است و شیون را با عالم هیچ مناسبتی
نیست چه عالم ظل صفاتست نه ظل شیون پس فناناے سالک شانه مستلزم فناناے مطلق او باشد
و حیاتی هیچ بقاے وجود سالک و اثر او نماند و همچنین بر تقدیر بقا تامی خود بان شان باقی بیگردد
تخلف فانی در صفت که تمام از خود نمی برآید و اثرش زایل نیگردد و چه وجود سالک اثر برهان صفت
مطلق آن پس ظهور اصل ماحی و جو ظل باطل نباشد و بقا با ندره فنا است پس محمدی از رجوع بقا
بشریت این باشد و از خوف روزه محفوظ چه او یکی از خود برآمده است و با وجود بقا باقی گشته درین محل
موجود صانع باشد بخلاف در صورت فنا که خود در اینجا بواسطه بقاے اثر وجود سالک ممکن
است از اینجا تواند بود و احتیاطا نیکه در میان مشایخ قدس الله تعالی امثال حضرت در جو از رجوع و اصل عدم
در آن واقع است حق است که اگر محمدیست محفوظ است از خود و اولاد و خط است و همچنین است
احتیاطا نیکه در زوال اثر وجود سالک بقا از فناست او واقع است بعضی بزوال عین و اثر قائل گشته اند
بعضی دیگر بزوال اثر را جانزند است تا اند حق درین باب نیز تفصیل است اگر محمدیست عین و اثر هر دو
که میسازد و غیر او را اثر زوال نمی شود چه صفت که اصل اوست باقی است پس زوال فعل آن
پس ممکن نباشد اینجا و تبقیه نیست باید است که مراد از زوال عین و اثر زوال شهودیست وجودی
چه قول بزوال وجودی مستلزم الحاد و زندقه است و جماعه اذین طائفه زوال وجودی تصور کرده اند
از زوال اثر ممکن گریختند و آن را الحاد و زندقه دانستند و الحق ما سحقت باعدک است
حجاب است که با وجود قول بزوال وجودی بزوال عین نیز قائل گشته اند چه حکم بزوال عین وجود در رنگ
حکم بزوال اثر مستلزم الحاد و زندقه است با جمله زوال وجودی در عین و اثر مخالفت و شهودی
در دو ممکن بلکه واقع لیکن مخصوص محمدی مشرب است پس محمدیان تمام از قلب می آیند و بقلوب

فانی را فانی فی السد بنا میگفت و باقی را باقی باسد بنا میگفت مطلق فانی و باقی میتوان گفت یا تقیه بصفه یعنی فانی در صفت علم یا باقی بان صفت پس تا چار فناناے محمدیان تقریر آمد و بقاے ایشان اکل و ایضا عروج محمدی چون بجایست یون است و شیون را با عالم هیچ مناسبتی نیست چه عالم ظل صفاتست نه ظل شیون پس فناناے سالک شانه مستلزم فناناے مطلق او باشد و حیاتی هیچ بقاے وجود سالک و اثر او نماند و همچنین بر تقدیر بقا تامی خود بان شان باقی بیگردد تخلف فانی در صفت که تمام از خود نمی برآید و اثرش زایل نیگردد و چه وجود سالک اثر برهان صفت مطلق آن پس ظهور اصل ماحی و جو ظل باطل نباشد و بقا با ندره فنا است پس محمدی از رجوع بقا بشریت این باشد و از خوف روزه محفوظ چه او یکی از خود برآمده است و با وجود بقا باقی گشته درین محل موجود صانع باشد بخلاف در صورت فنا که خود در اینجا بواسطه بقاے اثر وجود سالک ممکن است از اینجا تواند بود و احتیاطا نیکه در میان مشایخ قدس الله تعالی امثال حضرت در جو از رجوع و اصل عدم در آن واقع است حق است که اگر محمدیست محفوظ است از خود و اولاد و خط است و همچنین است احتیاطا نیکه در زوال اثر وجود سالک بقا از فناست او واقع است بعضی بزوال عین و اثر قائل گشته اند بعضی دیگر بزوال اثر را جانزند است تا اند حق درین باب نیز تفصیل است اگر محمدیست عین و اثر هر دو که میسازد و غیر او را اثر زوال نمی شود چه صفت که اصل اوست باقی است پس زوال فعل آن پس ممکن نباشد اینجا و تبقیه نیست باید است که مراد از زوال عین و اثر زوال شهودیست وجودی چه قول بزوال وجودی مستلزم الحاد و زندقه است و جماعه اذین طائفه زوال وجودی تصور کرده اند از زوال اثر ممکن گریختند و آن را الحاد و زندقه دانستند و الحق ما سحقت باعدک است حجاب است که با وجود قول بزوال وجودی بزوال عین نیز قائل گشته اند چه حکم بزوال عین وجود در رنگ حکم بزوال اثر مستلزم الحاد و زندقه است با جمله زوال وجودی در عین و اثر مخالفت و شهودی در دو ممکن بلکه واقع لیکن مخصوص محمدی مشرب است پس محمدیان تمام از قلب می آیند و بقلوب

می پیونددند از تعقلب احوال از اندوخته از ترتیب ماسواسه بالکلیه در روز دیگر از چون وجود آنها را می
 است و تعقلب احوال تقدیر وقت شخصی از مقام قلب ندارد چه وجود آنها و تعقلب احوال از شش
 متوجه حقیقت جاسمه قلبیه است پس شهود دیگران همیشه در پرده باشد چه هر قدر که از بقایا به وجود کس
 آیت است پرده مطلوب همان قدر است و چون اثر باقیست پرده همان اثر است معرفت
 اگر ساکن از راه سلوک غیر متعارف در مرتبه از مراتب فوق است که رت اوست برسد و آنکه آن
 ام رسد در آن مرتبه فانی و تسلیک گردد و فانی اندر آن صورت گفتن نیز درست است همچنین
 است بقایان مرتبه پر تحفیس فانی اندر آن ام باعتبار آنست که آن مرتبه افولی است از مراتب
 سایر آفتیه معرفت سلوک انواع است بعضی را به تقدم جذب است و بعضی دیگر را جذب بر
 سلوک شان مقدم است و جماعه را در آثار فاضله منازل سلوک جذب حاصل میشود و بعضی را به تنازل
 سلوک میسر می شود اما آنچه جذب بر غیر مقدم جذب میجوین راست و باقی اقسام همچنین تعلق دارد
 سلوک همچنان عبارات اوسط مقامات عشره مشهوره است به ترتیب و تفصیل و در سلوک همچون
 خلاصه مقامات عشره حاصل میشود به ترتیب و تفصیل کار سه ندارد علم بوحده وجود و مانند آن از احاطه
 و سرمان و رعیت و انیه بجز به تقدم یا متوسطه است و سلوک خالص جذب به نسبتیان با مثال
 این علوم مناسبت نیست چنانکه بالا گذشت و حق الیقین نسبتیان را نیز بعلوم مناسبت توحید وجود است
 نیست هر چایان حق الیقین به مقام مناسبت از باب توحید وجود کرده اند آن حق الیقین مجذوبان
 مبتدی یا متوسطه است معرفت بعضی نشان فرموده اند که چون کار طایب بجز به برسد بعد از آن
 راه بر همان جذب است و پس یعنی احتیاج به توسط راه دیگر ندارد و جهان جذب کافی است اگر این
 جذب جذب بر سیر فی السداده نموده اند سبب کافی است اما لفظ راه بر نسبت فی این اراده است چه بعد
 از سیر فی السداده نیست که در قطع آن محتاج بر راه بر باشد همچنین جذب به تقدم هم را در نیست
 چنانکه تنها در از عبارت است پس ناچار جذب به متوسطه اراده نموده باشند و کفایت او در وصول بطلب

سه میحضرت امام که را و سلوک کشد بانکه نامهم

سه فایده از تعقلب احوال
 می پیونددند از تعقلب احوال
 است و تعقلب احوال
 متوجه حقیقت جاسمه قلبیه است
 آیت است پرده مطلوب
 اگر ساکن از راه سلوک
 ام رسد در آن مرتبه
 است بقایان مرتبه پر تحفیس
 سایر آفتیه معرفت سلوک
 سلوک شان مقدم است
 سلوک میسر می شود
 سلوک همچنان عبارات
 خلاصه مقامات عشره
 و سرمان و رعیت و انیه
 این علوم مناسبت نیست
 نیست هر چایان حق
 مبتدی یا متوسطه است
 راه بر همان جذب است
 جذب جذب بر سیر فی
 از سیر فی السداده نیست
 چنانکه تنها در از عبارت

چه کار دارو به معرفت محل تابان آنسور و اعلیٰ العیال و التلاک و الخیة اگر چه بواسطه
 اتباع آنحضرت علیه الصلوة و التلاک و الخیة از تجلی ذات که بالاصالة خاصه آنحضرت است
 علیه الصلوة و التلاک و الخیة و سایر انبیاء اعلیٰ العیال و التلاک و الخیة و الخیة و الخیة
 تجلیات صفات است و تجلی ذات کثرت است از تجلی صفات لیکن باید دانست که انبیا را صلی
 علیه و آله و سلم و التلاک و الخیة و الخیة و الخیة و الخیة و الخیة و الخیة و الخیة و الخیة
 است را نیست با وجود تجلی ذات بطریق تبعیت شمس شخصی بجهت جمال آفتاب در خروج را
 طے کرده بافتاب برسد و در میان آفتاب و او غیر از حلیه رقیقه نماند و شخصی دیگر با وجود
 ذات آفتاب در خروج بان مراتب عاجز است هر چند میان او و آفتاب مائلی در میان نیست
 شک نیست که شخص اول نزدیکتر است بافتاب و عالمی است بکالات و رقیقه او پس در هر که
 قرب بیشتر است و معرفت زیاد تر فاصله است پس هیچ ذلی از اولیای این امت که خیر الامم است
 با وجود افضلیت پیغمبر خویش بر مرتبه هیچ نبی از انبیا نرسد اگر چه او را بواسطه متابعت پیغمبر خویش
 از مقام مابه الافضلیت نصیبی حاصل شود فضل کلی انبیا راست اولیا کفیلی اند و یکی کفیلی است
 انحر الکلاد و الخیة و الخیة و الخیة و الخیة و الخیة و الخیة و الخیة و الخیة و الخیة و الخیة
 افضلیت انبیا و الخیة و الخیة و الخیة و الخیة و الخیة و الخیة و الخیة و الخیة و الخیة و الخیة

سعد بن ابی وقاص
 را به صلوات انبیاست
 از تجلیات هجرت
 طے در تمام فضیلت
 کل تابان از زمین
 با این طریقه صلوات
 و شکی نیست

و الشهداء
مکتوب و وصیة مناد و هشتم
 و الصالحین

بسیار بسیار کپوری صدور یافته در منع از ادای صلوة نوافل جماعت مانند نماز عاشورا و توبه
 و شنبات غیره و این است بسم الله الرحمن الرحیم اللهم انی نزلت فتنایمنا بعبه سید
 المرسلین و حسبنا منی از کتاب المبتدعات فی الدین و الصلوة و التلاک علی من مع
 بنیان الضلالت و ترعه اعلام الهدایة و علی الیه الأبرار و خصیه الاختیار باید دانست که

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**